

باشگاه

نشریه هفتم علمی دانشجویان باستان شناسی دانشگاه تهران
پیاوست شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۳

”سازه بزرگ“ سیک

ساخت و سازنی از دوره ماد یا زکورات خورشید؟!



مهرداد ملکزاده

به نام خدا

باپړوستان

نشریه هسته علمی دانشجویان باستان شناسی دانشگاه تهران / جهاد دانشگاهی دانشکده ادبیات و علوم انسانی /
پیاوشت شماره ۱۲، زمستان ۱۳۸۳

باب نقد و ارزیابی مطالب باز است
نقل مطالب با ذکر منبع آزاد است
آرای مندرج در باستان پژوهی لزوماً دیدگاه مدیریت نشریه نیست

”سازه بزرگ سیلک“
ساخت و سازی از دوره ماد یا زیگورات خورشید ۱۶ / مهر داد ملکزاده

عکس و طرح جلد: ملکزاده
قیمت: ۲۵۰ تومان

جای خالی نقد

در زمانه‌ی ما در باب اینکه نقد، نقد عالمانه و نقد بی‌غرض در بسیاری از رشته‌ها یا حوزه‌های مطالعاتی اندک است، گفت و گوها و گاه قلم‌فرسایی‌های بسیاری می‌شود. با این وصف، همگان بر این امر اذعان دارند که همچنان در اغلب زمینه‌های مطالعاتی ما جای «نقد عالمانه و بی‌غرض» خالی است. فقدان چنین نقدی بالطبع در باستان‌شناسی ما نیز به چشم می‌خورد. باستان‌شناسی ما همواره بی‌بهره از ادبیات انتقادی ره سپرده است. اینکه نقد صحیح و علمی را چگونه و از کجا باید آغاز نمود؟ پرسشی است که در عرصه باستان‌شناسی ما ارایه پاسخی عملی به آن بسی به طول انجامیده است.

تصور می‌شود مادام که نقد نباشد، مادام که سنجش آراء و افکار صورت نپذیرد، مادام که هر پژوهشگری تنها برای خود بنویسد و مادام که زبان علم، زبان مشترک برای گفت و گو نباشد، به معنای واقعی علمی هم تولید نمی‌شود. آثار انتقادی در عرصه باستان‌شناسی ما آنقدر اندک است که به سادگی می‌توان آنها را برشمرد؛ چراکه فراتر از شمار انگشتان دست نمی‌رود. در چنین وضعیتی، پی افکندن یک نظام انتقادی مبتنی بر گفت و گوی علمی بسیار دشوار است. با وجود این و برغم چینی کاستی‌هایی گمان نمی‌رود که دست بر دست نهادن و به انتظار آینده‌ی نامعلوم نشستن،

دردی را دوا کند و گرهی بگشاید.

با عنایت به این موضوع است که «باستان‌پژوهی» از آغاز در پی خلق چنین فضاهایی بوده؛ اما اینکه تا چه پایه در این راه توفیق یافته امریست که نخست باید به انتظار آینده نشست و در نتیجه‌گیری تعجیل نکرد و آنگاه داوری را به رأی عمومی گذارد.

از جمله نوشته‌های انتقادی باستان‌شناسی (به زبان فارسی) عبارتند از:

آذرنوش، مسعود، ۱۳۷۷ «ترنگ تپه»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۲۱-۲۳

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸ «گوردن جایلد و باستان‌شناسی»، *نشر دانش*، سال دهم، شماره ۱۰

موسوی، علی، ۱۳۶۸ «نظری به کتاب بین‌النهرین و ایران باستان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره پیاپی ۶

ملاصالحی، حکمت‌الله، ۱۳۷۹ «درآمدی به فقر تفکر نظری در باستان‌شناسی ایران»، *باستان‌شناسی نظری*، به کوشش شهرام زارع،

تهران: جهاد دانشگاهی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

عبدی، کامیار، ۱۳۷۲ «وارسی دوره ماد: قسمت اول»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره پیاپی ۱۵

عبدی، کامیار، ۱۳۷۳ «وارسی دوره ماد: قسمت دوم»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره پیاپی ۱۶

عبدی، کامیار، ۱۳۸۱ «باستان‌شناسی» یا «تاریخ هنر» و «یا...»، *باستان‌پژوهی*، سال چهارم، شماره ۱۰

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۰ «یادداشت‌های بازگون درباره تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد»، *باستان‌پژوهی*، شماره ۸

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۱ «یادداشت‌های بازگون درباره تاریخ و باستان‌شناسی دوره ماد»، *باستان‌پژوهی*، شماره ۱۰

زارع، شهرام، ۱۳۸۱ «نگاه به باستان‌شناسی از کدام منظر؟»، *باستان‌پژوهی*، سال چهارم، شماره ۱۰

زارع، شهرام، ۱۳۸۰ «نگاهی به برنامه‌های آموزشی باستان‌شناسی در ایران: گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران»، *آثار*، سال اول، شماره ۲

وحدتی، علی‌اکبر، ۱۳۸۲ «تصویری آشفته از فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب‌غربی دریای [مازندران]»، *باستان‌پژوهی*، سال پنجم، شماره ۱۱

رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي

طه ۲۴-۲۷

«سازه بزرگ» سیلک

ساخت و سانی از دوره مادیانیکورات خورشید؛*

مهراد ملکزاده

زند و مسئولیت خطیر بازنگری در کاوشهای سیلک را بپذیرد؛ شاید که در این میان و در بازنگری کاوش «سازه بزرگ» به شواهد و مدارکی باستان‌شناختی از فرهنگ مادی نواحی شرقی مادستان دست یابیم. این مهم — یعنی بازنگری در کاوشهای سیلک — سرانجام در سال ۱۳۸۰ به کف با کفایت استاد دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سرپرست و مجری محترم «طرح بازنگری سیلک»، یکی از همان پیش‌کسوتان دانشور ما، آغاز گردید (اولین اخبار در جراید کثیرالانتشار هفته دوم دی ماه ۱۳۸۰ درج شد)؛ ولی زهی خیال باطل که آرزویم جامه عمل نپوشید و در اندک مدتی پس از آغاز عملیات میدانی (اخبار آن به همراه گرتۀ بازسازی‌شده «زیگورات» در جراید کثیرالانتشار هفته نخست بهمن ماه ۱۳۸۰ درج شد)، اعلام گردید که تپه جنوبی سیلک بر خلاف تصورات قبلی، نه دژی مادی که زیگوراتی کهن را در دل خویش داشته است! (واپسین اخبار کشف «زیگورات» به گونه رسمی در جراید کثیرالانتشار هفته دوم اسفند ماه ۱۳۸۰ درج شد).

این اخبار — به واقع — همچون بُمبی در محافل باستان‌شناسی ایران منفجر شد! سیلک و زیگورات؟ پُرسی بود که در تمام مجامع و محافل باستان‌شناسان ایرانی مطرح می‌شد؛ عکس‌العملها البته متفاوت و مختلف بود، و گرایشها و گزینشهای فردی و شخصی عموماً بیش از هر چیز دیگری در موضع‌گیریها — و حتی جبهه‌گیریها — نقش داشت؛ هر کس چیزی می‌گفت و نظری داشت و ناباوری بیش از هر اندیشه دیگری ورد زبانها می‌بود؛ ناباوری گاه توأم با استهزاء و به سُخره گرفتن کُلِ داستان؛ تا اینکه گروه پژوهشی سیلک به تاریخ یک‌شنبه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱ در تالار اجتماعات موزه ملی ایران همایش یک‌روزه‌ای — «گزارش کاوشهای باستان‌شناختی محوطه سیلک کاشان» — برگزار نمود، یافته‌های خویش را عرضه داشت و دیدگاههای خود را ارائه کرد؛ اما از آنجا که در ادب باستان‌شناسانه ما، نقد مستقیم ناپسندترین اعمال به شمار می‌آید و در مقابل در پشت سر گفتن و باز گفتن رایج‌ترین افعال، هیچ کس زبان بر اعتراض و انتقاد و پرسش نگشود و چیزی نگفت؛ نتیجه — احتمالاً — بدین

زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، به کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک»، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ۱۳۸۱، ۲۱۴ + 6 ص، ۱۶ لوح تصویر، نقشه، جدول، نمودار (شابک ۷-۲۸-۷۴۸۳-۹۶۴).

زیگورات سیلک، طرح بازنگری سیلک [بروشور]، به کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، تهران: معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۱، ۱۴ ص، رنگی، ۲۰×۲۱/۵ سانتی‌متر.

یادداشت^۱

هنگامی که در یکی از گرم‌ترین روزهای تابستان سال ۱۳۶۵ خورشیدی برای نخستین بار، توده خشتِ سترگ تپه جنوبی سیلک کاشان را از نزدیک دیدم، هرگز باور نمی‌کردم — هنوز نیز باور نمی‌کنم — که به یک «زیگورات» می‌نگرم (بنگرید به عکس ۱ که پانزده سالی پیش از این گرفته شده و زمانی را نشان می‌دهد که باغات و منازل اطراف هنوز تپه را نبلعیده‌اند)؛ پس از آن، بارهای بار به دیدن سیلک و به ویژه «سازه بزرگ» آن (به قول کاوشگران فرانسوی: "La Grande construction") — که بنایی از دوره ماد می‌پنداشتمش — رفتم، خصوصاً از زمانی که در مقام دانشجوی باستان‌شناسی در مرکز آموزش عالی سازمان میراث فرهنگی کشور مشغول به تحصیل شدم؛ در تمامی این سالها سازه بزرگ خشتی سیلک برایم معمایی بود؛ به راستی آن پُشته خشت و گلی چه بود و چه هست؟

پس از آن و در این سالهایی که گذشت به عنوان یکی از همکاران رسمی تشکیلات باستان‌شناسی ایران، به واسطه علاقه‌ای که به تاریخ و فرهنگ «دوره ماد» داشتم، همواره آرزو می‌کردم که ای‌کاش از میان استادان و راهبران و پیش‌کسوتان ما صاحب همتی پیدا شود و آستین بالا

معنی می‌بود که همه آن منتقدان شفاهی و معترضان افواهی پیشگفته، قانع شده و پذیرفته‌اند که پشته خشتی سیلک، زیگوراتی باستانی بوده؛ اما این نگارنده قانع نشده و نپذیرفته، پس با وجود آگاهی کامل از آنکه در باستان‌شناسی سنتی ذاتاً محافظه‌کار ما، نقدنویسی گناهی تقریباً نابخشودنی است، بر آن شدم - تا با پرهیز از هر گونه نهان‌گویی و پرده‌پوشی - دیدمان خویش را در باب زیگورات سیلک بیان کنم...

آنچه می‌بایست در آغاز یادآوری شود اینکه نوشته حاضر فقط و فقط نقد آن پنداره است که پشته خشتی سیلک را می‌توان یک "زیگورات" دانست؛ نقد و تحلیل و ارزیابی آن بخش از دستاوردهای پژوهشی و اجرایی گروه سیلک است که مستقیم و یا غیرمستقیم به "زیگورات" مربوط می‌شود؛ در این نوشته ما را با دیگر یافته‌ها و دستاوردهای «طرح بازنگری سیلک» - چه علمی و پژوهشی و چه عملی و اجرایی - کمتر کاری است؛ این خود نکته پُر روشن است که پس از سالها فراموشی در سیلک کاری شده کارستان؛ زحمت بسیار کشیده شده و خون دل بسیار خورده شده تا کار بدین مهمی به انجام رسد؛ آری صاحب این قلم نیز با چنان حال و هوایی غریبه نیست و مشکلات و معضلات باستان‌شناسی نیمه جان ما را خوب می‌شناسد، و می‌داند که کار در چنین اوضاع و احوالی تا چه اندازه می‌تواند دشوار باشد... ("یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد")؛ آری می‌باید بر این گروه هزاران آفرین گفت و هزاران درود فرستاد. این پُر مسلم است که برای آغاز دوباره کار در سیلک یارگیری بسیار هوشمندانه‌ای انجام یافته و جمعی از بهترین پژوهشگران جوان و نخبه از برای همکاری در «طرح بازنگری سیلک» برگزیده شده‌اند؛ جمعی که حضور هریک از آنان در گروههای کاوش و بررسی، خود به‌تنهایی رشک‌برانگیز است؛ با چنین گروهی کار آشنا و نیز با دعوت از دیگر متخصصان، همه گونه اسباب انجام کار ماندنی در سیلک گردم و فراهم آمده؛ اما صد حیف که پیش‌فرض سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» ("زیگورات" پنداشتن سازه سترگ خشتی تپه جنوبی) ممکن است بر تمامی دیگر دستاوردهای گروه سایه فکند و تأثیر نهد...

در مقاله کنونی ما نخست به چند مسئله پیرامونی در باب "زیگورات" سیلک اشاره می‌کنیم و سپس مستقیماً و منحصرأ بحث خویش را بر "زیگورات" متمرکز می‌سازیم، تلاش ما در اینجا معطوف بر آن خواهد بود که نشان دهیم آیا با عنایت بر یافته‌های «طرح بازنگری سیلک» و آنچه اینان عرضه می‌دارند و با توجه به داده‌های پژوهشهای پیشین می‌توان سازه سترگ خشتی سیلک را "زیگورات" پنداشت؟

[۱]

"زیگورات سیلک" و گزارش رسمی برنامه میدانی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور
از نام کتاب آغاز می‌کنیم؛ کتاب زیگورات سیلک از انتشارات رسمی سازمان میراث فرهنگی کشور است؛ این کتاب همچنین گزارش رسمی یک برنامه میدانی پژوهشکده باستان‌شناسی همان سازمان به‌شمار می‌آید؛ اما تا بدانجا که ما می‌دانیم، گزارش رسمی یک برنامه میدانی در نهادی پژوهشی - قاعدتاً - می‌باید نام و عنوان رسمی هم‌آن برنامه را بر خود داشته باشد و نه چیزی دیگر؛ و باز تا بدانجا که ما می‌دانیم عنوان رسمی برنامه میدانی گروه پژوهشی سیلک، «طرح بازنگری سیلک» بوده و نه مثلاً چیزی مانند «طرح "زیگورات" سیلک» تا بر آن اساس گزارش را زیگورات سیلک نام نهند!

کتابی که پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور خویش را ناشر آن معرفی می‌کند و آن کتاب گزارش رسمی برنامه‌ای اجرایی از هم‌آن پژوهشکده است می‌باید به‌سادگی نامی متناسب با

اهداف آن برنامه میدانی برخورد داشته باشد، و در این مورد خاص مثلاً: گزارش توصیفی مقدماتی فصل اول طرح بازنگری سیلک و نه چیزی دیگر؛ از چشم‌انداز شأن کارهای پژوهشی، ما حق نداریم - آری دقیقاً حق نداریم - هر نامی را که دوست می‌داریم بر گزارش رسمی یک برنامه اجرایی سازمانی نهیم، و اگر چنین کنیم همانا بعینه نشان دادیم که تا چه اندازه به اهداف و برنامه‌ریزی طرح پژوهشی خویش وفاداریم...

نمونه‌ای قابل قیاس در این باب، مجموعه انتشارات رسمی برنامه پژوهشی گروه باستان‌شناسان امریکایی در تُل ملیان دشت بیضای فارس است؛ با آنکه حتی پیش از آغاز کاوشها گمان بر آن بود که در آنجا نشان را خواهند یافت (بسنجید با: هانسن ۱۹۷۲) و حتی پس از آنکه مشخص و معلوم گشت که تُل ملیان همان نشان است (بنگرید به: راینر ۱۹۷۳) باز هم تمامی گزارشهای رسمی پژوهشها و کاوشها با نام ملیان منتشر شده و می‌شود و نه با نام نشان! (فهرست این انتشارات را در مجلدات کتابشناسی تحلیلی باستان‌شناسی ایران باستان و اندن برگ و پیوستهای سه‌گانه آن می‌یابید، شماره‌های ۸۳۹ تا ۸۵۸ و ۴۰۴۴ تا ۴۰۵۹ و ۴۹۹۶ تا ۵۰۱۰ و ۵۹۸۸ تا ۶۰۰۸). در حقیقت شاید که در تاریخچه پژوهشهای عیلام‌شناسی - تقریباً - هیچ واقعه‌ای را به اهمیت کشف موقعیت نشان نتوانیم یافت (برای اهمیت نشان در مجموعه فرهنگ عیلامی: پاتس ۱۹۹۹)، ولی کاوشگران نشان بر ذوق‌زدگی خود غلبه کردند و با اندیشه‌ای علمی به نام ملیان وفادار ماندند؛ آیا آنها به راحتی نمی‌توانستند مجموعه انتشارات خود را تحت عنوان بس فریبنده نشان عرضه کنند؟

نمونه دیگر قابل قیاس در این باب، برخورد گروه باستان‌شناسان فرانسوی با چغازنبیل است؛ با اینکه در دهه ۱۹۳۰ در آنجا گمانه‌هایی باز کرده و نتایج مهمی به دست آورده بودند (دومکن ۱۹۳۵؛ دومکن و دُسین ۱۹۳۸)، اما تا هنگامی که سالها پس از آن، از ۱۹۵۱ به بعد، کاوشهای بلند مدت و هدفمندی را به سرپرستی گیرشمن در چغازنبیل آغاز نکرده بودند هرگز و هرگز آنجا را در انتشارات خویش "زیگورات" نخواندند (فهرست این انتشارات را در جلد نخست کتابشناسی تحلیلی باستان‌شناسی ایران باستان و اندن برگ می‌یابید، شماره‌های ۱۴۴۵ تا ۱۴۹۸)؛ در حالی که حتی اهالی محل از سر تشبیه به این تپه چغازنبیل یعنی تپه زنبیل شکل می‌گفتند و پیش از شروع عملیات میدانی هم آشکار بود که در آنجا با چه پدیدار باستان‌شناختی مواجه خواهند بود - همانند دهو (بسنجید با: گیرشمن ۱۹۶۱ الف) - با این وصف از روی احتیاط علمی فقط پس از انجام فصول کاوش بود که اعلام شد چغازنبیل، زیگوراتی عیلامی است.

[۲]

"زیگورات سیلک" و نام کتاب

نام کتابی که در این نوشته از آن گفتگو می‌کنیم، زیگورات سیلک، از منظری دیگر هم سزاوار نقد است و آن همان چیزی است که در منطق قدیم بدان اطلاق جزء بر کُل می‌گفتند؛ در کتابی دویست و چند صفحه‌ای که شامل ۴ مقدمه، ۹ مقاله و ۳ پیوست است، یک مقاله ۲۸ صفحه‌ای («زیگورات سیلک»، ص ۵۴-۲۷) نام خود را به کُل مجموعه بخشیده. آیا تمامی کتاب منحصرأ در باب این "زیگورات" است که چنین نام گرفته؟ آیا ما اجازه داریم در نام‌گذاری گزارش رسمی سازمانی خود که شامل بخشهای متنوع، مختلف و متفاوتی است نام یک مقاله را بر همه مجموعه تعمیم دهیم؟ البته در روی جلد در زیر عنوان اصلی کتاب، نشان «طرح بازنگری سیلک» هم بسیار بسیار ریز درج شده؛ جالبتر اینکه در عطف کتاب علناً نوشته شده: «گزارش فصل یکم زیگورات سیلک» (!؟)؛ و این یعنی که کتاب تماماً معطوف معرفی "زیگورات" شده، در حالی که عملاً چنین نیست و داستان "زیگورات" فقط بخش کوچکی از کتاب را شامل است!

توجه کردید؟ اول چنین عبارتی مطرح می‌گردد: «قسمتی که بعداً معلوم شد بقایای زیگورات است»؛ چگونه معلوم شد؟ توجه کنید: با استفسار از دکتر مجیدزاده و به دلیل «تجربه چهار ساله‌ای که از کاوش در تپه ازبکی دارد» و اینکه ایشان «بعد از مدتی جستجو در میان هزاران قطعه سفال» «حتی یک قطعه» از «نمونه‌های سفال شاخص مادی» نیافته و همچنین هیچ شباهتی «بین خشت‌های مادی "ازبکی" و خشت‌های سیلک» ندیده، پس از آن «در نجوایی خصوصی» و «دو نفری» بدین نتیجه رسیده‌اند که آنچه «بر روی آن کار» می‌شود «بقایای یک زیگورات است»!

این یک نتیجه‌گیری سریع و البته بسیار مطبوع است؛ پس از آن در سطور بعدی احتیاط - کلاً - به کناری نهاده شده و اگر اول بار از پُشته خشتی تپه جنوبی سیلک با نام «سازه عظیم» گیرشمن یاد شده (زیگورات سیلک، ص ۱۴، سطر ۲۵)، پس از این همه جا آن سازه یکسره زیگورات خوانده می‌شود؛ برای مثال چند سطر پایین‌تر به «پاره آجرهای منقوش با نقش اثر مهر که در آوارهای جلو زیگورات به دست آمدند» اشاره شده (همان، ص ۱۵، سطر ۱۳-۱۲). پس آنگاه در واپسین سطور مقاله این سازه نامی مشخص بر خود می‌گیرد و «زیگورات خورشید» خوانده می‌شود،^۲ سازه‌ای که نه تنها یک زیگورات است بلکه کهن‌ترین هم هست (همان، ص ۱۷، سطر ۲ و ص ۲۰، سطر ۲۱، ۲۲ و ۲۵).

در «دییاجه» (همان، ص ۲۵-۲۱)، از تاریخچه مطالعات در سیلک سخن به میان آمده (همان، ص ۲۳-۲۱)، سپس اهداف نخستین فصل کار میدانی «طرح بازنگری سیلک» بیان شده (همان، ص ۲۳) و در ادامه ترتیب مقالات کتاب توضیح داده شده (همان، ص ۲۵-۲۳)؛ در اینجا چنین آمده (همان، ص ۲۳، سطر ۲۹-۲۷):

... از آنجا که یکی از مهمترین دست‌آوردهای نخستین فصل پژوهش "طرح بازنگری سیلک" کشف کهن‌ترین زیگورات در ایران بود نخستین مقاله این گزارش شرح کشف این زیگورات و توصیف آن است.

آری در اینجا و در توصیفات دیگر (همان، ص ۲۵، سطر ۸) پیش از آغاز مقاله نخست، "زیگورات" بودن «سازه بزرگ» مسلم فرض می‌شود و با ضرس قاطع از آن سخن به میان می‌آید؛ در پایان «تشکر و اعتذار»، این "زیگورات" تاریخ‌گذاری هم می‌شود (همان، ص ۲۰، سطر ۲۶-۲۵):

... بر اساس شواهد و مدارک موجود زیگورات سیلک به اوایل هزاره سوم ق.م. و یا نیمه دوم دوران آغاز نگارش تعلق دارد. می‌پرسید بر اساس کدام شواهد و مدارک موجود؟ پاسخ را قاعدتاً در مقاله نخست باید بیابید...

در مقاله نخست، پس از آنکه در چند سطر تاریخچه مطالعات گیرشمن در سیلک و نیز موقعیت اسفبار کنونی آن بازگو می‌شود، کاشان کهن‌ترین شهر جهان خوانده می‌شود (مقاله اول، ص ۲۸، سطر ۳۲)، و پس از آن درباره پُشته خشتی تپه جنوبی سیلک چنین می‌آید (همان، ص ۲۹، سطر ۸-۱):

در مورد آنچه گیرشمن آنرا "سازه عظیم" ... توصیف می‌کند باید به این نکته اشاره شود که او در این توصیف به این نکته می‌پردازد که قسمتی از این بنای خشتی عظیم بر روی سکوبی، که همان مصطبه بوده است، بنا شده است. و در پایان نیز نتیجه می‌گیرد که شبیه این نوع سازه‌ها را می‌توان در شهرهای اورارتویی و مادی ادوار بعد نیز مشاهده کرد. از همین اشاره مختصر گیرشمن به وجود سکو در معماری "سازه عظیم" می‌توان چنین نتیجه گرفت که گیرشمن با معماری در دورانه‌های پیش از تاریخ و آغاز تاریخ کاملاً آشنا بوده است ولی هنوز درباره کاربرد آنچه او از آن در سیلک خاکبرداری کرده بود تردید داشته است.

شاید بر ما خُرده گیرند که این مسئله چه اهمیتی دارد که چنین بر آن پا می‌فشریم؛ در حقیقت این نگارنده بر آن است تا با اصرار و ابرام بر اینکه نام‌گذاری کتاب زیگورات سیلک نادرست است، نشان دهد که تا چه اندازه ممکن است تصمیم‌گیریهای علمی ما تحت تأثیر ذوق‌زدگی و شتاب‌زدگی قرار گیرد؛ آری به راستی «کشف» یک "زیگورات" آنهم در ایران مرکزی به قدری شگفتی‌انگیز می‌تواند باشد که هر کسی را تحت تأثیر قرار دهد و از خود بیخود کند؛ اما پژوهشگر راستین کسی است که بتواند با دوراندیشی علمی، خویشتن را از درافتادن در دام چنین ذوق‌زدگیهای رهایی بخشد؛ در متن کتاب - و هم در سخنرانیهای همایش یک‌روزه «گزارش کاوشهای [؟] باستان‌شناختی محوطه سیلک کاشان» - مکرراً تأکید شده که در نخستین فصل «طرح بازنگری سیلک» کاوشی بر روی "زیگورات" انجام نگرفته و فقط به "آواربرداری" و "بازپیرایی" آن بسنده شده؛ اما آیا به راستی پس از یک فصل کار میدانی ممکن است چنین ادعایی بزرگ را درباره سازه‌ای ناشناخته و بس سترگ مطرح ساخت: سیلک و زیگورات؟

[۳]

"زیگورات سیلک" و زیگورات سیلک

آری تمامی داستان بر سر بازشناسی آن پُشته خشتی تپه جنوبی سیلک است که پیش از این سازه بزرگش می‌خواندند (هاردی ۱۹۳۹) و اکنون در دل آن یک "زیگورات" را می‌جویند!

«زیگورات سیلک»، نوشته دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، نخستین مقاله کتاب است (زیگورات سیلک، ص ۵۴-۲۷)، در این مقاله است که نویسنده می‌بایست به تفصیل ادله خود را از برای آنکه سازه سترگ خشتی سیلک یک "زیگورات" است مطرح می‌کرد؛ اما به واقع بحث درباره "زیگورات" پیش از این مقاله و در «تشکر و اعتذار» (همان، ص ۲۰-۱۱) و «دییاجه» (همان، ص ۲۵-۲۱) آغاز شده...

در «تشکر و اعتذار» نخست داستان شروع کار در سیلک روایت می‌شود (همان، ص ۱۲-۱۱)، سپس اعضای گروه معرفی می‌شوند (همان، ص ۱۴-۱۳)، و پس از آن نوبت به تشکرات و تعارفات معمول می‌رسد (همان، ص ۲۰-۱۴)؛ در اینجا است که برای نخستین بار در صفحات ۱۴ و ۱۵ به داستان "زیگورات" اشاره می‌شود:

... هنگامی که مشغول آواربرداری و بازپیرایی "سازه عظیم" گیرشمن بودیم چندین بار توصیف گیرشمن را از آن خواندم. ولی نکات ظریف زبانی در آن نوشته بود که من متوجه نمی‌شدم. تا اینکه ... دکتر یوسف مجیدزاده ... به سیلک آمد ... از مجیدزاده خواش کردم با توجه به تجربه چهار ساله‌ای که از کاوش در تپه ازبکی دارد در میان قطعات سفال‌هایی که در پخشگاه سفال به دست آمده از آواربرداری و بازپیرایی قسمتی که بعداً معلوم شد بقایای زیگورات است در کنار هم چیده شده بود تعدادی نمونه‌های سفال شاخص مادی را برای ما انتخاب کند. بعد از مدتی جستجو در میان هزاران قطعه سفال مجیدزاده اظهار داشت حتی یک قطعه سفال مادی هم در میان آنها نیست. چند لحظه بعد نوکنده از او درباره شباهت بین خشت‌های مادی "ازبکی" و خشت‌های سیلک سؤال کرد که باز جواب منفی بود. بعد از این پرسش و پاسخ‌ها بود که در نجوایی خصوصی که دو نفری داشتیم نظرم را درباره اینکه فکر می‌کنم آنچه ما بر روی آن کار می‌کنیم بقایای یک زیگورات است گفتم و نظر مجیدزاده هم این بود که آنچه ما بر روی آن کار می‌کنیم بقایای یک زیگورات است.

پژوهشگران بعد از گیرشمن بدون توجه به این نکات بسیار ظریف که گیرشمن در توصیف "سازه عظیم" بکار برده است **دچار این اشتباه شده بودند که "سازه عظیم" خشتی تپه جنوبی یک دژ مادی بوده است.**

در اینجا هیچ ارعای ارائه نشده؛ شما نخواهید دانست که گیرشمن در کدام نوشته خود و کدام صفحه و یا صفحات «سازه بزرگ» را چنین و چنان توصیف کرده؛ اما از آنجا که پیشتر در چند جای کتاب اشاره شده (زیگورات سیلک، ص ۱۵، سطر ۱۰-۷ و ص ۲۵، سطر ۱۸-۱۴) که ترجمه توصیف این سازه در پیوسته‌های پایان کتاب نقل شده، به آنجا مراجعه خواهید کرد (همان، ص ۱۷۹-۱۷۷) و درخواهید یافت که این توصیف در مقاله‌ای کوتاه با نام "La Grande construction" در اصل ضمن تشریح بقایای معماری دوره ۶ در جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک (ص ۲۵-۲۳) درج شده؛ سپس اگر کنجکاوی شما بیش از اینها باشد برای یافتن اصل نوشته تلاش خواهید کرد و کتاب کاوشهای سیلک، جلد دوم را خواهید یافت، به فهرست آن (گیرشمن ۱۹۳۹، ص ۲۵۹-۲۵۸) نگاهی خواهید انداخت، در مقابل بخش مربوط به «سازه بزرگ» نامی به غیر از نام گیرشمن را خواهید دید (همان، ص ۲۵۸، سطر ۱۱) و آنگاه درخواهید یافت که در واقع چه کسی مرتکب اشتباه شده؛ نویسنده آن مقاله کوتاه ۳ صفحه‌ای گیرشمن نیست بلکه آن بخش از کتاب را -توصیف «سازه بزرگ» را- آندره پ. هاردی نوشته! (هاردی ۱۹۳۹)؛ و این قرینه‌ای بسیار روشن است از میزان بی‌دقتی و بی‌مسئولیتی فاحش علمی در نقل حتی ساده‌ترین و سهل‌ترین موارد؛ به آن نوشته -مکرراً و مرتباً- همچون توصیف گیرشمن از «سازه بزرگ» ارجاع داده و اشاره شده، اما هرگز دقت لازم نشده که واقعاً چنان نیست، و این توصیف از آن گیرشمن نیست از آن دیگری است؛ در واقع در صفحه ۱۷۷ کتاب زیگورات سیلک، در عنوان پیوست ۱ می‌بایست نام رومن گیرشمن را سترده، قلم برداشت و نام آندره پ. هاردی را بر جای آن نوشت.

پس -مؤکداً- باید در یاد داشت که هرآنچه در آنجا از قول گیرشمن درباره این سازه از کتاب کاوشهای سیلک نقل شده -و هم نتیجه گیریهایی مرتبط بدان- یکسره واهی است؛ متأسفانه قضیه را به کلی غلط دریافته‌ایم و گمان برده‌ایم که همه آنچه گیرشمن درباره پشته خشتی دوره ۶ گفته، فقط همین توصیف مندرج در صفحات ۲۳ تا ۲۵ جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک است؛ در حالی که چنین نیست؛ به‌ویژه آنجا که آمده: «پژوهشگران ... بدون توجه به این نکات بسیار ظریف که گیرشمن در توصیف "سازه عظیم" بکار برده است دچار این اشتباه شده بودند که "سازه عظیم" خشتی تپه جنوبی یک دژ مادی بوده» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۸-۶). آری در حقیقت این خود ماییم که نکات نه چندان ظریف بلکه بسی بارزی را متوجه نشده و یکسره در خطا افتاده‌ایم. اگر اندکی به خود زحمت می‌دادیم و لاقلاً کتاب کاوشهای سیلک، جلد دوم را ورق می‌زدیم و نگاهی به فهرست آن می‌انداختیم، هم دچار این اشتباه فاحش نمی‌شدیم که نوشته هاردی را با نوشته گیرشمن عوضی گیریم و هم در می‌یافتیم که گیرشمن نیز در جای خود مفصلاً به توصیف «سازه بزرگ» پرداخته و دیدگاهش را درباره آن بیان کرده (گیرشمن ۱۹۳۹، ص ۱۱۲-۹۸). تکیه -و هم تأکید خاص ما- بر این نکته، دلیل دارد؛ شاید چنین خطایی در جای خود خیلی تعیین‌کننده نباشد، اما آنگاه که پژوهشگر فقط انگشت بر توصیفات خشک و رسمی و معمارانه هاردی می‌نهد و آن را معیاری از برای تحلیل شناخت گیرشمن از کارکرد و کاربرد «سازه بزرگ» محسوب می‌دارد، قضیه جدی می‌شود، این کاری است که انجام داده‌اند؛ متنی را به گیرشمن نسبت می‌دهند که از او نیست و هم بر مبنای مندرجات آن متن، تفکر شخص گیرشمن را نقل و نقد می‌کنند...

آندره پ. هاردی -یک‌چند- معمار گروه باستان‌شناسان فرانسوی در کاشان و جانشین ماکسیم سیرو بود؛ از او سوای توصیف «سازه بزرگ»، مقاله‌ای بسیار فنی هم درباره آتشیگاه نیاسر بر جای مانده (هاردی ۱۹۳۸)؛ گویا حضور وی در سیلک برای گیرشمن بسی مفید بوده؛ در حقیقت، دقت در ثبت و ضبط ساخت و سازها و یافته‌های معماری در جلد دوم کاوشهای سیلک، مدیون و مرهون همت و تخصص هاردی است (بنگرید به نقشه و برشهای او از «سازه بزرگ» در لوحه‌های سی و چهارم و سی و پنجم از همان جلد)؛ از فحواي نوشته او در جوف گزارش گیرشمن (هاردی ۱۹۳۹) چونان به نظر می‌رسد که به سال ۱۹۳۷ مسئولیت خاکبرداریهای نهایی در «سازه بزرگ» و **شناخت معمارانه آن** برعهده وی بوده است.

نوشته هاردی **توصیف** سخت بی‌روح اما بس دقیق آن پشته خشتی است؛ موجز، مختصر، مفید، و مهندسی، ماشینی، ریاضی، بی هیچ تحلیل ساختاری (structural) و یا کارکردی (functional)؛ ولی او در همان‌جا بحثی بس جدی درباب مقایسه معماری سازه با معماری دژهای اورارتویی و مادی -آنچونان که در نگارنده‌های آشوری آمده- دارد؛ ماحصل این بحث اندیشه‌هایی از برای بازسازی «سازه بزرگ» (گیرشمن ۱۹۳۹، ص ۱۰۶، تصویر ۱۱) و تاریخ‌گذاری آن است؛ ولی اینها -بازسازی و تاریخ‌گذاری سازه بر مبنای سنجش با شهرهای مادی و ...- همه مطالبی است که نویسنده دانشمند ما به سادگی از آنها می‌گذرد و به جد نمی‌گیرد؛ و حتی دیگری را که آن را به جد می‌گیرد، دچار اشتباه می‌شمارد: «پژوهشگران بعد ... دچار این اشتباه شده بودند که "سازه عظیم" ... یک دژ مادی بوده» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۸-۶). باید از ایشان پرسید آن پژوهشگران بعدی که دچار چنین اشتباهی شده‌اند و پشته خشتی تپه جنوبی سیلک را سازه‌ای از دوره ماد انگاشته‌اند، کیستند؟ لطفاً اینان را به ما بشناسانید تا دیگر به نوشتجات آنان ارجاع ندهیم!

ولی داستان آنی نیست که هم‌اینک برای ما بازگفته می‌شود؛ کوشیده‌اند چنین جلوه دهند که همه انگاره‌های گیرشمن درباب «سازه بزرگ» فقط همان است که در اینجا و آنجای کتاب زیگورات سیلک ترجمه و نقل شده؛ و چون لحن هاردی در توصیف این سازه فارغ از هرگونه تحلیل فرهنگی است، گمان برده که مستمسک لازم را هم یافته‌اند؛ می‌کوشند تا به خواننده چنین القا گردد که گیرشمن هم شخصاً تصور درستی درباره تاریخ‌گذاری، کاربرد و کارکرد این سازه نداشته؛ و فقط آن پژوهشگران سپسین بوده‌اند که از روی نادانی به ظرایف زبانی توصیف گیرشمن (در حقیقت هاردی) از سازه -که فقط بر شخص سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» مکشوف گشته- توجه نکرده و به اشتباه درافتاده و آن را دژ مادی پنداشته بودند. در اینجا حتی از بازسازی «سازه بزرگ» همچون دژ مادی که در جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک آمده (گیرشمن ۱۹۳۹، ص ۱۰۶، تصویر ۱۱) یادی هم نمی‌شود، لابد گیرشمن هم خود از خیل آن پژوهشگران سپسین بوده؛ تحلیلهای مربوط به فرهنگ و معماری دوره ۶ سیلک (گورستان ب و «سازه بزرگ») -علناً- به عمد نادیده گرفته و در واقع کتمان شده، این در حالی است که گیرشمن در کتاب خویش مفصلاً بدین مهم پرداخته بوده (همان، ص ۱۱۲-۷۳).

فصل چهارم از جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک به روابط فرهنگی و گاهنگاری گورستان ب (دوره ۶) می‌پردازد (همان، ص ۹۷-۷۳)؛ در پایان این بخش و ضمن بحث تاریخ‌گذاری، گیرشمن به روشنی از دوره ماد سخن می‌گوید (همان، ص ۹۷-۹۴). فصل پنجم در همین جلد «نجد مرتفع و تمدنهای گورستانهای الف و ب» نام دارد (همان، ص ۱۱۲-۹۸)؛ در این بخش گیرشمن رسماً پای در دوره تاریخی ماد می‌نهد؛ از تاریخ، باستان‌شناسی و قوم‌شناسی ماد شرقی می‌نویسد، از جغرافیای تاریخی نواحی شرقی مادستان می‌گوید و داستان لشکرکشیهای آشوریان به

پس از این که روی تپه پیش از تاریخی سیلک را به منظور زیاد کردن وسعت سطح آن صاف کردند، در قسمت جنوبی آن سکوی چند ضلعی محکمی، با وسعت تقریبی ۲۵۰۰ متر، ساختند. این سکو که به فاصله ۲۰ متر از کف دشت قرار داشت، به منزله پایه ساختمانی بود، که برای سکونت امیر بر پا شده بود، و امروز اثری از آن نیست. سبک قرار دادن قطعات سنگ در میان چینه‌های خشت خام، که برای استحکام سکو به کار رفته، پیش از هزاره اول قبل از میلاد، در روی فلات مرسوم نبود. ایجاد ساختمان در روی بلندی مشرف بر شهری که در اطراف آن قرار داشت، و در آن اتباع امیر زندگی می‌کردند، نیز تازگی داشت.

در واقع گیرشمن فرهنگ دوره ۶ سیلک (گورستان ب و «سازه بزرگ»)، فرهنگ سفال خاکستری ایران مرکزی و شمال غربی (خوروین و حسنلو)، فرهنگ کرانه‌های جنوب غربی دریای مازندران (املش)، و فرهنگ مفرغینه‌های لرستانی را دیباچه‌ای باستان‌شناختی بر دوره ماد می‌انگاشت (همان، ص ۸۵-۹)؛ او هنر ماد را با دوره ۶ سیلک، مفرغ لرستانی، گنجینه زیویه و گنجینه آمودریا (جیحون) می‌سنجید (گیرشمن ۱۹۵۰، ۱۹۶۳ الف و ۱۹۶۳ ب)؛ حتی بر پایه سنجش با نگارنده‌های آشوری نمرود، فرهنگ و هنر سفال خاکستری خوروین را از آن مادان می‌پنداشت (گیرشمن ۱۹۷۴) و به تبع آن بخش بزرگی از مردمان ایران مرکزی در آغاز هزاره یکم قم (و از جمله ساکنان سیلک ۵ و ۶) را مادی می‌دانست (گیرشمن ۷۷-۱۹۷۴ و ۱۹۷۷)؛ اینها همه آنی است که متولیان جدید سیلک از آن بی‌خبرند و بر اساس هم‌آن بی‌خبری گیرشمن را از تهمت مادی شمردن «سازه بزرگ» مبرا می‌دانند!

آری اینان در «سازه بزرگ» تپه جنوبی سیلک یک «زیگورات» می‌بینند، برای آنکه دید خویش را توجیه کنند نخست باید برچسب مادی بودن را از تن آن سازه برگردانند؛ به همین دلیل از اولین کاوشگر سیلک آغاز کرده و به تعبیری برای برگردن درختی دیرینه به ریشه آن زده‌اند؛ در حقیقت در بیشترین منابع باستان‌شناسی و تاریخ باستان ایران، آنگاه که سخن از سیلک به میان می‌آید، پژوهشگران - تقریباً - متفق‌القول فرهنگ دوره ۵ و ۶ (گورستانهای الف و ب، و «سازه بزرگ») را به ترتیب از آن نورسیدگان ایرانی تبار و مادان به شمار می‌آورند (مثلاً: هرتسفلد ۱۹۴۱، ص ۱۱۵-۱۱۴؛ شفر ۱۹۴۸، ص ۴۷۷-۴۶۷؛ هوار و دلاپورت ۱۹۵۲، ص ۱۸۲-۱۷۳؛ دیاکُنف ۱۹۵۶، ص ۱۴۲، تصویر ۲۶، ص ۱۴۹-۱۴۸، تصویر ۳۰-۲۹؛ فُن در آستن ۱۹۵۶، ص ۴۵-۴۴ و لوحه ۲۰-۱۹؛ واندن برگ ۱۹۵۹، ص ۱۳۴-۱۳۱؛ علیف ۱۹۶۰، ص ۱۶۵-۱۱۰؛ دیاکُنف ۱۹۶۱، ص ۴۸، تصویر ۷؛ بومر ۱۹۶۵، ص ۸۲۲؛ پُرادا ۱۹۶۵، ص ۱۴۷-۱۴۴؛ دایسن ۱۹۶۵، ص ۲۱۱-۲۰۶؛ کالیکان ۱۹۶۵، ص ۲۲، ۳۶-۳۴، ۱۲۷؛ هو ۱۹۶۵، ص ۱۵۳-۱۳۹؛ یانگ ۱۹۶۵، ص ۸۳-۸۱؛ برنتیس ۱۹۶۷، ص ۴۵-۴۴؛ یانگ ۱۹۶۷، ص ۳۳-۳۲؛ گرانثوسکی ۱۹۷۰، ص ۱۱۶-۹۰؛ مِیسُن ۱۹۷۲، ص ۱۷۲-۱۷۰؛ آمیه ۱۹۷۷، ص ۵۶۹-۵۶۸، تصویر ۲۶؛ داندامایف و لوکونین ۱۹۸۰، ص ۲۳-۲۱؛ مِدو دسکایا ۱۹۸۲، ص ۱۰۰؛ مِدو دسکایا ۱۹۸۳، ص ۷۸؛ دیاکُنف ۱۹۸۵، ص ۵۸-۵۷؛ مِدو دسکایا ۱۹۸۶، ص ۱۲۰؛ کالمایر ۱۹۸۶، ص ۵۶۹-۵۶۶؛ کرتیس ۱۹۸۹، ص ۲۱، تصویر ۲۲؛ توروتس ۱۹۸۹، ص ۲۱۱-۲۱۰؛ یامائوچی ۱۹۹۰، ص ۴۱-۳۶؛ هنریکسن ۱۹۹۶، ص ۶۴۷)؛ اما اخیراً جملگی را در اشتباه می‌دانند، آری آنان متفقاً نکات بس ظریف توصیف «سازه بزرگ» را در کتاب کاوشهای سیلک (هاردی ۱۹۳۹) درنیافته‌اند، پس آن را مادی پنداشته‌اند، و تنها این متولیان جدید سیلک هستند که آن ظرایف زبانی را - لایب از روی ترجمه فارسی - عمیقاً درک و فهم کرده‌اند؛ دانش ایران‌شناسی زمانه ما سخت وامدار اینان است که پس از این همه سال خیل کنیری را از گمراهی رهانیده‌اند.

سرزمین مادها را بازمی‌نویسد، تصاویری از مردمان مادی و اسپه‌های مادستان را از روی نگارنده‌های آشوری نقل می‌کند (همان، ص ۱۰۸، تصویر ۱۲ و ص ۱۰۹، تصویر ۱۳)؛ در حقیقت در این فصل، گیرشمن تماماً یافته‌های فرهنگ مادی و معنوی گورستان ب (دوره ۶) را مادی برمی‌شمرد و از آن ماد، مادان و مادستان می‌داند. همین‌جاست که او «سازه بزرگ» را "ارک" (acropole) سیلک دوره ۶ می‌خواند و آن را با دژهای مادی برمی‌سجد و همسان می‌یابد و بر پایه نگارنده‌های آشوری بازسازی آن را ارائه می‌دهد (همان، ص ۱۰۶، تصویر ۱۱).

با این اوصاف در می‌یابیم که برخلاف ادعاهای مطروحه اخیر، گیرشمن شخصاً فرهنگ دوره ۶ سیلک (گورستان ب و «سازه بزرگ») را "مادی" می‌دانسته و این اشتباهی نیست که فقط پژوهشگران سپسین دچار آن شده باشند؛ در واقع این متولیان جدید سیلک هستند که از کُنه اندیشه‌های گیرشمن در باب تاریخ‌گذاری، کارکرد و کاربرد «سازه بزرگ» بی‌اطلاع مانده‌اند؛ آن سازه را یک "زیگورات" می‌بینند، این دید به قدری عجیب، غریب و بعید است که تلاش می‌کنند نخستین کاوشگر سیلک را هم با خود هم‌آواز و هم‌دست سازند و چنین شایع کنند که انتساب «سازه بزرگ» به دوره ماد از گیرشمن نیست، با این حال ما می‌دانیم که وی بعدها هم در کتاب بس معروف خویش ایران از آغاز تا اسلام (۱۹۵۱) اندیشه‌هایی در باب مادی بودن فرهنگ دوره ۶ سیلک را بسی بیشتر پردازش و پرورش داده و ارائه کرده.

فصل دوم از کتاب ایران از آغاز تا اسلام "ورود ایرانیان" نام دارد (گیرشمن ۱۹۵۱، ص ۱۳۳-۶۴). در این فصل ذیل عنوان «مهاجرت مادها و پارسیان» داستان سیلک هم مفصلاً نقل شده؛ یکجا چنین آمده (همان، ص ۷۲-۷۱):

اینک می‌خواهیم ... قبیله‌ای را که در واحه‌های کاشان نظارت داشته‌اند، بشناسیم. در سیلک ... یکی از ... امرا مقر باشکوهی در قلّه تپه‌ای مصنوعی بنا کرد، و آن به وسیله دیواری محاط و دارای برجها بود.

در همین‌جا بار دیگر تصویر بازسازی "شهر" سیلک چاپ شده (همان، شکل ۲۸، ص ۷۱). چند صفحه پس‌انتر، گیرشمن معماری «سازه بزرگ» را چنین تشریح می‌کند (همان، ص ۸۰-۷۹):

رأس توده خاک سیلک که از بسیاری از دهکده‌های ماقبل تاریخی متوالی پوشیده بود، مجدداً تسطیح گردید و بر روی آن رئیس جدید مقر خود را بنا کرد. این مقر اکنون وجود ندارد، اما توده‌ای سخت بیش از ۴۰ متر [کذافی‌الاصل] پایه آن را تشکیل می‌دهد. استعمال متناوب آجر خام و سنگهای خشکی که با آنها دیوارها را می‌ساختند، نشانه فنون ساختمانی است که تا این زمان در نجد ایران شناخته نبود. فاتحان میبایست آنرا از جای دیگر - شاید از نقاط شمالی‌تر، از اقوام مجاور، در طی مهاجرت تدریجی خود - آموخته باشند. این طرز بناکردن زمینی مسطح که روی آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود، مستلزم گروهی کارگر، بنا، آجرچین، عمله و سنگ‌کن بود...

دهکده ماقبل تاریخی سیلک، که مورد تهاجم یک طایفه سوار قرار گرفته بود، به یک شهر مستحکم تبدیل شد: کاخ، ساختمانهای فرعی و شاید یک معبد و محله‌های سکونت، و اطراف آنرا دیواری با استحکامات و برجها ... فرا گرفته بود.

چند سال پس از آن بار دیگر گیرشمن در کتاب تازه خویش ایران: ایرانیان آغازین، مادان، هخامنشیان (۱۹۶۳) بر سر داستان سیلک باز آمد و بحث خود را با توصیف و تشریح معماری «سازه بزرگ»، چنین آغاز کرد (گیرشمن ۱۹۶۳ الف، ص ۹):

باید - صراحتاً - پرسید که آیا این متولیان جدید، واقعاً گمان می‌کنند که در تمامی سالهایی که از پس انتشار نتایج کاوشهای سیلک گذشته، همگی کسانی که در کتاب کاوشهای سیلک، جلد دوم، مادی بودن «سازه بزرگ» و گورستان ب (فرهنگ دوره ۶) را خوانده‌اند، متن را نفهمیده‌اند و دچار اشتباه شده‌اند و تنها اینان متوجه معنی حقیقی نوشته‌های آن کتاب شده‌اند؟ باید گفت که فروتنی هم خوب موهبتی است!

"زیگورات" خواندن سازه‌ای که حتی یکجا کاوشگر نخستین آن را «تیپ دست‌ساز» می‌نویسد (گیرشمن ۱۹۶۳، ص ۱۰)، نمایشنامه‌ای است در چند پرده؛ پرده دوم نمایش، همین سلب انتساب پیشین از آن سازه است؛ اگر «سازه بزرگ» یک دژ مادی نباشد، مقدمات آنکه آن را چیزی دیگر خواند مهیا می‌گردد. پرده اول، اما، همان داستان حضور دکتر یوسف مجیدزاده در سیلک، و پرسش و پاسخ سازنده‌ای با اوست که ما بالاتر بدان اشاره کردیم و حال به تحلیلش می‌پردازیم. استفسار از دکتر مجیدزاده، آنچونان که گفته آمده (زیگورات سیلک، ص ۱۵-۱۴)، حول و حوش دو مطلب اساسی بوده؛ یکی وجود و یا عدم «سفال شاخص مادی» در سیلک، و دومی مقایسه خشت‌های «سازه بزرگ» سیلک با «خشت‌های مادی آزبکی»...

نخست شایسته آن است که بپرسیم «سفال شاخص مادی» یعنی چه؟ و سپس بایسته است که توضیح دهیم که اساساً چیزی به عنوان «سفال شاخص مادی» وجود ندارد، نه در سیلک، نه در آزبکی، نه در نوشی‌جان، نه در گودین و نه در هیچ کجای دیگر؛ همان‌گونه که «سفال شاخص هخامنشی» وجود ندارد. اصولاً سفال، مادی و هخامنشی، اشکانی و ساسانی و یا اسلامی نمی‌شود؛ این چنین تعبیری بی‌معنی است، «سفال دوره ماد»، «دوره هخامنشی»، «دوره اشکانی»، «دوره ساسانی» و «دوره اسلامی» تعبیری درست است؛ در باستان‌شناسی امروز ما از فرهنگ‌های سفالی در دوره‌های تاریخی سخن می‌گوییم و چون از دوره‌های تاریخی و فرهنگی با ویژگی‌های متنوع، متفاوت و مختلف جغرافیایی و ... گفتگو می‌کنیم از یک «سفال شاخص» نمی‌توانیم چیزی گفت چون چنین چیزی اصلاً و ابداً وجود ندارد.

از یک سو باید گفت که منسوب کردن سفال به مردمان یا گروه‌های قومی در باستان‌شناسی پیشرو زمانه ما اندیشه‌ای است که بس مندرس شده؛ نمونه‌ای از چنین مباحثی که در باستان‌شناسی آسیای غربی برای خود پیشینه‌ای دیرینه دارد، داستان انتساب سفال نوزی به حوریان است، داستانی که اکنون دیگر کهنه شده و رنگ باخته، به‌ویژه پس از آنکه کرامر مقاله مهم خود با نام «سفالینه‌ها و مردم» را منتشر کرد و چنین انگاره‌ایی را شدیداً مردود دانست (کرامر ۱۹۷۷). نمونه دیگر همانا انتساب سفال خاکستری‌رنگ به آریاییان است؛ هم اینک بسیار ساده‌اندیشانه است اگر گمان کنیم که نورسیدگان آریایی را - فقط - بر مبنای سفالشان می‌توانیم شناخت (بسنجید با: یانگ ۱۹۸۵)؛ در واقع اندیشه‌های دانش ایران‌شناسی امروز در باب پدیده مهاجرت آریاییان بر اساس داده‌های زبان‌شناختی شکل گرفته، داده‌هایی که بعضاً ممکن است با گواهی‌های نبشته‌های تاریخی و یا یافته‌های پژوهش‌های باستان‌شناختی تأیید شود، ولی این تأییدها علی‌الخصوص در باستان‌شناسی فقط نشان‌دهنده جایگزینی فرهنگ‌های سفالی - و دگرگونی فنون و مکاتب سفالگری - است و نه چیزی دیگر. واری‌پراکنش سفال خاکستری‌رنگ فقط نشان‌دهنده آن است که همزمان با پایان یافتن عصر مفرغ در شمال، شمال غربی و غرب ایران و آغاز عصر آهن ۱ (حدود ۱۵۰۰ تا ۱۲۵۰ ق م)، سنت فرهنگی سفال منقوش جای خود را به سنت فرهنگی سفال غیرمنقوش خاکستری - و سپس نخودی - می‌دهد و این جایگزینی - تقریباً - هم‌دوره با درآمدن مهاجران آریایی به لبه غربی فلات ایران است؛ اما هرگز نمی‌توانیم گفت

که سفال خاکستری، "سفال آریایی" است! همچنین با پایان عصر آهن ۲ (حدود ۱۲۵۰ تا ۸۵۰ ق م) و آغاز عصر آهن ۳ (حدود ۸۵۰ تا ۵۵۰ ق م) سنت فرهنگی سفال خاکستری غربی جدید رو به خاموشی و فراموشی می‌نهد و سنت فرهنگی سفال نخودی غربی جدید با ذرات درخشان (میکا؟) تقریباً در بیشتر محوطه‌های ایران غربی جایگزین آن می‌شود و این هم‌دوره با گواهی‌های نبشته‌های تاریخی آشوری و غیره در باب قدرت گرفتن مادهاست (لوین ۱۹۸۷، ص ۴۸۴-۴۸۳) اما هرگز نمی‌توانیم گفت که سفال نخودی غربی جدید با ذرات درخشان (سفال معیار گودین، نوشی‌جان، باباجان و ...) "سفال مادی" است!

از سوی دیگر این نگارنده هرگز گمان نمی‌کند که دکتر مجیدزاده حتی پس از چهار - و اکنون دیگر پنج - فصل کاوش در آزبکی، خویشتن را متخصص "سفال مادی" و یا دوره ماد بداند، همه می‌دانیم تخصص و تجارب این دانشور در دوره‌هایی دیگر است و در آزبکی هم گروه ایشان فقط با یافته‌های دوره ماد مواجه نبوده بلکه آزبکی خود محوطه‌ای چند دوره‌ای است که دکتر مجیدزاده فقط در باب برخی از آنها سابقه تحقیق و تألیف دارد و به‌ویژه دوره ماد کاملاً از دایره - البته گسترده - مطالعات او بیرون است و به همین دلیل هم هست که ایشان در گروه خود از جمع پُر شماری از باستان‌شناسان با تخصص‌های گوناگون سود می‌جوید. اصولاً باید گفت که ابداً گمان آن نمی‌رفت که تپه آزبکی، دژ مادی را در دل داشته باشد؛ کاوش در اینجا در واقع با سودایی دیگر آغاز شد و ادامه یافت؛ پیش از این آزبکی را بیشتر محوطه‌ای با دوره‌هایی پیش از تاریخی نظیر سایر محوطه‌های مرکز فلات ایران (چشمه‌علی، زاغه، سگزآباد، قبرستان و ...) می‌پنداشتند (بسنجید با: اسفندیاری ۱۳۷۸؛ نیز: طالبی ۱۳۸۱، ص ۳)؛ دکتر مجیدزاده حتی تا مدت‌ها از اینکه در آزبکی با داده‌های باستان‌شناختی دوره ماد نیز درگیر است، چیزی نمی‌دانست و علناً و رسماً سخنی نمی‌گفت (در گزارش نخست عملاً اشاره‌ای به دوره ماد نشده: مجیدزاده ۱۳۷۷)؛ پس از آن هم ایشان در باب شناسایی متخصصانه فرهنگ مادی دوره ماد، و خصوصاً سفالینه‌ها، مدعایی نداشته (همان، ص ۶۵ حاشیه ۲، که در آنجا می‌نویسد که از برای شناخت سفالینه‌های دوران تاریخی - که در آن موقع اساساً هنوز آنها را مادی نمی‌دانست و نمی‌خواند - دست به دامان چه کسانی شده؛ نیز: طالبی ۱۳۸۱، ص ۴)؛ سپس هنگامی که همزمان با انجام چهارمین فصل کاوش در آزبکی (۱۳۸۰)، گزارش فصل دوم (۱۳۷۸) منتشر شد، صراحتاً از «دژ مادی آزبکی» نام برده شد (مجیدزاده ۱۳۷۹)؛ جالبتر آنکه این گزارش مفصل منحصراً وقف توصیف معماری شده و در آن نه یک سطر از یافته‌های سفالی سخنی به میان آمده و نه حتی یک طرح «سفال شاخص مادی» چاپ شده.

منبع آگاهگر ما از سفالینه‌های مربوط و منسوب به دوره ماد در آزبکی همانا کتابی است که پسانتر منتشر شد (مجیدزاده [۱۳۸۰])؛ در اینجا هم البته در کنار چند طرح (لوح ۶ و ۷) فقط بحث کوتاهی درباره سفال این دوره آمده (همان، ص ۸۸-۸۶)؛ بنابراین باید گفت شناخت باستان‌شناسی از سفال دوره ماد در آزبکی خود هنوز در مراحل مقدماتی است و بر پایه آن نمی‌توان و نمی‌باید در باب دیگر محوطه‌های ماد شرقی داوری کرد. دوره تاریخی ماد هم در حقیقت خود اصطلاحی از آن اهل تاریخ است، باستان‌شناسی - مؤکداً - چیزی به نام «ماد» نمی‌شناسد و نمی‌باید که بشناسد، تمامی مقتضیات تاریخی را که تاریخ‌دانان از برای مادان می‌شناسند، باستان‌شناسان می‌باید تحت عنوان عصر آهن ۳ تعریف کنند، عصر آهن و مقتضیات فرهنگی آن مفاهیمی باستان‌شناختی هستند؛ بنابراین باید دقت کرد که نه سفال آزبکی و نه سفال گودین، نوشی‌جان، باباجان و ... هیچ کدام از دید دانش باستان‌شناسی سفال مادی نیستند که سفال عصر آهن ۳ نامیده می‌شوند؛ پس آنگاه پرسش دقیقتر می‌شود، آیا از

پرده سوم نمایش قاعدتاً می‌بایست ادله شخص باستان‌شناس مجری و مسئول «طرح بازنگری سیلک» باشد؛ برای آنکه «سازه بزرگ»، زیگورات خوانده شود، چندین و چند جا از شواهد و مدارک موجود صحبت شده (مثلاً: زیگورات سیلک، ص ۲۰، سطر ۲۵)، اما این شواهد و مدارک واقعاً کدام است؟ اینها را همه، در نخستین مقاله کتاب می‌باید بیابید، که نمی‌یابید؛ متأسفانه در هیچ جای متن این نوشته آن شواهد و مدارک، به روشنی ارائه، طبقه‌بندی و تحلیل نشده است، بلکه می‌بایست از خلال سطور آنها را استخراج کرد؛ با دقت بیشتر سه دسته شواهد و مدارک را به شرح زیر می‌توانیم شناخت: (۱) آثار معماری؛ (۲) آجرهای منقوش؛ (۳) سفالینه‌ها.

مقاله نخست کتاب تشکیل شده از یک مقدمه (مقاله اول، ص ۳۰-۲۷)، و چهار بخش با سرعنوانهای **آواربرداری** (همان، ص ۳۱-۳۰)، **بازپیرایی** (همان، ص ۳۳-۳۱)، **اشیاء به دست آمده از عملیات آواربرداری** (همان، ص ۳۵-۳۳)، و **جایگاه زیگورات سیلک در تاریخ معماری زیگورات‌ها** (همان، ص ۳۹-۳۵)، به علاوه **سخن پایانی** (همان، ص ۴۱-۳۹). در اینجا در میان این نوشته به جستجوی سرنخهایی از سه دسته شواهد و مدارک پیشگفته می‌پردازیم.

(۱) آثار معماری؛ نخستین اشاره صریح و روشن در اینجا معطوف است به: «... برجستگی بزرگ جبهه جنوبی تپه جنوبی ...» (همان، ص ۲۸، سطر ۱۲-۱۳)؛ سپس بی آنکه همدلی خواننده برای انتساب جدید جلب شده باشد، بلامقدمه چنین آمده: «... در قسمت تحتانی آنچه بعداً مشخص شد بقایای راه شیب دار بالا رو زیگورات بود ...» (همان، ص ۲۹، سطر ۲۹)، توجه کردید؟ «بعداً مشخص شد»!

در ادامه باز ادله معمارانه و باستان‌شناسانه‌ای برای زیگورات دانستن بنا ارائه نمی‌شود اما «سازه بزرگ» مکرراً و مرتباً زیگورات خوانده می‌شود: «... دیواره شرقی نخستین سکوی زیگورات ...» (همان، ص ۳۰، سطر ۲۱)؛ «... یکی از کهن‌ترین زیگورات‌ها ...» (همانجا، سطر ۲۸)؛ «... هسته مرکزی آنچه بعداً مشخص گردید بقایای زیگورات سیلک بوده ...» (همان، ص ۳۱، سطر ۲۰)؛ و باز هم «بعداً»! اما این بعدها‌های مکرر و ادله و براهین مشخص شدن آنها را در متن نوشته نمی‌بینید؛ شاید که کشف و شهودی در کار بوده باشد،^۴ و مگر نه اینکه «در هیچ جا علم لدنی آن رواج و رونق را ندارد که در ایران، و وحی و الهام آسمانی در اثبات مدعیات در این عهد آن اثر را ندارد که در ایران» (مینوی ۱۳۵۲، ص ۵۴۷).

و از همه مهمتر: «... و دیگر ابهامی باقی نمانده بود که آنچه توسط گیرشمن به نام «سازه عظیم» توصیف شده است بقایای زیگوراتی است ...» (مقاله اول، ص ۳۲، سطر ۲۲-۲۱)؛ و صد حیف که از خود متن در باب زیگورات بودن «سازه بزرگ» چیزی عاید خواننده نمی‌شود، مگر این نکته که متولیان جدید سیلک آن را زیگورات می‌بینند و می‌خوانند.

مشکلی نیست! مقاله نخست را بخوانید، و دگر باره بخوانید، و اگر در سراسر متن آن نوشته — به غیر از اجتهاد شخص نویسنده — قرائن باستان‌شناختی و معماری دیگری یافتید که نشان دهد آن ساختار واقعاً یک زیگورات است، منطقی از قوه تأویل بی‌نهایت قدرتمندی بهره‌مند هستید (در باب تاریخ‌گذاری معماری خشتی زیگورات سیلک بنگرید به بند [۵] همین نوشته).

(۲) آجرهای منقوش؛ و به این آجرهای منقوش منسوب به «سازه بزرگ» که شاید سنگین‌ترین بار استحاله پُشته خشتی سیلک به زیگوراتی پیش‌عیلامی برگردانده شده، چندین بار اشاره می‌شود؛ این مهم که «... اشیاء شاخص سفالی از میان آوارها به دست آمدند که برای تعیین قدمت زیگورات ...» (همان، ص ۳۴، سطر ۲۴) به کار گرفته شدند؛ نویسنده چنین می‌آورد که: «مهم‌ترین آنها عبارتند از تعدادی

دکتر مجیدزاده خواسته شده تا او در میان سفالینه‌های سیلک از برای سفال عصر آهن ۳ جستجو کند و ایشان چنین سفالهایی را نیافته و نشناخته؟ (ما پس‌انتر در بند [۷] همین نوشته در باب فراوانی سفال عصر آهن ۳ در تپه جنوبی سیلک و هم‌حول و حوش «سازه بزرگ» بحث خواهیم کرد).

و اما خشته‌ها؛ اگر اصطلاحی همچون «سفال مادی» اکنون دیگر بی‌معنی است، اصطلاح «خشت مادی» از آن بی‌معنی‌تر و یا حتی مضحک است! از کسی که «درباره شباهت میان خشت‌های مادی از یکی» و خشت‌های سیلک سؤال می‌کند، باید پرسید که مگر خشت مادی می‌شود؟ و اگر پاسخ او آری است، باید دوباره پرسید که مشخصات خشت مادی کدام است؟ در باستان‌شناسی سنتی زمانی رسم بود که ابعاد و اندازه خشته‌ها را با یکدیگر می‌سنجیدند و اگر در این اندازه‌گیریها قرابتی می‌یافتند قاطعانه از هم‌زمانی سازه‌هایی که خشته‌هایی هم‌اندازه داشتند سخن می‌گفتند؛ پژوهشهای قوم‌باستان‌شناسی نوین نشان می‌دهد که چنین نتیجه‌گیری‌هایی نسبتاً نامطمئن است؛ هم امروزه — که روابط میان منطقه‌ای نیز بسی چشمگیرتر از گذشته شده — می‌توان چنین انگاره‌هایی را محک زد، و ابعاد و اندازه خشته‌های رایج در روستاهای میان تهران تا کاشان و سپس تا اصفهان را با هم سنجید، حتی دو روستا هم یافت نخواهد شد که از خشته‌های هم‌اندازه استفاده کنند، اما ابعاد آجرهای آنان یک اندازه خواهد بود، چون اندازه آجرها معیار شده و روستاییان برای مصارف خود آنها را از آجرپزی می‌خرند ولی خشته‌ها را خود می‌زنند.^۳ البته سنجش میان ابعاد و اندازه خشته‌ها هنوز هم می‌تواند در پژوهشهای تاریخ معماری مفید باشد و آن هنگامی است که باستان‌شناس در بطن یک دوره تاریخی با نهادهای رسمی تمرکزگرا کاوش می‌کند؛ مانند دوره هخامنشی و یادوره ساسانی؛ در این چنین دوره‌هایی تمامی اوزان و مقایسه‌ها، ابعاد و اندازه‌ها را نهادهای رسمی حکومت مرکزی تنظیم، تبلیغ و ترویج می‌کنند؛ آنگاه در باستان‌شناسی دوره هخامنشی یا ساسانی با پدیده‌هایی همچون خشت رسمی هخامنشی و خشت رسمی ساسانی آن هم فقط در سازه‌های حکومتی و دولتی مواجه خواهید بود، خشته‌هایی که ابعاد و اندازه‌های رسمی تعریف شده دارند، هنر معماری در اختیار دربار شاهنشاهی است و دستگاه درباری و دیوانی برای جمیع مصارف و مصالح معیارهای خویش را دارد، معیارهایی زرین! اما در عصر آهن ۳ (دوره ماد) ما به چنین معیارهایی برنمی‌خوریم؛ دلیل آن نیز پُر روشن است چون در آغاز دوره ماد هنوز حکومتی فراگیر با نهادهای درباری و دیوانی خاص وجود نداشته و در هر شاهک‌نشین رسوم و شن معمارانه محلی خویش را دنبال می‌کرده‌اند؛ بعدها هم دستگاه دولتی پادشاهی متحد ماد هرگز آن اقتدار لازم را برای رسمیت بخشیدن به چنین و چنان معیارهایی به دست نیاورد. جالبتر آنکه ابعاد خشته‌های «سازه بزرگ»، ۱۵×۳۵×۳۵ سانتی‌متر گزارش شده (مقاله اول، ص ۴۱-۴۰) و این ابعاد دست‌کم با برخی خشته‌های دژ مادی از یکی از قرار ۱۵×۳۴×۳۴ سانتی‌متر (بنگرید به: مجیدزاده ۱۳۷۹، ص ۴۰) هم‌اندازه است! اما بر خلاف تصور باید گفت که اینگونه شباهت‌ها میان ابعاد و اندازه خشته‌ها خیلی هم مهم و تعیین‌کننده نیست، آنچه مهم است انگاره و اندیشه حاکم بر تناسبات و ضرایب اندازه‌هاست، چیزی که معماران بدان «پیمون‌بندی» (modulation) می‌گویند؛ مهم روش و قانونی است که ناظر بر معماری و الگوهای کار مثلاً نوع خشت‌مالی و خشت‌زنی، خشت‌چینی، دیوارچینی و حتی ملاط میان خشته‌هاست؛ انگاره و اندیشه‌ای که بر کل نظام معماری تأثیر می‌نهد و آن را جهت می‌دهد و نظم می‌بخشد (ما پس‌انتر در بند [۵] همین نوشته از نشانه‌های معماری عصر آهن ۳ در «سازه بزرگ» سیلک و نیز پیمون‌بندی حاکم بر اندازه‌ها بحث خواهیم کرد). و این پرده نخست نمایش بود، سلب تابعیت مادی از «سازه بزرگ» بنا بر آنچه دکتر مجیدزاده درباره سفالها و خشته‌ها می‌گوید.

در خشانترین دوره‌های فرهنگی سیلک (سیلک ۵ و ۶) نامی به میان نمی‌آید، در حالی که حول و حوش زیگورات پُر است از سفالینه‌های عصر آهن ۱ تا عصر آهن ۴ (در این باب بنگرید به بند [۷] همین نوشته). بیابید دانسته‌هایمان را مرور کنیم؛ در مقاله ۲۸ صفحه‌ای «زیگورات سیلک»، ۴ صفحه مقدمه‌چینی داریم (همان، ص ۳۰-۳۷)، پس از آن کمتر از ۱ صفحه شرح عملیات "آواربرداری" آمده (همان، ص ۳۱-۳۰)، در ادامه حدود ۲ صفحه به توضیح عملیات "بازپیرایی" پرداخته شده (همان، ص ۳۳-۳۱)، پس از آن در کمتر از ۲ صفحه دُکری از اشیای به دست آمده از عملیات آواربرداری به میان آمده (همان، ص ۳۵-۳۳)؛ اما مفصلترین سرفصل این مقاله در ۵ صفحه، داستان جایگاه زیگورات سیلک در تاریخ معماری زیگورات‌هاست (همان، ص ۳۹-۳۵)، و سپس سخن پایانی در کمتر از ۳ صفحه (همان، ص ۴۱-۳۹)؛ قاعدتاً در مجموع ۹ صفحه قبل از سرفصل «جایگاه ...» می‌بایست ادله باستان‌شناختی لازم و کافی برای زیگورات خواندن «سازه بزرگ» ارائه می‌شد تا در سرفصل پسینی آن به داستان جایگاه و فلان و بهمان پرداخت، اما صد حیف که چنین نشده؛ این ادله عملاً مفقود و مغفول است!

برای یک آن هم که شده بیابید فرض کنیم (فرض محال که محال نیست) که نویسنده در مقاله نخست کتاب زیگورات سیلک توانسته با موفقیت تمام خواننده خود را مجاب کند که آنچه در سیلک یافته سازه خشتی یادمانی و مطابق از دوره آغاز عیلامی است، بسیار خوب گیریم که چنین است؛ اما آیا با تمام این تفصیلات آن سازه یک زیگورات است؟ اگر چنین توانیم گفت، وای بر اصطلاح‌شناسی (terminology) و زبان علم در باستان‌شناسی ما. آیا هر بنای یادمانی مطابق را می‌توان زیگورات خواند؟ نه! زیگورات یک چیز است و بنای یادمانی مطابق چیزی دیگر؛ در واقع هر زیگوراتی، لزوماً سازه یادمانی مطابق است اما هر سازه یادمانی مطابق، الزاماً زیگورات نیست. اولی نامی عام برای چنین سازه‌هایی است و دومی نام خاص برخی از این سازه‌ها در اقلیم میانرودان و شوشان. پس پرسش این است که در زبان اصطلاحگانی باستان‌شناسانه امروز ما سزاست کدامین سازه‌ها را زیگورات نامیم و کدامین سازه‌ها را، به سادگی فقط، بنای یادمانی مطابق؟ این درست که زیگوراتها خود مرحله نهایی و پایانی تکامل اندیشه ساخت بناهای یادمانی مطابق را به نمایش می‌نهند، اما منطقی‌تر پیش‌نمونه (archetype) عیناً خود همان نمونه اصلی نیست.

این مبحث را سزاست با مثلی، عینیت بخشیم و توضیح دهیم؛ زمانی در پژوهشهای تاریخ هنر رسم می‌بود که شنتا هر نقش مربوط به یک پهلوان یا قهرمان را که بر دو دست جانورانی را گرفته و متفاد ساخته «گیلگمش» نامند، با عنایت به افسانه گیلگمش و کُنشهای اسطوره‌ای او. بعدها به حق بر این انگاره خرده بسیار گرفته شد و زان پس دیگر هر نقش‌مایه پهلوانی را گیلگمش نگفتند. در واقع نام این شخص اسطوره‌ای می‌بایست فقط در زمینه تاریخی و جغرافیایی خاص خودش مصداق یابد؛ بنابراین گیلگمش نامیدن بیشتر نقش‌مایه‌های قهرمانی و پهلوانی شرق نزدیک باستان (و از جمله در مفرغهای لرستانی) ناروا و حتی مضحک است؛ از آن مضحک‌تر این است که گاه این اطلاق را تعمیم می‌دادند و همه چنین نقش‌مایه‌هایی را گیلگمش می‌خواندند و این زمانی پُر بی اعتبار می‌شود که دریابیم گیلگمش واقعی پادشاه اوروک حول و حوش سالهای ۲۷۰۰ تا ۲۶۵۰ ق م می‌زیسته در میانه هزاره سوم ق م، و سپس به رتبه خدایی و قهرمان و پهلوان خداگونه برکشیده شده و اسطوره‌ها نامش را جاودانه ساخته‌اند؛ پس گیلگمش خواندن نقش‌مایه‌های پهلوانی پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم ق م زمانی که هنوز شخص گیلگمش از مادر نزاده بود تا که شهرتی برای خویشتن دست‌وپا کند، خود خطبی از سر "زمان‌پریشی" (anachronism) است!

پاره آجرهای با نقوش استامپی و یا اثر نقوش مهرهای استوانه‌ای. این پاره آجرها به دلیل ساخت، اندازه و نقوش روی آنها معرف دوره نیمه دوم آغاز نگارش یا دوره آغاز ایلامی هستند. همکارمان آقای ناصر نوروززاده چگینی مطالعه بر روی این نمونه‌ها را انجام دادند که نتیجه مطالعات خود را در همین گزارش ارایه خواهند داد» (همانجا، سطر ۲۷-۲۴)؛ بی هیچ ارجاع و مقایسه و تحلیل، و این یعنی آنکه آوردن دلایل مقایسه‌ای تاریخ هنری و باستان‌شناختی مبنی بر اینکه این پاره آجرها از نظر ساخت و اندازه و نقوش روی آنها متعلق به فلان دوره‌اند در نوشته دیگری ویژه تحلیل آنها خواهد آمد (مقاله نهم، ص ۱۷۵-۱۷۱)؛ اما دریغ که چنین نشده!

یعنی در حقیقت آقای چگینی چنین نکرده؛ او در مقاله کوتاه خویش، فقط به توصیف نقوش این آجرها بسنده و با هوشمندی تمام علناً و عملاً از تاریخ‌گذاری آنها بدان دوره‌ای که مقبول و مقصود و مطلوب سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» است، خودداری ورزیده. اینجاست که باید رأساً دست به کار شد و در دیباچه هنگام توضیح درباره آن مقاله سعی در رفع و رجوع قضیه کرد: «... در حین آواربرداری در منطقه‌ای واقع در جنوب زیگورات سیلک و جلو راه بالارو شیب‌دار زیگورات ... تعدادی آجر شکسته تزئینی به دست آمدند که پس از شستشو معلوم شد دارای اثر نقوش مهر از نوع مهرهای مشخصه نیمه دوم دوره آغاز نگارش (= اروک جدید = آغاز ایلامی) هستند ...» (زیگورات سیلک، ص ۲۵، سطر ۱۰-۸)؛ بی هیچ ارجاع و مرجع ... (همچنین بنگرید به بند [۶] در همین نوشته).

۳) سفالینه‌ها؛ استشهد به سفالها که جای خود را دارد؛ در اینجا پس از آنکه گفته می‌شود که گیرشمن خود نمی‌دانسته چه نوشته، ادعا می‌شود که پژوهشگران غافل بعدی هم نفهمیده‌اند که گیرشمن چه گفته، غفلتاً ضربه نهایی وارد می‌شود و آن عبارت است از «... عدم اطلاع گیرشمن از اهمیت ظروف سفالی ویژه‌ای است که در عرف باستان‌شناسی با اصطلاح "کاسه با لبه وارپخته" معرفی شده ...» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۱۰-۹). در سومین پرده از نمایشنامه زیگورات سیلک، کلیدی‌ترین نقش بر عهده «کاسه لبه وارپخته» (Bevelled-rim bowl) گذارده شده؛ از این بگذریم که در این پرده از نمایشنامه تا چه اندازه در اهمیت این نوع سفال که باستان‌شناسی حقیقتاً هنوز نمی‌داند چیست (عبدی ۱۳۷۸)، غلو شده، به هر روی گویا، مستمسک لازم برای تخطئه گیرشمن به دست آمده: «... جای تعجب است که چگونه گیرشمن ... متوجه نشده است که این سازه عظیم خشتی می‌توانسته معبد یا حداقل یک بنای مذهبی بوده باشد» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۲۲-۲۰)؛ «معبد یا حداقل یک بنای مذهبی» هم که در اینجا و در منطق کاوشگران جدید سیلک یعنی زیگورات؛ توجه کردید که حضور کاسه لبه‌وارپخته — با تمسک به یک واسطه فرعی: «دوران آغاز نگارش» — یعنی وجود زیگورات، بنابراین زین پس هر آنجا که در بررسیهای خویش نشانی از کاسه لبه‌وارپخته (به تعبیر دوستان ما یعنی نشانه دوران آغاز نگارش) یافتید شکی نکنید که در آنجا زیگورات، «معبد یا حداقل یک بنای مذهبی» وجود داشته،^۵ آخر کاسه لبه‌وارپخته لابد با خود نشانه‌هایی از باورهای مذهبی و بناهای مذهبی دارد!

اما داستان سفالینه‌های سیلک بدینجا خاتمه نمی‌یابد؛ پس‌اتر قطعات سفالهای زیگورات سیلک به این سه گروه اصلی تقسیم شده: ۱- سفالهای مشخصه دوره سوم سیلک (سیلک ۳)؛ ۲- سفالهای مشخصه دوره آغاز نگارش (سیلک ۴)؛ ۳- سفالهای اواسط هزاره دوم ق م (همان، ص ۳۳). در این میان گویا سفالینه‌های عصر آهن سیلک سقط شده؛ البته شاید دسته سوم تلویحاً اشاره‌ای به سفال عصر آهن باشد، دوره‌ای که سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» نمی‌شناسد و در هیئت‌شان در فصل نخست هم متخصص آن دوره حضور نداشته، بنابراین از یکی از

اصل واژه اکدی زیگورات عبارت است از زیقورتو (*ziquurratu*) با شکلهای متنوع تلفظی *سیقورتو* (*sequrratu*) و *زقرتو* (*ziquatu*)، که در متنهاى بابلی-آشوری به هر دو معنی «معبد مطبق» و «ستیخ کوه» آمده (گلب و همکاران ۱۹۶۱، ص ۱۳۲-۱۲۹)؛ به عبارت دیگر "زیقورتو"ی اکدی گویا بدو به معنی «ستیخ کوه» و مکان برکشیده و رفیع بوده و سپس توسع معنایی یافته و به گونه نمادین معنی «معبد مطبق» را پیدا کرده و بدین ترتیب مترادف واژه اکدی کوکونو (*kukunu*) شده که خود ریشه در اصل سومری گیگونو (*gigunù*) دارد، به معنی «سازه نیایشگاهی مطبق» (گلب و همکاران ۱۹۵۶، ص ۷۰-۶۷). در زبان عیلامی نیز غالباً برای توصیف چنین سازه‌هایی از همان واژه اکدی تبارکوکونو (به بسیار شکلهای گوناگونی ضبط شده: *ku-ku-un-nu-u-um*، *ku-ku-un-na-am*، و *ku-ku-un-na-a*) استفاده شده که وام‌واژه‌ای به شمار می‌آید و ریشه در اصل سومری گیگونو دارد (هینتس و کُخ ۱۹۸۷، ص ۵۰۹-۵۰۸)؛ در عیلام میانه ندرتا از واژه زقرتو (*zag-ra-tu-me*) که آن هم وام‌واژه‌ای است و ریشه در اصل اکدی زیقورتو دارد، استفاده شده (همان، ص ۱۲۷۵)؛ بنابراین می‌بینیم که زیگورات معنایی خاص و قلمرو تاریخی و جغرافیایی معلوم و مشخصی دارد. قلمرو تاریخی و جغرافیایی منحصر به میانرودان، از آغاز دوران تاریخی تا برافتادن بابل نو. و دیدیم که حتی عیلامیان عموماً چنین سازه‌هایی را نه "زقرتو"ی هم‌ریشه با زیقورتو، که "کوکونو"ی هم‌ریشه با گیگونو، می‌خوانده‌اند؛ بنابراین حتی باید گفت که بنا بر نص صریح نبشته‌های عیلامی میانه، نیایشگاه بزرگ شهر دوراوتناشی، چغازنبیل کنونی، بیش و پیش از آنکه زقرتو (زیگورات) باشد، کوکونو (معبد مطبق) است؛ اینجاست که در می‌یابیم چرا زیگورات چغازنبیل تا این اندازه متفاوت است و عین به عین شبیه زیگوراتهای میانرودانی نیست، چون نباید که باشد، آن سازه اساساً در نگاه عیلامیان زقرتو نبوده که کوکونو بوده! جالب اینکه این نگاه در پژوهشهای تاریخ معماری میانرودان بازتاب یافته، در جدیدترین نوشته‌ها در باب زیگوراتها آمده که «... این نوع سازه اختصاصاً از آن فرهنگ میانرودان است و سازه‌هایی شبیه به زیگورات در چغازنبیل و آلتین تپه هم دیده شده ...» (شاو ۲۰۰۲). بنابراین سازه مطبق چغازنبیل هم از نگاه تاریخ معماری دقیقاً یک زیگورات با تعریف میانرودانی آن نیست.

دانستیم که زیگورات واژه‌ای با اصل اکدی (بابلی-آشوری) است برای نامیدن سازه‌های میانرودانی؛ آری، به غیر از یک مورد در متنهاى عیلامی میانه، این واژه را منحصراً در متنهاى دوران تاریخی میانرودانی یافته‌ایم، پس آیا مجازیم این نام را برای سازه‌های بسی دور از خاک میانرودان و مربوط به دوره‌ای دیگر به کار ببریم؟ باید در یاد داشت که زمین و زمان «سازه بزرگ» سیلک (حتی اگر پذیرفته باشیم که آن واقعاً یک سازه یادمانی مطبق است و حتی تاریخ‌گذاری ارائه شده را هم پذیرفته باشیم) با زمین و زمان زیگورات دیگر است.

بدین‌سان در می‌یابیم که پُشته خشتی سیلک حتی اگر از دوره آغاز نگارش و از دوره پیش‌عیلامی هم باشد، باز زیگورات نیست بلکه سازه یادمانی مطبق است و اگر بپذیریم که این ساختی دینی است، آنگاه معبد مطبق است. ما از نژاد و زبان ساکنان سیلک در دوره سیلک ۴ - که گمان می‌برند زیگورات از آن زمان است - آگاهی نداریم؛ هرچند که در اینجا تعداد معدودی گل‌نبشته پیش‌عیلامی هم یافت شده، اما هرگز نمی‌توانیم گفت که مردم سیلک ۴ مردمانی پیش‌عیلامی یا عیلامی بوده‌اند؛ و فرض محال که گمان کنیم که بوده‌اند، آیا منطقاً - با توجه به آنچه پیشتر گفته آمد - آنان این بنای چندطبقه نیایشگاهی خود را مثلاً به زبان عیلامی خود "زقرتو" می‌نامیدند یا "کوکونو" و یا هیچ کدام؟ گمان می‌کنم باستان‌شناسی هرگز نخواهد توانست به چنین پرسشی پاسخ دهد!

متأسفانه خبط و خطایی مشابه در زیگورات نامیدن پُشته مطبق خشتی سیلک رخ نموده. اگر باور کنیم که این پُشته خشتی و مطبق به تاریخی که اخیراً پیشنهاد شده، متعلق باشد هم باز آن یک زیگورات نیست؛ پیش‌نمونه زیگورات است. و چنین سازه‌ای ابداً و اصلاً منحصر به فرد هم نیست و پیش از این در برخی دیگر از محوطه‌های پیش از تاریخی فلات ایران، افغانستان و آسیای میانه (خراسان بزرگ) نیز بازشناسی شده و از جمله در تُرنک تپه، موندیگاک، آلتین تپه و ...

طی کاوشهای باستان‌شناختی گروه کاوشگران فرانسوی به سرپرستی ژان دهه از سال ۱۹۶۱ به بعد (به مدت ۱۲ فصل) در تُرنک تپه گرگان دو سه صفا خشتی از دو سه دوره مختلف بازشناسی شد؛ بررسی نخستین آنها که به نیمه دوم هزاره سوم ق م (دوره ۳ ج در تُرنک تپه تقریباً همزمان با دوره ۳ ج در حصار دامغان) تاریخ‌گذاری شده (بنگرید به: دهه ۱۹۷۶) می‌تواند در اینجا برای بحث ما مفید باشد؛ با وجود چنین ساخته سترگ یادمانی مطبق، کاوشگر هرگز آن را زیگورات نخوانده و با اینکه او خود پس‌انتر مقاله‌ای مستقل و مفصل نیز در بازشناسی چنین ساختارهایی نوشته باز هم این سازه‌ها را زیگورات ننامیده که آنها را به سادگی فقط صفا‌های بلند (*terrasses hautes*) خوانده (دهه ۱۹۷۷)، آیا او نمی‌دانسته که آنچه بر روی آن کار می‌کند یک زیگورات است؟ نیز در کاوشهای باستان‌شناختی گروه کاوشگران فرانسوی به سرپرستی کازال در سالهای پایانی دهه ۱۹۵۰ در موندیگاک (افغانستان) در تپه الف، پی یک صفا یا پُشته بزرگ خشتی از هزاره سوم ق م، و در بدنه آن صفا، نیم‌ستونهای بر جسته کاری شده به مانند نخستین نیایشگاههای میانرودانی، بازشناسی شد. با وجود این کاوشگران، آن را هرگز زیگورات نگفته‌اند (کازال ۱۹۶۱)، احتمالاً آنها هم نمی‌دانسته‌اند که بقایای زیگوراتی را یافته‌اند. همچنین کاوشهای باستان‌شناختی گروه کاوشگران روسی به سرپرستی ماسون از سالهای ۱۹۶۵-۶۶ به بعد در آلتین تپه (در جمهوری ترکمنستان کنونی) منجر به شناسایی سازه خشتی بزرگ چند طبقه‌ای شد (کُل ۱۹۸۴، ص ۱۳۴-۱۱۷)، که آن را «برج یادمان» و نه زیگورات نامیدند (بنگرید به: ماسون ۱۹۸۱، به‌ویژه: تصویر ۱۸ و ۳۰، و بسنجید با: مجیدزاده ۱۳۶۸ ب، ص ۹-۸ و شکل ۶)؛ گویا ماسون نیز از روی ناآگاهی از چیستی آنچه بر روی آن کار می‌کرده خبر نداشته!

و اما اگر هر سازه یادمانی مطبق، زیگورات نیست، زیگورات چیست؟ بیایید در این مکتب تلمذ کنیم؛ پس از آنکه «سازه بزرگ» با توصیف عملیات "آواربرداری" و "بازپیرایی"، زیگورات خوانده می‌شود، به اصل ماجرای «زیگورات» پرداخته و چنین نوشته شده (مقاله اول، ص ۳۵):

زیگورات به بنای پله پله‌ای عظیمی اطلاق می‌شود که ابعاد هر طبقه آن نسبت به طبقه پایین‌تر کوچکتر می‌شود. درست همانند چند جعبه مکعب که ابعاد آخری کوچکتر از ماقبل آخر و به همین ترتیب تا اولی که روی هم قرار گرفته باشد. **زیگورات نامی**

است آلمانی که به این گونه معماری مذهبی داده شده ... مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» - مسلماً - زبان‌شناس نیستند؛ پس این آگاهی زبان‌شناختی می‌باید از جایی دیگر اخذ شده باشد، اما گویی به مآخذی مطمئن مراجعه نشده: «**زیگورات نامی است آلمانی**» کدام است؟ قرن‌ها پیش از آنکه زبان آلمانی پدید آید، این نام (~ واژه) وجود می‌داشته و به کار می‌رفته؛ درست این است که گفته شود "زیگورات" (*ziggurat*) با چنین شکل و هیئت، تلفظ اروپایی امروزی واژه‌های باستانی است؛ می‌دانیم که در انگلیسی و فرانسه هم با همین تلفظ رایج است (شاو ۲۰۰۲)؛ اما در فرانسه (پارو ۱۹۴۹) و انگلیسی و به تبع آنها در فارسی این واژه از شکلی اخذ شده که نخست در انتشارات علمی باستان‌شناختی آلمانی‌زبان (و به شکل: *zikkurat*) به کار رفته (لنتین ۱۹۴۱).

مکانی رفیع و مقدس از برای به جای آوردن اعمال، مناسک و مراسم مذهبی. چنانکه مجموعه نگارنده‌های عیلامی کوهسار کورانگون را نشانه بالاترین طبقه زیگورات برشمرده‌اند و از این بحث کرده‌اند که کورانگون خود زیگوراتی طبیعی است (بنگرید به: گروپ ۱۹۸۹، ۷). گویا پاره‌ای از آیینهای نیایش و ستایش عیلامی در اصل در مکانهای بلند انجام می‌یافته؛ در کورانگون این بلندای ۸۰ متری طبیعی، به خودی خود مهیاست، ولی در دشت شوشان چنین مکانهایی بلند را می‌بایست مصنوعاً بنا کرد: زیگورات چغازنبیل.

هنرمندی معماران عیلامی و میانرودانی نیز در همین بوده که با استوار کردن حجمهای کلان خشتی بر روی هم، سازه‌ای کوه مانند در میانه دشتی صاف و هموار بر می‌آوردند؛ کوهی از خشت که از دور دستها دیده می‌شد و بر چشم نظاره‌کنندگان خویش می‌نشست و نشانه‌ای بود از عظمت، قدرت، ثروت و مکتب سازنده خود؛ هدف از برآوردن چنین سازه‌ای در دشت، همانا نشان دادن چنان تواناییهایی بود؛^۸ اما منطقاً هیچ‌کس حاضر نمی‌شده چنین سازه‌هایی را در پای کوهها و یا در نزدیکی کوهستان بنا کند؛ به واقع اگر چنان هدفی را از برای برآوردن سازه‌های کوه پیکر موسوم به زیگورات بپذیریم، ساختن یک زیگورات در کاشان در پای ستیغهای سر به فلک کشیده کوههای کرکس، خود نقض غرضی تمام عیار است؛ چنین زیگوراتی در نزدیکی چنان کوهستانی بلند، همانا به خوبی نشانه روشنی بوده و هست از: حقارت آدمیزادگان و دست‌آفریده‌های آنان در برابر بزرگی ابعاد و اندازه‌های ساختارهای طبیعی؛ باور نمی‌دارم نیاکان ما تا بدین اندازه — که هم‌اینک اینان گمان می‌کنند — نادان بوده باشند.

[۴]

"زیگورات سیلک" و لایه‌نگاری تپه جنوبی

دومین مقاله در این کتاب، نوشته‌ای است از آقای جبرئیل نوکنده به نام «گزارش لایه‌نگاری برش الف در تپه جنوبی سیلک» (زیگورات سیلک، ص ۸۳-۵۵)؛ این مقاله مستقیماً با داستان زیگورات ارتباطی ندارد، اما از داده‌های آن می‌توان برای هرچه بهتر شناختن زیگورات و فضاهای پیرامونی آن سود جست. نوکنده در برش لایه‌نگاری خود ۳۹ رگه (stratum) را باز می‌شناساند، و مواد فرهنگی آنها را معرفی می‌کند (مقاله دوم، ص ۶۰-۵۷)؛ از معماری این رگه‌ها (همان، ص ۶۱) و اشیاء (همان، ص ۶۳-۶۱) می‌گوید؛ اما از تحلیل یافته‌های سفالین تن می‌زند (همان، ص ۶۱-۶۰). و این نادانسته باقی می‌ماند که شناخت لایه‌نگارانه او چگونه ممکن است بدون تحلیل سفالی هر رگه، کامل باشد؟ مقاله او حاوی توصیف مفصلی از رگه‌های سی و نه‌گانه‌ای است که یافته، با بی‌عنایتی به داده‌های سفالی، و این بیش از آنکه رویکردی باستان‌شناسانه باشد، رهیافتی زمین‌شناختی است!

به هر روی، روشن است که هدف نوکنده از این کار، بازنگری در لایه‌نگاری دوره سیلک ۳ با زیرلایه‌های فرعی آن است؛ تلاش چندانی برای معرفی و شناسایی لایه‌های مربوط به دوره سیلک ۴ (که تاریخ‌گذاری زیگورات به زعم کاشف آن مربوط بدان زمان است) نشده و فقط آمده که: «رگه شماره ۱۴ الی ۱ معرف دوره چهارم سیلک است» (همان، ص ۶۳)؛ بنابراین او از این نمی‌گوید که رگه‌های بالاتر برش الف در تپه جنوبی منطقاً باید مربوط به استقرارهای همزمان گورستان الف (سیلک ۵) و گورستان ب (سیلک ۶) باشد؛ با وجود این در توصیف رگه ۴ اعتراف شده که: «بقایای معماری با پی سنگی این رگه با دوره VI (هزاره اول) ... گیرشمن قابل مقایسه است» (همان، ص ۵۷)، نوکنده از معماری سیلک ۵ و سیلک ۶ چیزی نه می‌داند و نه می‌گوید (با این حال بعدها در گفتگویی خصوصی آقای نوکنده اذعان داشت که ۵ رگه بالایی برش او قاعدتاً می‌بایست

درباره شمارش زیگوراتها، و اینکه زیگورات سیلک چندین و چندمین زیگورات یافت شده، ولی نخستین زیگورات ساخته شده در جهان و کهن‌ترین آنهاست، باید گفت که سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» علاقه مفرطی به چنین حساب و کتابهایی دارد؛ نگارنده شخصاً هرگز از یاد نمی‌برد که به سال ۱۳۷۶ سخنرانی ایشان در «دومین همایش باستان‌شناسی ایران پس از انقلاب اسلامی» با این جملات آغاز شد: «من اولین سخنران اولین جلسه اولین روز دومین همایش باستان‌شناسی ... هستم»؛ چنین عشق و علاقه‌ای به شمارش اولین‌ها و دومین‌ها و چندمین‌ها در زیگورات سیلک (ص ۳۸) هم مجال بروز یافته:

زیگورات سیلک سی و دومین و جدیدترین زیگوراتی است که در ایران و بین‌النهرین کشف و بر فهرست زیگورات‌های شناسایی شده اضافه شده است. از طرفی از آنجا که تنها سه زیگورات از سی و یک زیگوراتی که قبلاً شناسایی شده بودند در ایران و در خوزستان قرار دارند، چهارمین زیگورات ایرانی ... در سیلک ... کشف شده ...

در فهرست زیگورات‌های شناسایی شده، متأسفانه، فقط به شرح ۳ زیگورات موجود خاک ایران کنونی، یعنی «زیگورات شوش»، «زیگورات هفت‌تپه» و «زیگورات چغازنبیل» پرداخته‌اند (همان، ص ۳۹-۳۷) و از زیگورات‌های میانرودانی جز دو سه تا نامی به میان نیامده؛ کاش فهرست تمامی آنها برایمان نقل می‌شد تا کلی محظوظ شویم!

در این فهرست از «زیگورات شوش» نام رفته؛ این، سازه‌ای بس ناشناخته است؛ باستان‌شناسی این زیگورات را نمی‌شناسد و اگر مقصود از زیگورات شوش، همانا سکوی بلند ارک شوش است باید گفت که در ادبیات باستان‌شناسانه ما، ستاً بدان «صفه مرتفع آکروپل شوش» (کانال ۱۹۷۸ الف و ب) می‌گویند و آن را زیگورات نمی‌خوانند؛ و اگر فلان پادشاه آشوری در فلان یادبودنامه پیروزی خود بر عیلامیان بخت برگشته این سکو را زیگورات شوش می‌خواند، در حقیقت از دریچه چشم میانرودانی‌مآب خویش بر بنای مطبق یادمانی بزرگی می‌نگرد، اما ما نمی‌توانیم نامگذاری وی بر آن سازه را بپذیریم و به کار ببریم، ما نمی‌دانیم که عیلامیان خود بدان سکوی مرتفع چه می‌گفتند: "زَقرتو" یا "کوکونو".

دومین زیگورات در این فهرست «زیگورات هفت‌تپه» است؛ این سازه نیز بسی ناشناخته می‌نماید. آری کاوشگر در هفت‌تپه نشانه‌هایی را یک یا چند سکو نه چندان بلند خشتی یافته و هم‌او آنها را با احتیاط تمام زیگورات یا کاخ خوانده (نگهبان ۱۹۹۱)؛ اما سیمای باستان‌شناختی این یکی دو سکوی خشتی به هیچ‌روی به سان زیگورات، حتی در شکل و معنی عیلامی آن نمی‌ماند.

تنها زیگورات — تسامحاً — واقعی در این فهرست همانا چغازنبیل است؛ زیگوراتی با چندین مرحله معماری که نشان می‌دهد در آغاز اندیشه معماران عیلامی بر آن نبوده که در آنجا زیگوراتی برپا دارند و فقط بعدها بود که در دوره دوم معماری، حیاط وسیعی را پُر کردند و زیگورات را بر آن بنیان استوار ساختند (گیرشمن ۱۹۶۶)؛ سازه‌ای با تعریف و تعبیر عیلامی از این نوع ساختار بناهای نیایشگاهی که نشان می‌دهد نوع عیلامی تا چه اندازه از نظر اجرا و اجزا با همتاهای میانرودانی خود دیگر است ...

گفتیم که واژه اکدی زیقورتو در آغاز به معنی ستیغ کوه بوده و حتی همزمان برای نامیدن زیگورات در متنها، در معنی ستیغ کوه هم به کار می‌رفته؛ باید گفت که این تسمیه بدون وجهی نیست، آری زیگورات حقیقتاً خود سازه‌ای کوه پیکر است، تقلیدی است از کوه؛ به گونه‌ای نمادین نشانه‌ای است از کوه در اقلیمی که بر جستگی طبیعی ندارد؛ به واقع گفته‌اند که زیگورات خود کوهی مصنوعی است در دل دشت و در مقابل کوه خود زیگوراتی طبیعی است در دل کوهسار. کنش دینی این هر دو یکی است:

شیمیایی روز و حتی در ایران و آزمایشگاههای خودمان، امکان پذیر است و سزاست که مجریان «طرح بازنگری سیلک» چنین مطالعاتی را در برنامه کار خود بگنجانند؛^{۱۰} اما تا زمان انجام چنان مطالعاتی، تاریخ‌گذاری این سازه با روشهای سنتی تر باستان‌شناختی نیز ممکن است. یکی از راههای بسیار ساده و بسیار مؤثر برای تاریخ‌گذاری خشتها، کاویدن مغز تعدادی انتخابی از آنهاست. در محوطه‌های باستانی ایران، غالباً خشت مورد نیاز برای ساخت بناها را در محل یا جایی نزدیک به محل کاربری آنها می‌زدند و برای خشت‌زنی از خاک خود محوطه باستانی استفاده می‌کردند. بدین ترتیب عموماً خشتهای یک محوطه باستانی حاوی مواد فرهنگی لایه‌های دیرین‌تر و خصوصاً تکه‌سفالهای لایه‌های زیرین خود است. ولی پُر روشن است که در آنها تکه‌سفالهای لایه‌های زیرین دیده نخواهد شد، بدین‌سان تاریخ نسبی آنها نسبت به لایه‌های هم‌أفق آنها مشخص و معلوم خواهد شد. برای تاریخ‌گذاری پُشته خشتی سیلک یکی از راههای پیشنهادی همین شستن تعدادی خشت از جسم سازه و مطالعه آماری فراوانی تکه‌سفالهای یافته شده در آنهاست؛ ناگفته پیداست که در این خشتها سفالهای هر دوره که یافت شود، خشتها مربوط به همان دوره و یا دوره‌های بعدی خواهد بود و نه دوره‌های قبلی؛ بدین‌قرار "حد ابتدایی" (*terminus post quem*) تاریخ‌گذاری مجموعه خشتها همانا تاریخ کهن‌ترین تکه‌سفالها و "حد انتهایی" (*terminus ante quem*) تاریخ‌گذاری آنها همانا تاریخ جدیدترین تکه‌سفالهاست. این کاری است که از ما و در اینجا بر نمی‌آید، که کار متولیان و مجریان و پژوهشگران «طرح بازنگری سیلک» می‌تواند باشد.

راه دیگر، سنجشهای تاریخ هنری و تاریخ معماری است؛ می‌بایست سازه را با بناهای مشابه آن سنجید و قانون‌مندی‌های شباهتها و تفاوت‌های آنها را تعریف و تبیین نمود؛ بخشی از این کار از ما و در اینجا ساخته است. بهترین معیارها برای پژوهشهای مقایسه‌ای را سبک‌شناسی و گونه‌شناسی خشتها، سیاق خشت‌مالی‌ها و خشت‌زنی‌ها، خشت‌چینی‌ها و دیوارچینی‌ها در اختیار ما می‌نهد. مطالعه نظم خشت‌مالی و خشت‌زنی، خشت‌چینی و دیوارچینی منوط به پژوهش میدانی در محل بر روی آنهاست که مسلماً کار ما نیست ("شاید وقتی دیگر...")؛ بنابراین از خشتها (و ابعاد و اندازه‌های آنها) آغاز می‌کنیم (اطلاعات مربوط بدانها را هم از خلال سطور کتاب زیگورات سیلک استخراج کرده‌ایم). با آنکه پیشتر از بی اعتباری چنین مقایساتی در خصوص محوطه‌های مختلف سخن گفتیم، سزاست بحث را در اینجا بدین صورت کامل کنیم که این مقایسات هر چند که هرگز قطعیتی ندارد ولی آن هنگام که در بطن یک محوطه باستانی و در بافتی یکسان، خشت‌هایی نظیر دیده شود می‌توان آنها را با هم سنجید و از همزمانی‌شان سخن گفت. نیز با در نظر آوردن پسند (mode) فرهنگی هر دوره می‌توان از رواج نسبی نوع و اندازه‌های خاص از خشت در یک دوره آگاهی حاصل کرد. پیشتر دیدیم که ابعاد خشت‌های «سازه بزرگ» را $۳۵ \times ۳۵ \times ۱۵$ سانتی‌متر گفته‌اند (مقاله اول، ص ۴۱-۴۰)، باید به یاد آوریم که در برش لایه‌نگاری تپه جنوبی هم در رگه ۱ خشت‌هایی به ابعاد $۴۰ \times ۴۰ \times ۱۲$ سانتی‌متر دیده شده (مقاله دوم، ص ۵۶)، پُر روشن است که پیمون (module) این دو اندازه تقریباً یکی است. بنابراین احتمالاً این دو اندازه بر همزمانی آنها دلالت می‌کند، و چون رگه ۱ بنا بر ترازای که در آن قرار دارد، سطحی‌ترین لایه تپه جنوبی محسوب است، قاعدتاً با واپسین دوره فرهنگی سیلک در تپه جنوبی، یعنی سیلک ۶ (گورستان ب) هم‌دوره است.

البته در اینجا باید یادآوری کرد کاوشهای پیشین در سیلک هم برای تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» با استناد به اندازه خشت‌های آن به سیلک ۶ به تنهایی کفایت می‌کند؛ گیرشمن علاوه بر کاوش در اطراف «سازه بزرگ»،

مربوط به دوره‌های سیلک ۵ و ۶ باشد و نه سیلک ۴). در توصیف رگه‌ها و تحلیل معماری آنها، نوکنده چندین نوع خشت با ابعاد مختلف را بازشناسی کرده: خشت‌های $۱۲ \times ۴۰ \times ۴۰$ و $۱۰ \times ۱۵ \times ۴۰$ سانتی‌متر در رگه ۱؛^۹ خشت‌هایی به قطر ۱۰ سانتی‌متر در رگه ۴؛ خشت‌های $۱۰ \times ۳۰ \times ۵۰$ سانتی‌متر در رگه‌های ۱۵ تا ۱۹؛ خشت‌های $۱۰ \times ۲۴ \times ۴۵$ سانتی‌متر در رگه‌های ۲۱ تا ۲۸.

دانستیم که از دید نوکنده، رگه‌های میانی و پایینی برش لایه‌نگاری او (از رگه ۱۵ تا ۳۹) مربوط به سیلک ۳، و بالایی‌ترین رگه‌های این برش (از رگه ۱ تا ۵) مربوط به سیلک ۵ و ۶ است؛ با این وصف، رگه‌های ۶ تا ۱۴ در این برش مربوط به سیلک ۴ (و هم‌دوره با تاریخ‌گذاری زیگورات) است؛ ولی آیا عجیب نیست که این رگه‌هایی که هم‌دوره زیگورات دوره آغاز نگارش و در مجاورت آن است، از هرگونه نشانه‌های معماری یادمانی و مردمانی، عاری است؟ و آیا این عجیب نیست که در این برش لایه‌نگاری به بافتی و سازه‌ای با خشت‌هایی از نوع و اندازه خشت‌های زیگورات ($۱۰ \times ۳۵ \times ۳۵$ سانتی‌متری) برخورد نشده؛ چگونه ممکن است معماران پیش‌عیلامی در لایه جنوبی تپه جنوبی سیلک، زیگوراتی بزرگ برپا کرده باشند، بی آنکه کوچکترین ردی از آنان و معماری‌شان در برش عمیق لایه‌نگارانه چند متر شمالی‌تر از آن دیده شود؟

با اینکه نوکنده به تحلیل یافته‌های سفالی نپرداخته، اما خوشبختانه طراحی بخش بزرگی از آنها را چاپ نموده (همان، لوح ۸-۱). با دقت در گونه‌شناسی این مانده‌های باستان‌شناختی (archaeological remains) می‌توان در تحلیل آنها کوشید؛ ناگفته پیداست که یافته‌های سفالین مورد علاقه ما در اینجا همان‌هایی است که از رگه‌های بالایی به دست آمده. متأسفانه از رگه‌های ۱ تا ۳ برش لایه‌نگاری هیچ تکه‌سفال معرفی نشده است و این بسیار غریب می‌نماید؛ اما از رگه‌های ۴ و ۵ طرح تعدادی از سفال‌های مورد نظر ما در لوحه شماره ۷ ردیف‌های ۲۲ تا ۲۶ آمده است (همان، ص ۷۹-۷۸)؛ این ۵ تکه‌سفال جملگی خاکستری‌رنگ و چرخساز و از نظر شکل تداعی‌کننده شکل‌های سفالینه‌های آشنای گورستان الف (سیلک ۵) است (طرح ۱:۱۰)؛ از دید ما همانا «أفق سفالی خاکستری غربی جدید» (Late Western Gray Ware Horizon) و مربوط به عصر آهن ۲ (حدود ۱۲۵۰ تا ۸۵۰ ق.م).

ولی از آنها جالبتر، طرح تکه‌سفال است که در لوحه شماره ۶ در ردیف ۱۳ آمده و در آنجا به رگه ۱۵ منسوب شده (همان، ص ۷۷-۷۶)؛ رنگ خمیره این تکه‌سفال آجری، چسباننده آن پودر شن و میکا، و چرخساز است، رنگ پوشش بیرونی و درونی آن یکسان و نخودی رقیق و میزان پخت آن کافی است (طرح ۲:۱). اگر چنین تکه‌سفال را در بررسی سطحی تپه‌ای بیابیم، توانیم گفت که این نشانی است از شن «أفق سفالی نخودی غربی جدید» (Late Western Buff Ware Horizon) و مربوط به عصر آهن ۳ (حدود ۸۵۰ تا ۵۵۰ ق.م) و یا حتی اندکی پس از آن؛ اما در اینجا در لایه‌ای بسی کهنه‌تر قرار گرفته است، آیا اشتباهی در انتساب این تکه‌سفال به رگه ۱۵ رخ نداده و مثلاً آن مربوط به رگه ۵ لایه‌نگاری نوکنده یا رگه‌های بالاتر از آن نیست؟

[۵]

"زیگورات سیلک" و تاریخ‌گذاری معماری خشتی آن

اگر پُشته خشتی سیلک، بر خلاف آنچه می‌گویند، زیگوراتی از دوره پیش‌عیلامی نیست، چیست و به کدام دوره تاریخی یا پیش از تاریخی مرتبط است؟ در پاسخ بدین پرسش بسیار دشوار، نخست باید گفت که با پیشرفت به‌کارگیری علوم پایه (تجربی) در پژوهشهای باستان‌شناختی، هم‌اکنون تاریخ‌گذاری خشت‌های بافت این سازه با روشهای فیزیکی و

ساخته شده (بنگرید به: استروناخ و روف ۱۹۷۳)؛ و این اندازه‌های خاص است که در دیگر محوطه‌های هم‌دوره آن کمتر دیده شده. بر خلاف نوشی‌جان ابعاد و اندازه‌های خشته‌های گودین بسی متفاوت، متنوع و مختلف است؛ خشته‌های بارو از $۱۳ \times ۳۰ \times ۳۶$ تا $۱۳ \times ۲۴ \times ۴۱$ سانتی‌متر متغیر، خشته‌های برج از $۱۲ \times ۲۹ \times ۴۷$ تا $۱۱ \times ۲۷ \times ۴۳$ سانتی‌متر متغیر و خشته‌های سکو از $۱۲ \times ۱۱ \times ۵۰$ تا $۱۲ \times ۱۱ \times ۴۳$ سانتی‌متر متغیر است (بنگرید به: یانگ ۱۹۶۹، ص ۲۷-۲۴)؛ در توجیه و توضیح این همه اختلاف شاید بتوان گفت که نوشی‌جان از لحاظ تنوع زمانی و مراحل ساخت معماری، محوطه‌ای - تقریباً - تک‌دوره‌ای محسوب است، ولی گودین از این نظر، شامل چندین و چند مرحله ساخت و سازی در بطن دوره ۲ (دوره ماد در گودین تپه) است؛ به هر روی پاره‌ای از خشته‌های گودین (در بارو از قرار $۱۳ \times ۲۴ \times ۴۱$ و در برج از قرار $۱۱ \times ۲۷ \times ۴۳$ سانتی‌متر) با خشته‌های رایج نوشی‌جان نزدیک است و در مقابل برخی دیگر از خشته‌های گودین (خصوصاً در بارو و از قرار $۱۳ \times ۳۰ \times ۳۶$ سانتی‌متر) با خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک سنجیدنی است.

آنچه روشن است اینکه دانش ما از معماری دوره ماد هنوز بسیار محدود است و بر مبنای کاوش در چند محوطه محدود در شرق یا غرب مادستان، هنوز قادر نیستیم ریزه‌کاریهای معمارانه این دوره را به‌خوبی موشکافی کنیم؛ اما تا همین‌جا توانیم گفت که چنان که پیداست خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک از پیمون رایج خشته‌های عصر آهن ۳ پیروی می‌کند. از پیمون خشته‌ها که بگذریم باید به ساختار معماری توجه کنیم؛ بارزترین ویژگی معمارانه «سازه بزرگ»، این است که در اینجا ما با صفه، سکو یا تختگاهی بلند مواجهیم. حجم سترگ خشتی که بنایی یادمانی را معرفی می‌کند؛ در اینجا هم ناگزیر از مقایسات تاریخ معماری هستیم: سنجش سکوی خشتی سیلک با دیگر تختگاههای عصر آهن در فلات ایران. این تختگاهها کدام‌اند؟ چنین ساختارهای معماری در عصر آهن در سراسر فلات ایران از شرق و غرب و شمال و جنوب پراکنده است، از نادهلی سیستان (گیرشمن ۱۹۴۲)، تپه یحیی کرمان (آمبرگ - کارلوسکی و مگی ۱۹۹۹)، تل ضحاک فسا (هانسن ۱۹۷۵)، زیویه سقر (معمدی ۱۳۷۶)، هگمتان همدان (صراف ۱۳۷۴ و ۱۳۷۸)، سرمسجد و برده‌نشاندۀ مسجد سلیمان (گیرشمن ۱۹۷۶)، تُرنگ تپه گرگان (دهه ۱۹۷۴ و ۱۹۷۶)، تا تَلِ تخت پاسارگاد (استروناخ ۱۹۷۸)، تخت جمشید (اشمیت ۱۹۵۳)، شوش (کابلی ۱۳۷۶) و قلی‌درویش جمکران قم (سرلک [در دست آماده‌سازی]). بنابراین چنین تختگاه‌سازی در عصر آهن ایران غریب نیست و نمونه‌های بسیار دارد؛ و البته مقایسه جزء به جزء و عین به عین تختگاه خشتی سیلک با نمونه‌های مشابه آن در گرو کندوکاوی روشمند و هدفمند در دل آن تختگاه و سپس سنجش داده‌های آن با دیگر جایهاست ...

گذشته از ساختار عمومی تختگاه باید به دیگر عناصر ساختی پُشته خشتی سیلک نیز پرداخت؛ کاوشگر سیلک مدعی است که طی عملیات "آواربرداری" و "بازپیرایی"، در دو گوشه شرقی و جنوبی سکوی بالایی تختگاه، دو نیم‌برج توپُر (!؟) پدیدار شده (مقاله اول، ص ۳۳-۳۲)؛ اگر این دو - برجک در واقع پشت‌بند - زائیده خیال او نباشد و به اشتباه از دل خشته‌ها تراشیده نشده باشد، باید پرسید که از دیدگاه ساختارشناسی (structuralism) چنین ساختی در کدام سازه‌های هم‌زمان زیگورات سیلک در ایران و میان‌رودان سراغ شده؟ آیا اینها از الحاقات سپسین است یا در نقشه کلی سازه از پیش طراحی شده بوده. و از دیدگاه کارکردگرایی (functionalism) باید پرسید که کُنش این دو برجک واقعاً چه بوده؟ اگر اینها به واقع برجک باشد (!؟)، آیا نباید صادقانه اعتراف کرد و اذعان داشت که برجه‌ها و برجکها - در معماری آغاز تاریخی و تاریخی - نشان راستین سازه‌های دژگونه است؟ تاریخ‌گذاری معقول چنین سازه‌ای با چنان هیبتی،

کارگاهی هم اندکی شمالی‌تر از آن باز کرده بود (کاوشهای سیلک، جلد دوم، ص ۲۵)؛ در این کارگاه او موفق شد بافت معماری سیلک ۵ را که تقریباً به‌تمامی با بافت معماری سیلک ۶ جایگزین و پوشانیده شده بود، بیابد (همان، لوحه سی و سه = نقشه ۱)؛ جالب اینکه ساخت و سازهای سیلک ۶ در آن کارگاه با خشته‌هایی به ابعاد و اندازه‌های $۱۰ \times ۳۵ \times ۳۵$ سانتی‌متر ساخته شده (همان، ص ۲۵)، همان خشته‌های «سازه بزرگ». به یاد داشته باشید که در کتاب گیرشمن این خشته‌ها را دقیقاً به اندازه $۱۰ \times ۳۵ \times ۳۵$ سانتی‌متر نوشته‌اند (همان، ص ۲۴) و نه با ابعاد $۱۵ \times ۳۵ \times ۳۵$ سانتی‌متر که در کتاب زیگورات سیلک (ص ۴۱-۴۰) آمده.

می‌دانیم که اکنون سیلک ۶ را به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری می‌کنند (بومر ۱۹۶۵، ص ۸۲۲؛ دایسن ۱۹۶۵، ص ۲۱۱-۲۰۶؛ یانگ ۱۹۶۵، ص ۸۳-۸۱؛ مِدو دسکایا ۱۹۸۳، ص ۷۸؛ مِدو دسکایا ۱۹۸۶، ص ۱۲۰؛ ملکزاده ۱۳۸۱، ص ۳۳). حال باید با احتیاط کامل، بدون پیش‌داوری و به دور از جزماندیشی، ابعاد و اندازه‌های خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک را با محوطه‌های معیار عصر آهن ۳ سنجید؛ نزدیکترین محوطه عصر آهن ۳ با معماری برپای خشتی، دژ مادی اُزبکی است که گفتیم ابعاد برخی از خشته‌های آن از قرار $۱۵ \times ۳۴ \times ۳۴$ سانتی‌متر (مجیدزاده ۱۳۷۹، ص ۴۰) با خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک سنجیدنی است. دیگر جایهای نزدیک‌تر به سیلک و جنوبی‌تر از اُزبکی هم یکی باید از نیایشگاه (؟) زارلُاغ قم نام برد که آن را نیز از دوره ماد می‌دانند و در آنجا خشته‌هایی به ابعاد $۱۰ \times ۳۵ \times ۹$ و $۱۲ \times ۴۰ \times ۴۰$ سانتی‌متر دیده شده (ملکزاده ۱۳۸۲، ص ۵۸)؛ و دیگری گورستان عصر آهن صرم در کهک (قم) است که از آنجا هم خشته‌هایی به ابعاد $۱۰ \times ۴۰ \times ۴۰$ ، $۱۰ \times ۳۸ \times ۴۰$ و $۱۰ \times ۳۸ \times ۵۰$ سانتی‌متر گزارش شده (پوربخشنده و سرلک [زیر چاپ])؛ پر روشن است که در این میان برخی با خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک نزدیک است.

در نواحی غربی‌تر و در ماد غربی، در تپه گیان نه‌لوند هم نخستین دوره ساخت و سازها (به تعبیر کاوشگران فرانسوی: Construction I)، و سازه عصر آهن ۳ معروف به "کوشک آشوری-مادی" را در آنجا با خشته‌هایی به ابعاد $۱۴ \times ۳۵ \times ۳۵$ سانتی‌متر می‌بینیم (کونینو و گیرشمن ۱۹۳۵، ص ۹ و لوحه ۴). نیز از نیایشگاه سُرخ‌دُم لری در کوه‌دشت لرستان، جایی که مصالح اصلی بنا سنگ لاشه است (اشمیت و همکاران ۱۹۸۹، ص ۶۰-۴۹)، خشته‌هایی به اندازه $۱۰ \times ۴۰ \times ۴۰$ سانتی‌متر گزارش شده؛ خصوصاً از کاوش لایه ۲ در میانه نیایشگاه آشدانی (؟) خشتی یافت شده که تمامی جسم آن را با خشته‌هایی به همان اندازه ساخته‌اند (همان، لوحه ۵۰). با آنکه تاکنون تحلیل‌های روشنی در باب تاریخ‌گذاری سازه‌های خشتی عصر آهن پایانی در تپه هگمتان همدان ارائه نشده، باید گفت که تحتانی‌ترین و لاجرم کهن‌ترین بافت خشتی شناسایی شده در آنجا با خشته‌هایی به ابعاد $۱۴-۱۲ \times ۳۳-۳۳/۵ \times ۳۳-۳۳$ سانتی‌متر ساخته شده (بنگرید به: مهریار ۱۳۶۱، ص ۸۳) که با خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک سنجیدنی است. اندازه‌های خشته‌های دژ مادی-مانایی زیویه را متفاوت نوشته‌اند؛ پیش از این خشته‌های زیویه را $۹ \times ۳۴ \times ۳۴$ سانتی‌متر گزارش کرده‌اند (سنجید با: بُرادا ۱۹۶۵، ص ۱۷۰)؛ البته کاوشگر ایرانی آنها را در ابعاد $۱۴ \times ۴۶ \times ۴۶$ سانتی‌متر معرفی می‌کند (بنگرید به: معمدی ۱۳۷۴، ص ۳۲۲). نگارنده هم شخصاً در محل خشته‌هایی را به ابعاد و اندازه‌های $۱۵-۱۰ \times ۳۵ \times ۳۳-۳۳$ سانتی‌متر دیده؛ چنین خشته‌هایی هم با خشته‌های «سازه بزرگ» سنجیدنی است.

اما بحث زمانی پیچیده‌تر می‌شود که ابعاد و اندازه‌های خشته‌های دو محوطه معیار مادی در ماد غربی (نوشی‌جان تپه ملایر و گودین تپه کنگاور) را با هم و با خشته‌های «سازه بزرگ» سیلک مقایسه کنیم؛ بناهای نوشی‌جان تقریباً جملگی با خشته‌هایی به ابعاد $۱۳ \times ۲۵ \times ۴۰$ سانتی‌متر

موجب از میان رفتن این حجم از آوار شیب‌راهه شده و او از روی ناآگاهی غفلتاً آوار و به تبع آن بخش‌های تحتانی‌تر شیب‌راهه خیالی زیگورات را از این زاویه برداشته؛ بسیار خوب، بنابراین به عکس هوایی ارائه شده در جلد نخست کتاب کاوش‌های سیلک نگاهی می‌اندازیم؛ این عکس هوایی را اریک اشمیت در برنامه پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران مقارن آغاز کاوش‌های سیلک تهیه کرده و در اختیار گیرشمن نهاده (اشمیت ۱۹۴۰، ص ۷۶)، پس عکسی نسبتاً اصیل به شمار می‌آید؛ با این حال با یأس باید اعتراف کرد که بخش دماغه‌مانند در عکس دیده می‌شود ولی هیچ نشانی از حجم عظیم آوار و بقایای چنان شیب‌راهه واهی در آنجا دیده نمی‌شود. حتماً تا آن زمان گیرشمن کار خود را کرده بوده!

آری حکایت کاشف زیگورات سیلک با ما، حکایت کسی است که در آسمان آبی در بین تکه‌های ابر سپید پیکره‌هایی را می‌بیند و هر چه می‌کند دیگران دیده‌های او را باز نمی‌بینند؛ راست گفته‌اند که سخن قدیمی‌ها را می‌باید به آب زَر نوشت و قاب کرد؛ اما در اینجا باید اذعان کرد که آنچه پیران در خشت خام بینند جوانان در آئینه هم نبینند...

پس این شیب‌راهه خیالی و واهی چیست؟ کسانی که سابقه کاوش در بافت‌های خشتی را دارند پاسخ این پرسش را بسی نیک‌تر از ما دانند؛ گذشت زمان، و عوامل جوی، و گزند باد و باران سازه‌های خشتی را می‌شوید و می‌روید؛ در این میان در جسم سازه‌های خشتی شکاف‌های عمیق می‌افتد و آن شکاف‌ها رفته رفته راه‌آبه‌هایی را می‌سازد و جسم خشت را بیشتر می‌شوید و شکاف را عمیق‌تر می‌کند؛ سیمای تختگاه سیلک خود نمونه بارز چنین فرایند تخریبی است. این تخریب طبیعتاً از نظم خاصی تبعیت نمی‌کند و هر جای را که اندکی آسیب‌پذیرتر باشد زودتر و جای‌های دیگر را اندکی دیرتر می‌شوید و می‌شکافد؛ دو شکاف بزرگ، تصادفاً از دو سوی بخشی با اندک مقاومتی بیشتر، جسم تختگاه را شسته و برده‌اند و آنچه باقی مانده کمی شبیه به دماغه‌ای شیب‌دار است؛ اما جالب‌تر از آن اینکه با دقت در شکاف‌های جسم سکوی بالایی تختگاه در اینجا و آنجا چند شیب‌راهه دیگر را نیز می‌توانید یافت؛ و این نیست مگر به دلیل همان فرایند تخریبی که تصور موهومی چنین شیب‌راهه‌ای را پدید می‌آورد.

اما آن بر جستگی دماغه‌مانند خود چگونه پدید آمده؟ این دلیلی بسیار روشن دارد؛ باید گفت که عوامل فرساینده، نخست بر سطحی‌ترین لایه‌های سازه‌های خشتی اثر می‌کنند و نرم نرم خشته‌ها را از شکل نخستین خود خارج می‌کنند؛ خشت و گل سطحی شسته می‌شود، جریان می‌یابد و بر روی مابقی سطوح می‌لغزد و به پایین می‌ریزد؛ در چنین روند تخریبی، سطوح راست‌گوشه و قائمه سازه‌ها و دیوارها از میان می‌رود و جسم شسته شده آنها روی دیوارها را می‌پوشاند؛ اگر کسی یکبار در کوچه‌باغ‌های روستا قدم زده باشد بعینه چنین فرایندی را بر تن دیوارهای خشت و گلی دیده؛ باد و باران سطوح بالایی را می‌شوید و گل حاصل آن بر سطح دیوار می‌چسبد، در این صورت از ارتفاع دیوار کاسته می‌شود، اما حجم گل شسته شده خود از مابقی جسم دیوار محافظت می‌کند و لایه پوشاننده‌ای در برابر عوامل فرساینده پدید می‌آورد؛ اما پای دیوارها آسیب‌پذیر باقی می‌ماند حجم گل شسته شده آنها را نمی‌پوشاند، بنابراین باد و باران تحتانی‌ترین سطوح دیوارها را نیز می‌فرساید و از قطر آنها می‌کاهد؛ اینجاست که آن لایه پوشاننده به شکل بر جستگی دماغه‌مانندی فاصله میان بالا و پایین دیوارها را در بر می‌گیرد و فقط تنه دیوار را محافظت می‌کند در حالی که بالا و پایین دیوار فرسوده می‌شود؛ قصد داشتم فقط با طرحی این فرایند را نشان دهم (طرح ۲)، اما در یکی از شماره‌های اخیر مجله ایران (مجله ۴۰) به مقاله‌ای در باب کاوش مرو برخوردیم (ویلیامز و همکاران ۲۰۰۲) که یکی دو عکس آن را کاملاً مناسب توصیف چنین روند تخریبی دیدم (همان، عکس‌های ۱۱-۱۲).

آغاز دوران تاریخی (عصر آهن) می‌تواند باشد. برج و بارو مگر نه اینکه خود از ساخت‌های دفاعی محسوب می‌شده؛ برج‌های توپُر - یا به تعبیر دیگر بر جکه‌ها - در بطن و کنج دیوارها به سازه چهره‌ای تدافعی می‌داده و دژی از دوران تاریخی را تداعی می‌کرده و می‌کند، شاید: دژ مادی سیلک (!؟).

از دیگر عناصر ساختی پُشته خشتی سیلک طاقچه تعبیه شده در ضلع جنوب شرقی سکوی بالایی تختگاه و قوس آن است؛ در حقیقت این طاقچه بر اثر خاکبرداری‌های گیرشمن در دیواره تختگاه آشکار گردیده و هم‌او عکس بسیار روشنی از آن در جلد دوم کتاب کاوش‌های سیلک به چاپ رسانده (لوحة شش، عکس ۴)، ابعاد خشته‌های سازنده آن را از قرار $45 \times 45 \times 20$ سانتی‌متر نوشته (همان، ص ۲۴)، اما از اهمیت آن چیزی نگفته؛ خوشبختانه سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» هم بدین طاقچه اشاره می‌کند و آن را نادیده نمی‌گیرد (مقاله اول، ص ۳۳ و تصویر ۴ و ۵ در انتهای کتاب)، اما از اهمیت آن برای تاریخ‌گذاری تختگاه سیلک نه چیزی می‌گوید و نه چیزی می‌داند؛ باید پرسید آیا از چنین عنصر معماری در دوره مورد نظر برای تاریخ‌گذاری زیگورات سیلک (دوره آغاز نگارش) هیچ سراغی شده؛ به راستی در کدام سازه پیش‌عیلامی چنین ساختاری شناسایی شده؛ در اینجا ما بدین پرسش پاسخ خواهیم داد؛ چنین عنصر معماری طاقچه‌مانند با قوس تقریباً نزدیک به جناغی آن در حقیقت از ویژگی‌های ساختی معماری خشتی عصر آهن ۳ و ۴ (دوره ماد و هخامنشی) در فلات ایران است. بهترین نمونه‌های آن را در ماد غربی می‌توان در نوشی‌جان دید (استروناخ ۱۹۶۹، استروناخ و روف ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸)؛ از گودین هم چنین ساختی گزارش شده (در اتاق ۲۱: یانگ و لوین ۱۹۷۴، ص ۳۲، عکس آن در ص ۱۶۲، لوحة بیست و هشت)؛ در زیویه نیز نشانه‌هایی از آن برجای بوده (معمدی ۱۳۷۴، ص ۳۲۶)؛ در ماد شرقی و در جایی نزدیک‌تر به سیلک هم چنین ساختی در دژ مادی آزبکی وجود دارد (مجیدزاده ۱۳۷۹، خصوصاً تصاویر ۱، ۷ و ۸)؛ همچنین در دل‌زبان سمنان (مهریار و کبیری ۱۳۶۵)؛ واپسین مرحله تکامل چنین ساختی را در دوره هخامنشی در تخت جمشید، در تختگاه (اشمیت ۱۹۵۳، ص ۱۹۹، تصویر الف) و در بارو (تجویدی ۱۳۵۵، ص ۲۱۱-۲۰۰، تصاویر ۱۶۴-۱۵۸)، نیز در دهانه غلامان (شراتو ۱۹۶۶، تصاویر ۳۲-۳۱) می‌بینیم. بدین‌سان طاقچه دیواره جنوب شرقی سکوی بالایی تختگاه سیلک نیز ما را به سمت چنین تاریخ‌گذاری سوق می‌دهد: نیمه دوم عصر آهن ۳ و نیمه نخست عصر آهن ۴ (یعنی حدود ۷۵۰ تا ۴۵۰ ق.م).

اما مهمترین عنصر معماری در فرایند زیگورات شدن تختگاه سیلک در نظر کاوشگران آن، چیزی است که آن را «بقایای راه شیب‌دار بالارو» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۲۹) یا «قسمتی از بالاترین بخش راه شیب‌دار بالارو» (ص ۳۲، سطر ۱۹) و به قولی حتی «شیب‌راه بالارو شیب‌دار» (ص ۳۳، سطر ۱۴) می‌دانند، همان چیزی که به سادگی می‌توان بدان فقط «شیب‌راهه» (ramp) گفت؛ و این شیب‌راهه خیالی خود چیزی نیست جز بخش اندکی بر جسته دماغه‌مانندی که در دیواره جنوب غربی سکوی بالایی تختگاه به چشم می‌خورد (عکس ۲). این بر جستگی را همانا بخشی از شیب‌راهه زیگورات پنداشته و بار عمده استحاله کالبدی تختگاه سیلک به زیگوراتی پیش‌عیلامی را بر گرده آن نهاده‌اند، اما گویا داستان چیز دیگری باشد...

در باستان‌شناسی، ما غالباً سر و کارمان با آوار و بخش‌های فروریخته بناهاست، در اینجا نیز منطقاً چنین شیب‌راهه عظیمی را می‌بایست با حجم آوارش ارزیابی کنیم؛ اگر چنین ساختی در دیواره جنوب غربی تختگاه وجود می‌داشت قاعدتاً می‌باید حجم بزرگی از خشته‌های ریخته و دامنه شیب‌داری در اینجا مشاهده می‌شد، در حالی که این ضلع از زیگورات عملاً از چنین حجمی از آوار خالی است؛ شاید گفته شود که دستکاری‌های گیرشمن

سطح فرسوده و دیگرگون شده‌ای اطمینان کرد و محاسبات خود را بر آن متکی ساخت؟ آسان‌گیری و بی‌مسئولیتی علمی و اجرایی آیا به واقع حدومرزی ندارد؟

ولیک باید یادآوری کرد که اصلاً در چنان بناهایی از «شیب‌راهه» یا «سطح‌شیب‌دار» خبری نیست؛ شیب‌راهه کدام است؟ می‌دانید که سطح‌شیب‌دار، مانند «اهرم» و یا «قرقه و طناب» از آن دسته ابزارهایی است که در تاریخ علم و اختراع، اصطلاحاً بدانها «ماشینهای اولیه» می‌گویند؛ آنچه در بناهای جسیم و عظیم زیگورات‌مانند دیده می‌شود، اما، شیب‌راهه نیست بلکه «پلکان» است، آری به‌سادگی فقط: **پلکان**. بروید و دقت کنید و ببینید که در تمامی بناهای معروف و مشهور به زیگورات در میانرودان و شوشان، آنچه وجود دارد و دیده می‌شود شیب‌راهه نیست که پلکان است؛ اما این پرسش بنیادی که چرا در توصیفات کاوشگر کنونی سیلک از زیگورات فقط از «**شیب‌راهه بالارو شیب‌دار**» نام می‌رود و حتی یک بار اشاره‌ای هم به پلکان نمی‌شود، پاسخی بس روشن دارد: کاشف کهن‌ترین زیگورات جهان خود تصور — واقعاً — درست و روشنی از زیگورات در ذهن ندارد، او نمی‌داند که در هیچ زیگوراتی اساساً «**شیب‌راهه بالارو شیب‌دار**» وجود ندارد و اختلاف ارتفاع را در چنین و چنان بناهایی با پلکان بر طرف می‌کرده‌اند (۱۲)!

در حقیقت اختلاف ارتفاع میان دو نقطه الف (در خط الف) و نقطه ب (در خط ب)، فاصله آن دو به خط مستقیم (پاره‌خط الف-ب)، خطی عمود بر خط افق خواهد بود (طرح ۳)؛ در بناهای عهد قدیم و هم در سازه‌های امروزی از پله برای رسیدن از سطح الف به سطح ب استفاده می‌کرده‌اند و می‌کنند، بنابراین خطی رسم می‌شود که الزاماً با خط افق زاویه‌ای حاده پدید می‌آورد. میزان زاویه حاده این خط فقط بر اساس ارتفاع متوسط هر پله و سپس مجموع پلکان قابل محاسبه است؛ برای مثال اگر ارتفاع، یعنی فاصله میان خط الف و خط ب ۵۰۰ سانتی‌متر باشد، و ارتفاع متوسط هر پله ۵۰ سانتی‌متر برای رسیدن از نقطه الف به نقطه ب، ۱۰ پله نیاز است، حال باید توجه کرد که هر پله علاوه بر بلندای خود، رویه‌ای هم دارد و اگر درازای رویه هر پله هم ۵۰ سانتی‌متر فرض شود، مجموع درازای رویه پله‌ها ۵۰۰ سانتی‌متر خواهد بود؛ فاصله میان نقطه الف تا نقطه ج (پاره‌خط الف-ج)، بدین‌سان برای رسیدن از سطح الف به سطح ب، خطی مایل رسم خواهد شد (پاره‌خط ب-ج) و زاویه ب (زاویه شیب مجموعه پلکان) برابر ۴۵ درجه خواهد بود؛ پر مسلم است که اگر اندازه‌های ذکر شده تغییر کند، مثلاً بلندای هر پله از ۵۰ به ۲۵ سانتی‌متر برسد، شیب به تخت‌جمشید (پاره‌خط ب-ج)؛ و یا اگر درازای رویه هر پله از ۵۰ به ۲۵ سانتی‌متر برسد، شیب به چغازنبیل (پاره‌خط ب-ج)؛ تمامی محاسبات — از جمله زاویه شیب مجموعه پلکان — تفاوت خواهد کرد. ۱۳

از میان دیگر عناصر ساختی تختگاه سیلک باید به سنگ درگاههایی اشاره کرد که در آنها سوراخهای پاشنه در هم دیده می‌شود (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه شش، عکس ۳)؛ این درگاههای سنگی امروزه مفقود است و در سیلک نشانی از آنها نیست، شاید که در فاصله تقریباً ۷۰ ساله پایان حفاری گیرشمن تاکنون روستاییان آنها را برای مصرف در ساختمانهای خود به یغما برده باشند (کاری که در بیشتر محوطه‌های باستانی ما شده است). آنچه در این میان مهم است تاریخ‌گذاری چنان سنگ درگاههایی در معماری عصر آهن پایانی است؛ از باب نمونه باید گفت که در کاوشهای تختگاه هزاره یکم ق م سُرخ‌دُم لکی در کوه‌دشت لرستان هم چنین درگاههای سنگی یافت و به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری شده و این برای تاریخ‌گذاری مقایسه‌ای تختگاه سیلک معیاری مناسب است (اطلاعات مربوط به درگاههای سنگی سُرخ‌دُم لکی را خانم آرمان شیشه‌گر در اختیار نگارنده نهاده است، ممنون اویم).

در عکس ۳ (همان، ص ۳۲، عکس ۱۲) دیوار شمالی ارک شهریار را در مرو باستان می‌بینید که فرسایش باد و باران در جسم آن دهها برجستگی دماغه‌مانند ایجاد کرده، لابد در اینجا چندین و چند «**شیب‌راهه بالارو شیب‌دار**» وجود داشته؛ در عکس ۴ (همان، ص ۳۱، عکس ۱۱) پایینی‌ترین بخش دیوار کفتر خانه ارک شهریار را می‌بینید، تأثیر دو چندان فرسایش در اینجا به نسبت سطوح بالاتر دیوار به روشنی مشهود است و نشان می‌دهد که چگونه ممکن است برجستگی دماغه‌مانندی از دل دیوار بیرون زند و ما را به خیال یافتن «قسمتی از بالاترین بخش **راه شیب‌دار بالارو**» گمراه کند!

در این میان یک نکته مهم و جالب دیگر هم در توجیه وجود برجستگی دماغه‌مانند وجود دارد؛ کسانی که تجربه کار در بافتنهای باستانی خشتی را دارند می‌دانند که پس از آنکه دیواری خشتی از قید خاک رها شود آرام آرام طبله می‌کند و پوسته می‌کند و ریز ریز از سطح آن لایه‌هایی فرو می‌ریزد؛ اگر به عکسها و نقشه‌های گیرشمن در جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک از این بخش «سازه بزرگ» دقت کنید (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه شش، عکس ۱ و لوحه سی و پنج) در خواهید یافت که در ابتدا بخش دماغه‌مانند تا بدین حد نسبت به دیوار پایین خود برجسته نبوده، چون دیوار به تازگی حفاری شده و از زیر خاک درآمده، بنابراین هنوز پوسته پوسته نشده و قطر خود را حفظ کرده بوده؛ بعداً قشرهایی از سطح دیوار جدا شده و از قطر آن کاسته و بدین ترتیب برجستگی دماغه‌مانند که زیر قشر شسته خشت و گل قرار داشته بیشتر حفاظت شده و دستخوش چنین فرسودگی نشده، بنابراین برجستگی خود را حفظ کرده و حتی نسبت به دیوار زیر خود برجسته‌تر شده. چنین پدیده‌ای با روندی معکوس در مورد طاقچه دیواره جنوب شرقی نیز صدق می‌کند؛ عکسها و نقشه‌های گیرشمن نشان می‌دهد که در بدو حفاری طاقچه عمق بیشتری داشته (همان، لوحه شش، عکس ۴ و لوحه سی و چهار و سی و پنج)، چون به تازگی از قید آوار رها شده و دیواره اطراف آن هنوز قطر واقعی خود را حفظ کرده بوده؛ با گذشت زمان خشتهای دیوار که اکنون از خاک بیرون آورده شده و در معرض عوامل جوی قرار گرفته بوده، فرسوده و ریخته و از عمق طاقچه بسی کاسته شده تا جایی که تا پیش از "بازپیرایی" اخیر از آن فقط داغی بر دیواره جنوب شرقی تختگاه باقی مانده بود (بنگرید به عکسهایی که در کتاب زیگورات سیلک از این طاقچه چاپ شده: ص ۲۰۳-۲۰۲).

نکته دیگر در باب «**شیب‌راهه بالارو شیب‌دار**» در این زیگورات همانا شیب بسیار غلو شده آن است؛ در تصویر روی جلد کتاب زیگورات سیلک و در نقشه ۳ در صفحه ۴۴ این شیب‌راهه بازسازی شده. حجمی بس کلان از سازه‌های شیب‌دار با شیبی بس ملایم که از جسم اصلی زیگورات فاصله زیادی می‌گیرد و از آن دور می‌شود و طولی بیشتر از طول بزرگترین ضلع زیگورات پیدا می‌کند؛ بدین‌قرار زیگورات سیلک عملاً به مانند سازه‌ای مضحک و معوج رخ می‌نماید که منطقاً سازندگان آن می‌بایست از ذوق و عقل سلیم بی‌بهره بوده باشند. در بازدیدی که به تاریخ ۲۲ آذر ماه ۱۳۸۱ همزمان با فصل دوم کارگروه «طرح بازنگری سیلک» از آنجا داشتیم، برای جمع توضیح داده شد که میزان زاویه «**شیب‌راهه بالارو شیب‌دار**» چگونه محاسبه شده؛ از قرار معلوم برای این منظور تخته‌ای را بر روی باقیمانده آن شیب‌راهه موهومی گذارده و شیب‌سنج (compass) را بر روی آن استوار کرده، سپس مقدار درجه زاویه حاده میان امتداد فرضی تخته تا خط افق را در پای زیگورات محاسبه نموده‌اند، نتیجه همان شده که می‌بینید (۱۴)!

باید پرسید که مگر نه اینکه سطوح زبرین سکوی بالایی زیگورات سیلک و نیز بالایی‌ترین بخشهای شیب‌راهه را باد و باران فرسوده و شسته‌اند، اگر چنین باشد — که هست — چگونه می‌توان بر زاویه چنان

خصوصاً تمامی آثار لایه ۵ سیلک در این موضع را محو نموده‌اند)، و اگر اکنون پس از کاوش علمی باستان‌شناختی دهه ۱۹۳۰ میلادی هنوز بقایایی را از آن دوره‌های کهن‌تر به دست آورده‌ایم، این فقط نشانه آن است که هنگام کاوش از سطح تراز خاکهای اطراف سازه به روزگار آبادی آن پایین‌تر رفته‌ایم و لایه‌هایی را کاویده و یافته و عریان کرده‌ایم که زمان برپایی تختگاه سیلک عملاً مدفون بوده، دیده نمی‌شده و به همین جهت برکنده هم نشده. بنیاد نهادن «سازه بزرگ» از آن روی موجب ویرانی آثار لایه‌های دیرین و زیرین شده که می‌خواسته‌اند برای چنان حجم سترگ خشتی شالوده‌ای پُر و پیمان بریزند، بدین‌سان گویی هنگام کاوشهای پیشین بخشهایی از پی «سازه بزرگ» هم کاویده شده و به گمان آنکه دیوار است و نه پی، از قید خاک رها شده و هم‌اینک منظره‌ای برای این سازه بازسازی و بازنمایی شده که در روزگار آبادی چنان نبوده و ارتفاع جسم سازه احتمالاً به‌مانند پی بنا تا عمق بیشتری در دل خاک نهفته بوده.

به عمل کار برآید به سخندانی نیست! برای تجدید نظر در تاریخ‌گذاری پیشین «سازه بزرگ» فقط «آواربرداری» و «بازیرایی» در حول و حوش آن و نظریه‌پردازیهای بلندپروازانه نامستند کافی و کارگشا نیست؛ برای این منظور بار دیگر باید عمیقاً پی آن را کاوید و به دقت لایه‌ها را از هم تفکیک نمود؛ باید دید که آیا واقعاً شالوده این سازه، جسم دیوارهای لایه‌های زیرین را بریده و بر آنها تکیه داده و یا نه. این، مسلماً فقط در ید قدرت مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» است و بس. حال که بدین‌جا رسیدیم سزااست بپرسیم که برای شناخت زیگورات سیلک چه کرده‌اند؟ یعنی در حقیقت چگونه آن را شناخته، یا بازشناخته‌اند؟ از دید عملی و اجرایی متولیان «طرح بازنگری سیلک» در فصل نخست کار، برای درک و دریافت باستان‌شناختی از مهمترین دستاورد خود که «کشف کهن‌ترین زیگورات [جهان] در ایران» (زیگورات سیلک، ص ۲۳، سطر ۲۸) باشد چه کرده‌اند؟

اجازه دهید توضیح دهم؛ می‌دانید که مثلاً لایه‌نگاری (stratigraphy) یک عمل باستان‌شناسانه است، کار و کُنش باستان‌شناس است؛ مسلماً خاکبرداری نیز عملی باستان‌شناسانه است. در حقیقت ما در حفاریهای خویش، خاکبرداری می‌کنیم؛ اما این خاک عموماً چیست؛ غالباً در بیشتر موارد آوار است؛ آوار بناها و بافتها؛ بنابراین خاکبرداری باستان‌شناختی گاه عملاً همان آواربرداری باستان‌شناختی است؛ البته گاه خاک محوطه باستانی، منشأ آواری ندارد و خاک غیر باستان‌شناختی یا خاک طبیعی است. در زیگورات سیلک جای جای گفته و نوشته‌اند که در فصل یکم در سیلک حفاری نکرده‌اند، پس چه کرده‌اند؛ و اما در مقاله نخست کتاب از «آواربرداری» زیگورات یاد می‌شود؛ این «آواربرداری» چگونه کاری است؛ همان خاکبرداری است؟ و اگر پاسخ مثبت باشد مگر خاکبرداری، حفاری نیست؛ به‌راستی این اصطلاح، «آواربرداری»، را به چه معنایی به کار می‌برند و این اصطلاح در عرف باستان‌شناسی دقیقاً یعنی چه؟ ما از برای آن در واژه‌نامه‌های باستان‌شناسی (و حتی در: ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۶) برابری نیافته‌ایم! با دقت بیشتر در متن کتاب زیگورات سیلک اندک روشنایی بر قصه «آواربرداری» افتاد، در دیباچه کتاب، اهم اهداف فصل یکم توضیح داده شده و در آن میان در بند ۲ از آوار برداری «سازه بزرگ» گفته شده (همان، ص ۲۳، سطر ۱۳)، در ترجمه انگلیسی این بخش در برابر آن اصطلاح، واژه انگلیسی cleaning آمده (همان، ص ۲، سطر ۳۲)؛ نمی‌دانم چرا بدین اندیشه‌های بکر نباید آفرین گفت؛ آیا هیچ‌کس به فکرش رسیده بود که cleaning یعنی آواربرداری (؟).

اما علاوه بر «آواربرداری»، «طرح بازنگری سیلک» در فصل نخست به «بازیرایی» هم پرداخته، ولی از بخت بد و از سر کم‌دانشی، معنای باستان‌شناختی این دومین اصطلاح هم، بر ما مکشوف نیفتاد! اگر این هم

نکته بس مهم دیگر در مقایسه میان زیگورات سیلک با سایر زیگوراتهای دنیای قدیم آن است که تا به امروز به غیر از زیگورات سیلک هیچ «زیگورات» - تماماً - خشتی دیگری بازنمایی نشده؛ در حقیقت زیگوراتهای تاریخی شناخته شده میانرودان و شوشان، به مانند زیگورات اور و یا زیگورات چغازنبیل، سازه‌هایی با جسم خشتی و روکش آجری بوده. رمز پایداری چنین سازه‌های عظیم خشتی در برابر عوامل مخرب و فرساینده طبیعی همان بوده که جسم و هسته اصلی خشتی زیگورات را لایه‌ای آجری در بر می‌گرفته و می‌پوشانده و بدین‌سان حفظ می‌کرده. بدین‌ترتیب اگر پشته خشتی سیلک را زیگوراتی کهن بپنداریم قاعدتاً می‌بایست اینجا و آنجا نشانه‌هایی از روکش آجری محافظ آن را بباییم؛ و این روکش و پوشش آجری مسلماً چیزی سواي آن آجرنماهای محدود و محدود یافت‌شده حول و حوش زیگورات سیلک خواهد بود؛ مجموعه آجرهای روکش و پوشش یک زیگورات در اندازه پشته خشتی سیلک عملاً بیش از اینها خواهد بود؛ کسی چه می‌داند شاید مسئولیت ناپدید شدن آجرهای روکش زیگورات سیلک هم به مانند مسئولیت ناپدید شدن شیب‌راهه این زیگورات برعهده گیرشمن باشد؟

تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» سیلک با استناد به لایه‌نگاری خود آن هم ممکن است؛ باید توجه داشت که کاوشگر نخستین سیلک برین باور بود که در نیمه نخست هزاره یکم ق م برای برپا نمودن این سازه روی تپه پیش از تاریخی سیلک را تسطیح کرده و لایه‌های تمدنی زیرین را بریده بودند (گیرشمن ۱۹۵۱، ص ۸۰-۷۹، گیرشمن ۱۹۶۳ الف، ص ۹)، این باور منطقاً بر شواهد و مدارک حین کاوش استوار بوده، در حقیقت گیرشمن به عین می‌دیده که برای ساختن این بنا بافتهای معماری سیلک ۵، سیلک ۴ و سیلک ۳ بریده شده و نخستین رج خشتهای سازه نو بنیاد مربوط به لایه سیلک ۶ بر روی آن لایه‌ها استوار شده و این هم در نقشه «سازه بزرگ» (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه سی و چهار = نقشه ۲) و هم در عکسی که او از دیواره شمال شرقی سکوی پایینی تختگاه چاپ کرده به روشنی دیده می‌شود (همان، لوحه شش، عکس ۲؛ این عکس عیناً از همان زاویه‌ای برداشته شده که عکس پایینی صفحه ۲۰۴ در کتاب زیگورات سیلک گرفته شده). با دقت در نقشه آندره هاردی از تختگاه سیلک (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه سی و چهار) در می‌یابیم که بُن این سازه خشتی بر روی باقیمانده‌های آثار ساختمانی دوره‌های پیشین نهاده شده و به‌ویژه چسبیده به دیواره سکوی پایینی تختگاه و زیر آن می‌توان بخشهایی از بناهای لایه ۳ و ۴ سیلک را که باقی مانده، بازشناخت (لایه سیلک ۳ سیاه‌رنگ و سیلک ۴ با خط هاشور افقی مشخص شده). اگر «سازه بزرگ»، زیگوراتی از دوره سیلک ۴ می‌بود، منطقاً و با عنایت به روش مرسوم زیگورات‌سازیهای سپسین در میانرودان و شوشان، می‌بایست حریمی می‌داشت و حول و حوش آن تا فاصله‌ای معقول دست‌کم از ابنیه همزمان (یعنی آثار لایه ۴ سیلک) عاری بود و حال که چنین نیست و می‌بینیم که بُن این سازه مستقیماً بر روی آثار آن لایه نهاده شده و باقیمانده آن آثار به زیر سازه هم رفته، در می‌یابیم که این دو بافت معماری قاعدتاً هم‌روزگار نیستند؛ بسی بعید است که زیگوراتی، سازه یادمانی مطابق عظیمی، در دوره پیش‌عیلامی در سیلک ساخته شود و دیوار به دیوار آن زیگورات و چسبیده بدان ساخت و سازهای دیگری هم انجام گیرد؛ پُر روشن است که بدین‌ترتیب حجم زیگورات در میان آثار چسبیده بدان گم می‌شده و ابهت و اعتبار خویش را از کف می‌داده. در اینجا پُرسشی بس مهم و لازم به میان می‌آید؛ اگر «سازه بزرگ» ساخت و سازی از دوره ۶ سیلک است و در آن روزگار برای برآوردن آن، این همه نیرو و توان صرف شده و لایه‌های پیشین را برای ساختن آن برکنده‌اند، چرا حول و حوش آن را از ابنیه دوره‌های قبلی یکسره پاک نکرده‌اند؟ پاسخ این است که اتفاقاً دقیقاً چنین کرده‌اند (و

برای ترسیم چنین طرح بازسازی باید به دوستانمان دست مریزاد گفت؛ زیگورات سیلک چنان از کار درآمده که اگر نتواند لقب کهن‌ترین زیگورات جهان را از آن خود کند، شاید بتواند بی‌هیچ رقیب جدی، لقب بی‌قواره‌ترین سازه عهد باستان را برآید. می‌توان گمان برد که سفارش‌دهنده زیگورات آن هنگام که چنین سازه شکیل و متناسب و متقارنی را دیده بی‌درنگ فرمان داده باشد که با معمارش همان کنند که بعدها با سیمار کردند تا دیگر نتواند چنین خورنقی هوش‌رُبا بسازد!

گفتیم که پدیده‌ای بسان سازه یادمانی مطابق در دنیای باستان نه نادر است و نه فقط منحصر از آن اقلیم فرهنگی آسیای غربی؛ نزدیک‌ترین سازه‌های همانند زیگوراتها از چشم‌انداز جغرافیایی اهرام مصریان باستان است؛ سازه‌های یادمانی که تاریخی دراز را پشت سر نهادند تا به شکلهای نهایی تکامل یافتند؛ از هرم پله‌ای جوسر در صقاره گرفته تا هرم پله‌ای فروریخته میدوم، هرم خمیده دهشور، و هرم پخ و کوتاه شرح تا اهرام ثلاثه جیزه. با وجود آزمون و خطاهای فراوانی که چند نسل از معماران مصری طی سالیان دراز کردند که نهایتاً منجر به تطور سازه‌هایشان از بنایی زیگورات‌مانند تا به هرمی کامل شد، اما هیچ کدام از ساخته‌های آنان حتی در ابتدایی‌ترین شکل خود نیز با اصول هندسی تناسب و تقارن و زیبایی‌شناسی - تا بدان حد که زیگورات نوپدید و نواخته سیلک خودنمایی می‌کند - بیگانه نیست.

سازه‌های دیگر سنجیدنی با زیگوراتها در دنیای باستان، معابد امریکای میانه پیش از کلمب است؛ این معابد با وجود بُعد مکانی از چشم‌انداز ساختاری بسی مانند زیگوراتاند؛ مانند معبد کوکولکان در چیچن‌ایتسا، یا هرم خورشید و ماه در توتنی‌اوکان، و بسیاری دیگر. آنچه در اینجا مهم می‌نماید اینکه تمامی چنین سازه‌هایی از زیگوراتهای میانرودان و شوشان گرفته تا صفه‌های بلند فلات ایران و اهرام مصر و معابد امریکای باستان از نظم هندسی خود تبعیت می‌کنند، چیزی که در پشته خشتی سیلک ابداً دیده نمی‌شود و این زیگورات جعلی، سازه‌ای به تمام معنا کج و معوج است.

نکته بسیار تعیین‌کننده در این میان علاوه بر تناسب و تقارن زیبایی‌شناختی، محور تقارن یا آسه (axis) و نیز رعایت اصول و موازین ایستایی بناست؛ در زیگوراتهای میانرودانی و معابد امریکایی که ساختمانهایی آسه‌ای (axial building) به‌شمار می‌آیند، مسیر دسترسی به طبقات بالا پلکان (و نه شیب‌راهه!) است؛ این پلکان بر آسه بنا تکیه می‌دهد و ساختاری با نقشه آسه‌ای (axial plan) پدید می‌آورد که ایستایی خود را مدیون تقسیم بار بنا و پلکان بر محور یا آسه سازه است. زیگورات بازسازی شده سیلک سازه‌ای آسه‌ای نیست و شیب‌راهه آن بر آسه بنا استوار نشده بنابراین هرگز ایستایی لازم را ندارد؛ برای آزمون مثالی ایستایی این سازه می‌توان پیشنهاد کرد که نمونه‌ای چوبین از آن تهیه نمود و آن را درون آب غوطه‌ور ساخت، مسلماً بلافاصله چپ خواهد شد.

استوار شدن پلکان (شیب‌راهه!) بر آسه بنا و تقسیم بار آن در زیگوراتهای میانرودانی و معابد امریکای باستان ضامن پایداری آنهاست؛ اما در مورد زیگورات سیلک اگر آن شیب‌راهه با چنان بزرگی وجودی می‌داشت و وزن جسم کوه‌پیکر خشتهای آن بر گوشه جنوب غربی سکوی بالایی سنگینی می‌کرد، مطمئناً در این موضع با رانش و رمیش گسترده خشتهای سکو مواجه بودیم؛ چون که شیب‌راهه بر آسه بنا استوار نبوده و وزن آن تقسیم نشده بلکه فقط بر قسمتی از سازه متمرکز بوده، در اینجا باید شکستگی وسیع بافت خشتی به زیر بار شیب‌راهه و تغییر شکل اساسی گوشه جنوب غربی سکوی بالایی را شاهد باشیم، که چنین نیست! در حقیقت چون آن شیب‌راهه هرگز وجود خارجی نداشته پس آثار ویرانگر چنان ساختی ناموجود عملاً در محل دیده نمی‌شود. چنان شیب‌راهه عظیم

عملی باستان‌شناسانه است، چیست؟ چگونه کاری است؟ این اصطلاح را نیز در هیچ واژه‌نامه باستان‌شناسی (و هم: ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۶) نیافتیم. آیا چنان که نوشته‌اند این برابر نهادی برای recension است؟^{۱۴} دوستان ما گویا آن را در برابر واژه انگلیسی shaving به کار می‌برند! (سطر ۱۹ را در ص ۲۳ از زیگورات سیلک با سطر ۳۹ در ص ۲ بسنجید).

پس با عنایت به اینکه در دستگاه واژگانی معمول و مرسوم در «طرح بازنگری سیلک»، "آواربرداری" یعنی پاکسازی (= cleaning) و "بازپیرایی" یعنی تراشیدن (= shaving)، خواهیم دانست که اینان در باب «سازه بزرگ» چه‌ها کرده و چه‌ها نکرده‌اند؛ از قرار معلوم حول و حوش این سازه را پاکسازی کرده‌اند و جای جای جسم آن را تراشیده و خراشیده‌اند (همان، ص ۲۳-۳۰)؛ پس آنگاه کهن‌ترین زیگورات جهان را باز یافته‌اند! و اما سوای چنان کشفیاتی شگفتی‌آور، واقعاً یافته‌های مُحصل و ملموس کار اینان در سیلک چه بوده؛ اینان در نقشه‌ای از زیگورات، ماحصل کار را ارائه کرده‌اند (همان، ص ۴۳، نقشه ۲)؛ گرته‌ای آکنده از نقطه‌چینهایی نامستند، که به گونه‌ای باسهم‌ای، اینجا و آنجا نهاده شده تا بیننده را دچار این تصور باطل نماید که به نقشه سازه‌ای با مقطع مربع مستطیل می‌نگرد (نقشه ۴)؛ غافل از اینکه می‌توان به جلد دوم کتاب کاوشهای سیلک هم مراجعه کرد (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه سی و چهار) و در آنجا نقشه اصیل و دقیق این سازه را - که با دقتی بی‌مانند در جزئیات بنا، برداشت و ترسیم شده - دید (نقشه ۲) و دریافت که این سازه در اصل نقشه‌ای مضرس، نامنظم، چندضلعی و با اغماض دوزنقه‌ای شکل دارد و هرگز آن گونه که نقشه تازه‌ترسیم جلوه می‌دهد راست‌گوشه نیست. تدقیق در نقشه نخستینه «سازه بزرگ» و برشهای آن (همان، لوحه سی و پنج = نقشه ۳) که به همت ماکسیم سیرو و آندره هاردی در سالهای ۳۷-۱۹۳۴ برداشت و در گزارش کاوشهای سیلک درج شده، نشان می‌دهد که این سازه را برخلاف نظر کاوشگران فعلی، با برنامه‌ریزی بلندمدت و با نقشه قبلی منظم و مربع مستطیل بنا نکرده‌اند، بلکه احتمالاً در گذر زمان و با افزودنها و کاستنهای زیاد بر تن تختگاهی کهن (که‌پندژ) به شکل نهایی درآمده.

سنجش میان نقشه ارائه شده از «سازه بزرگ» در کتاب کاوشهای سیلک (گیرشمن ۱۹۳۹) و نقشه همان سازه در کتاب زیگورات سیلک (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۸۱)، باید که از دیدی دیگر هم، علی‌الخصوص برای نسل جوانتری از باستان‌شناسان ما، بسی مایه عبرت و آموزنده باشد؛ نگاه به این دو نقشه نشان می‌دهد که باستان‌شناسی نوع ایرانی این روزگار در ثبت و ضبط دقیق و حرفه‌ای مدارک ملموس باستان‌شناختی تا چه پایه و مایه نسبت به باستان‌شناسی شنتی دهه ۱۹۳۰ پیشرفت کرده (!؟).

بازسازی زیگورات سیلک هم خود داستانی بسیار مناقشه‌برانگیز است؛ در روی جلد و هم در صفحه ۴۴ از زیگورات سیلک طرح بازسازی شده خویش را از آنچه زیگورات می‌بینند و می‌دانند و می‌خوانند منتشر کرده‌اند؛ سازه‌ای غریب با هیبتی عجیب (طرح ۴)؛ زیگوراتی، گویا، ۵ طبقه که نه یکی، بلکه دو «شیب‌راهه بالارو شیب‌دار» دارد! (برای وجود شیب‌راهه اصلی، اندک شاهدهی - هر چند غلط‌انداز - در دست است، اما آن شیب‌راهه دوم از کجا سبز شده؟). دو شیب‌راهه عظیم، و طویل و موازی که سر از دور دستها در می‌آورند. اما با وجود این دو شیب‌راهه محتملاً هیچ راهی برای رسیدن بر روی طبقات اول و سوم وجود ندارد! شاید پله‌هایی هم در کار بوده است، کسی چه می‌داند؟ زیگوراتی ناقص‌الخلقه که بی‌ربط و نامربوط دو برجک مدور در دوزاویه طبقه سوم آن خودنمایی می‌کند و بس! زیگوراتی که با طرح نامتقارن و معیوب خود، هندسه سپنتایی (sacred geometry) و اصل رعایت تقارن را در چنین و چنان سازه‌هایی صراحتاً به سخره می‌گیرد! زیگوراتی که ابعاد و اندازه‌های هیچ کدام از طبقات آن از هیچ پیمونی تبعیت نمی‌کند.

شیب‌دار بالارو است، همچون تکه‌ای افزوده بر نقشه راست‌گوشه سکو دیده نمی‌شود؛ بلکه خود در دل سکو قرار گرفته است. چون همانا که بخشی الحاقی همانند پشت‌بند به جسم اصلی سکوست و به واسطه گزند باد و باران و از تابش آفتاب تصادفاً شکل دماغه‌مانندی به خود گرفته و از جسم سکو بیرون زده است. در اینجا خبری از شیب‌راهه نیست و گرنه ساختار سکو به شکلی دیگر دیده می‌شد.

در ادامه مبحث «شیب‌راه بالارو شیب‌دار»، نگاهی به تاریخچه فن‌شناختی سازه‌های زیگورات‌گون نیز بی‌فایده نیست؛ مهمترین نکته در این باب آن است که در نخستین پیش‌نمونه‌های چنان سازه‌هایی در میان‌رودان، دقیقاً بر خلاف زیگورات سیلک، شیب‌راهه (~ پلکان) عمود بر سازه بنا نشده، بلکه بر کنار جسم سازه پهلوی گرفته است، بدین‌سان با دیواره‌ای که بر آن تکیه داده، موازی ساخته شده؛ چنین ویژگی در زیگوراتهای سپسین میان‌رودانی و شوشانی دیده نمی‌شود، در آن بناها، پلکان عمود بر سازه بنا شده است. دلیل چنین تفاوتی در شکل اتصال پلکان بر جسم بنا به مشکلات فن‌شناختی و معماری آنروزگار برمی‌گردد و نه به میل و سلیقه – شاید زیبایی‌شناسانه – سازندگان بنا.

داستان از این قرار است که در عهده قدیمتر هنوز فن‌آوری معماری روز به آن حد نرسیده بود که حجم کلان و سترگ و سنگین مجموعه پلکان خشتی (و نه آجری) را مستقلاً بنا کنند، آن پلکان به‌خودی‌خود و بی تکیه بر جسم سکو ایستایی لازم را نمی‌داشته، و بنابراین ناچار بوده‌اند که آن را با تکیه دادن به اصل سازه، بنا کنند؛ بعدها با پیشرفت فن‌آوریها و فن‌شناسیهای لازم برای برپا ساختن چنان پلکانهایی – بعضاً آجری و نه خشتی – بود که آنها مستقلاً بنا شدند و به جای آنکه بر جسم سکوها تکیه دهند، بر آنها عمود شدند؛ بهترین مثال برای این امر از دوران جمده نصر (نیمه دوم دوران آغاز نگارش) سازه مشهور به «زیگورات آنو» در اوروک است که «معبد سپید» بر فراز آن بنا شده بود؛ در اینجا می‌بینید که پلکان خشتی زیگورات آنو نه عمود بر سکو بلکه پهلوی گرفته به آن ساخته شده و این نیست مگر بدان دلیل که آن دوره و هم پس از آن اصولاً قادر نبودند سازه و پلکان متصل به آن را به گونه‌ای دیگر بنا کنند.

در سیلک نیز اگر تاریخ‌گذاری اخیر را برای زیگورات پذیرفته باشیم با مشکل تاریخ معماری و فن‌شناختی جدی مواجه خواهیم شد؛ اگر «سازه بزرگ» سیلک زیگوراتی پیش‌عیلامی باشد با شناختی که هم‌اکنون از تکامل، تطور و تحول سازه‌های زیگورات‌گون داریم، قاعدتاً مجموعه خشتی «شیب‌راه بالارو شیب‌دار» آن می‌بایست نه عمود بر بنا که موازی آن ساخته می‌شد و تکیه بر جسم آن می‌داد؛ داستان چیز دیگری و مربوط به ناآشنایی ما با تاریخچه تکوین زیگوراتهاست!

به مسئله مهم دیگری نیز باید توجه خاص مبذول داشت، و آن ثبت و ضبط جزئیات معماری در نقشه هاردی از «سازه بزرگ» حین کاوشهای گیرشمن است؛ با دقت در لوحه سی و چهار کتاب کاوشهای سیلک (گیرشمن ۱۹۳۹)، در چهار خانه E7 – I بقایای درگاه‌مانند کوچکی بر سطح سکوی ب قابل مشاهده است (b در آن نقشه)، از قرار معلوم هنگام کاوش در کنار این درگاه، «سنگ پاشنه در» (crapaudine) آن هم هنوز موجود بوده؛ بدین‌سان در می‌یابیم که گویا در روی این سکو دری و درگاهی برپا بوده و این واقعیت با آن گمان که این سکو، طبقه‌ای از زیگوراتی پیش‌عیلامی بوده باشد، در تضاد است. آیا هیچ زیگوراتی را سراغ دارید که در روی سطح – اصطلاحاً – پاگرد آن در و دروازه‌ای ساخته و سنگ پاشنه دری کار گذاشته باشند؟ گمان می‌کنم که باید برای «سازه بزرگ» سیلک کنش و کارکرد دیگری سوای آنچه به‌تازگی می‌پندارند و می‌نویسند در نظر آورد؛ آخر خود انصاف دهید که واقعاً هیچ چیز آن سازه به بناهای زیگورات‌گون مانند نیست.

حتی منطقاً بر جسم سکوی پایینی هم فشار بسیاری وارد می‌ساخته که باید اثرات چنین باری بر تن خشتهای بخش زیر شیب‌راهه هم مشهود باشد و در ضمن عملیات "آواربرداری"، پاکسازی، و "بازپیرایی"، تراشیدن، خود را عیان کرده باشد که چنین چیزی نیست.

علاوه بر بار شیب‌راهه، باید توجه کرد که در زیگورات سیلک به دلیل آنکه این سازه‌ای آسه‌ای نیست، برای انتقال بار طبقات بالا به زمین و برای تقسیم فشار و وزن هیچ تمهیدی اندیشیده نشده بوده؛ توجه کنید که در طرح بازسازی شده چگونه نیمه شمالی بنا به زیر ۵ طبقه رفته و نیمه جنوبی تنها بار دو طبقه را متحمل شده، چنین سازه‌ای قاعدتاً از وسط و در مرکز در محل تلاقی بخش شمالی با بخش جنوبی که بار و فشار و وزن متفاوتی را متحمل بوده‌اند می‌شکسته است، ولی در عمل چنین اتفاقی نیفتاده، پس گویا چنان سازه‌ای واقعاً در کار نبوده.

باید گفت که بازسازی «سازه بزرگ» سیلک به‌سان یک زیگورات، ناشیانه، نامستند، غیرحرفه‌ای، غیرمسئولانه است و متکی بر هیچ محاسبه مهندسی و معماری نیست؛ عملاً چنان سازه‌ای نمی‌توانسته ساخته شده باشد و دیرزمانی پایدار مانده باشد. این بازسازی خود به کاریکاتوری می‌ماند که از روی اصلی کشیده شده باشد.

مستندسازی یافته‌های باستان‌شناسی در روزگار ما خود تبدیل به مهارتی مستقل شده که باستان‌شناسان را مجبور می‌سازد در کارهای تخصصی طراحی و برداشتهای معماری در گروههای کاری خود متکی به معماران و دیگر طراحان باشند (بسنجید با: دیلن ۱۹۹۲). اما این مهم، چیزی است که متولیان جدید سیلک باوری بدان ندارند، طرح بازسازی شده زیگورات (نقشه ۳ در صفحه ۴۴ کتاب زیگورات سیلک) امضای SMS، صادق ملک‌شهمیرزادی، را بر خود دارد و به همین دلیل است که تا بدان اندازه خام‌دستانه کشیده شده؛ در آن نشانی از شناخت واقعی هندسه مناظر و مریا (perspective) که در طراحی چنین سازه‌هایی مهم و اساسی است (جانسن ۱۹۹۲)، دیده نمی‌شود؛ در حالی که ترسیم نما، نقشه (پلان) و بُرش (همان، ص ۵۷، تصویر ۱-۴)، و انواع پرسپکتیو (همان، ص ۵۹، تصاویر ۲-۴ و ۳-۴؛ ص ۶۰ تصویر ۴-۴؛ ص ۶۲ تصویر ۵-۴؛ و ص ۶۳ تصویر ۶-۴) از چنین سازه‌هایی برای نمایاندن ویژگیهای آنها ضروری است. جالب این است که بدانید نمای بازسازی زیگورات سیلک، پرسپکتیو مخروطی (p. isometrique) نیست، اما استوانی مایل (p. cavalière) و استوانی قائم (p. axonometrique) هم نیست! (در باب پرسپکتیو: بیرشک ۱۳۶۵)؛ ای کاش برای ترسیم چنان تصویری با شخصی کار آشنا مشورت می‌شد. با این وصف به تصریحی که در این باب در متن زیگورات سیلک (ص ۱۷، سطر ۴-۲) شده، توجه و تعجب کنید.

کنجکاوی در مبادی هندسی و ریاضی ترسیم و تجسم بازسازی زیگورات سیلک از دیدی دیگر هم آموزنده است؛ اگر دقت کنیم نمای عمودی و بُرش افقی سازه‌ای مطبق (و چندین و چند طبقه) بدون در نظر آوردن پلکان یا شیب‌راهه آن قاعدتاً می‌بایست، شامل چند مربع مستطیل کوچک و بزرگ در درون هم باشد، در این حالت پلکان و یا شیب‌راهه همچون تکه‌ای افزوده بر چارچوب راست‌گوشه هر طبقه خودنمایی خواهد نمود، و نه به مانند بخشی درون جسم هر طبقه. در بازسازی زیگورات سیلک نمای عمودی و افقی یا بُرشی ارائه نشده؛ اما شمایل کنونی سازه خود همچون بنایی در نظر می‌آید که گذشت زمان بُرشی افقی در آن ایجاد کرده و طبقات بالایی و فرضی زیگورات موهومی را بر داشته باشد؛ و بدین ترتیب می‌توان وضعیت نقشه (پلان) راست‌گوشه هر طبقه را و بخش افزوده بدان که همانا شیب‌راهه است، مطالعه نمود؛ با دقت در وضعیت سکوی بالایی تختگاه سیلک در می‌یابید که برخلاف انتظار بخش دماغه‌مانند که به زعم دوستان ما «قسمتی از بالاترین بخش راه

اکتفا شده. در این مقاله ۶ تکه آجر منقوش «سازه بزرگ» سیلک معرفی و توصیف شده، اما درباب نحوه تولید این آرایه معماری پنداره غربی پیشنهاد شده و آن اینکه اینها «آجرهای با نقش اثر مهر» است؛ از این بگذریم که ترکیب و تعبیر «نقش اثر مهر» خود چیزی است به مانند «سنگ سیاه حجرالاسود»؛^{۱۵} «نقش» و «اثر» مهر که در اینجا هر دو یکی است! در مورد نقوش این آجرها گفته شده که «از طریق وسیله [ای] چون مهرهای استوانه‌ای (البته مهرهای نسبتاً بزرگ) ایجاد شده‌اند» (مقاله نهم، ص ۱۷۱، سطر ۱۷)، یا «در اثر فشردن وسیله‌ای مانند مهر (مهر استوانه‌ای) ایجاد شده‌اند» (همانجا، سطر ۲۱-۲۰)؛ و باید پرسید که این واقعاً یعنی چه؟ آیا در یافته‌های باستان‌شناسی در شرق نزدیک باستان از لحظه آغاز کاوشها تاکنون حتی یک عدد مهر استوانه‌ای چنان بزرگ که نقشی به چنان بلندی ایجاد کند دیده شده و یا آنکه تمامی مهرهای استوانه‌ای آسیای غربی حداکثر نزدیک ۵ سانتی‌متر بلندی دارد؟ آیا این مهرهای استوانه‌ای نسبتاً بزرگ را بروی قطعات آماده شده گل پیش از پختن آجرها، به مانند وردنه می‌غلطاند، یا با دسته‌ای می‌کشیدند؟ اگر این قطعات از طریق فشردن قالبهای منفی مسطح پدید نیامده (که به گمان ما اتفاقاً چنین است) و احیاناً به واقع حاصل مهر استوانه‌ای باشد، نقش در آغاز و انجام هر صحنه دست‌کم بیش از یک بار باید تکرار شود؛ نمی‌دانیم آیا چنین هست یا نه، چون بررسی آنها برعهده ما نبوده!

دیدیم که آجرهای پیشگفته را به دلیل ساخت، اندازه و نقوش روی آنها معرف نیمه دوم دوره آغاز نگارش می‌دانند (زیگورات سیلک، ص ۳۴)، ای‌کاش این نظر حداقل با یک مورد ارجاع، مستند می‌بود که نیست؛ در اینکه این آجرها مربوط به «سازه بزرگ» است (و اصل این نگره از گیرشمن است) ما با مجریان «طرح بازنگری سیلک» همداستانیم، اما در باب تاریخ‌گذاری آنها با آنان هم‌رای نیستیم و این آجرها (و به تبع آن خود سازه) را بنا بر دلایلی که پسانتر می‌آوریم مربوط به عصر آهن ۳ می‌دانیم. نخست باید دانست که آجرهای منقوش همچون آرایه معماری در باستان‌شناسی آسیای غربی چه اندازه پیشینه دارد؛ برای شناخت پیشینه این آرایه معماری از جدیدترین انواع چنان آجرهای منقوشی شروع می‌کنیم که از دوره هخامنشی است و سپس به نمونه‌های قدیمتر می‌رسیم؛ اینجا عبارت است از آجرهای اُعبادر شوش (واندن برگ ۱۹۵۹، لوحه ۱۰۴)، تخت جمشید (اشمیت ۱۹۵۳، ص ۹۱) و بابل هخامنشی (سایدل ۱۹۷۶)؛ چنین آجرهایی احتمالاً ریشه در سنت آجرهای دروازه عشتار بابل دارد (کُلدوی ۱۹۱۸)؛ آجرهای مانایی زیویه (متمدی ۱۳۷۴، ص ۳۲۸) و قلاچی (موسوی ۱۹۹۴) اما بیشتر از آجرهای آشوری (نو مثلاً در دور -شروکین) تأثیر پذیرفته (فرانکفورت ۱۹۵۴، تصویر ۳۳)؛ آجرهای باباجان (هنریکسن ۱۹۸۳) مرحله‌ای قدیمتر و مستقل‌تر را معرفی می‌کند، مانند آجرهای حسنلو (وینتر ۱۹۷۷)؛ آجرهای عیلامی نو شوش (پُرادا ۱۹۶۵، لوحه ۱۴) هم سنت دیگری را نمایش می‌دهد؛ کهن‌ترین آجرهای منقوش از این دست همانا آجرهای عیلام میانی چغازنبیل از میانه هزاره دوم ق م است (گیرشمن ۱۹۶۶). می‌بینید که برخلاف نظر متولیان «طرح بازنگری سیلک»، نمونه‌های **سنجیدنی** با آجرهای سیلک نه از دوره پیش‌عیلامی که در معماری یادمانی عصر آهن بازجسته می‌شود؛ همین حقیقت ما را در تاریخ‌گذاری این آجرها به عصر آهن ۳ و ۴ یاری می‌رساند. و اما درباره نقش‌مایه‌های آجرهای «سازه بزرگ» باید دانست که اینها عیناً همان نقش‌مایه‌های سنت تصویرسازی گورستان ب (فرهنگ سیلک ۶) را به نمایش می‌نهد. در اینجا نقوش ۵ عدد از اینها را که در کتاب کاوشهای سیلک چاپ شده، همراه با نقوش ۶ عدد دیگر که در کتاب زیگورات سیلک منتشر شده، تحلیل و با نقش‌مایه‌های سنت تصویری گورستان ب مقایسه می‌کنیم.

نکته دیگری هم درباب بازسازی زیگورات سیلک شایان یادآوری است و آن روند رو به رشد و گسترش آن است! از قرار معلوم این زیگورات موجودی است زنده و پویا و دائماً شکل عوض می‌کند و دگرگون می‌شود (چه آنکه گفته‌اند: "هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد، دل برد و نهان شد"). بازسازی نخستینه زیگورات آنچونان که در جراید کثیرالانتشار کشور به چاپ رسید (طرح ۵)، بسی با شکل منتشر شده در کتاب زیگورات سیلک متفاوت است. کاشف زیگورات خود به مسئله‌دار بودن این قضیه پی برده و برای رفع و رجوع آن چنین نوشته است: «نگارنده سعی کرده ... تا ... بازسازی‌های احتمالی انجام دهد. نخستین آنها هنگامی صورت گرفت که تنها یکی از برجکها ... بازپیرایی شده بود. برای شیب راه ... نیز ... درجه شیب خاصی در نظر گرفته نشده بود. ولی پس از بازپیرایی بخشهایی ... نگارنده بازسازی جدیدی را ... ارایه می‌دهد. البته این بازسازی نیز کاملاً احتمالی است که ممکن است ... تغییراتی در آن پدید آید.» (مقاله اول، ص ۳۳)؛ حقیقتاً نمی‌دانم باید چه گفت، اما شاید باید پرسید آیا بهتر نمی‌بود اندکی درنگ کرد، اندکی صبر و حوصله به خرج داد، اندکی شکیا بود تا با چند فصل کاوش، و نه فقط با خراشیدن و تراشیدن، زیگورات بودن «سازه بزرگ» محرز شود و ویژگیهای معماری آن مشخص گردد آنگاه در بستری مطمئن‌تر طرح بازسازی آن ارائه شود؛ واقعاً این همه ناشکیبایی و سرعت در انتشار پنداره زیگورات دانستن این سازه از برای چیست؟ در میدان کدام مسابقه و در رقابت با کیستید؟

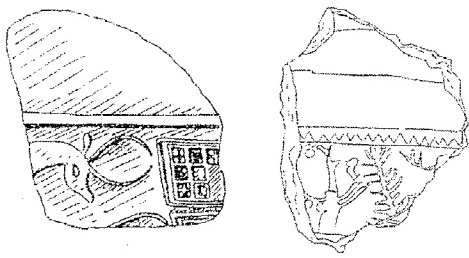
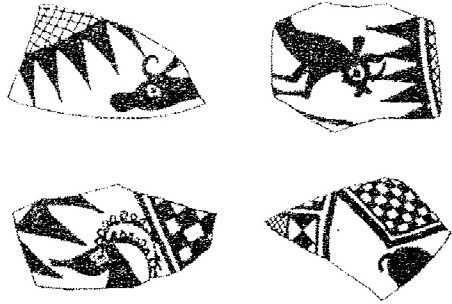
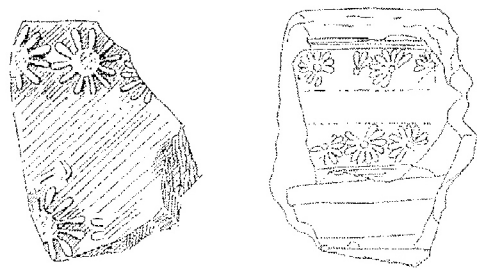
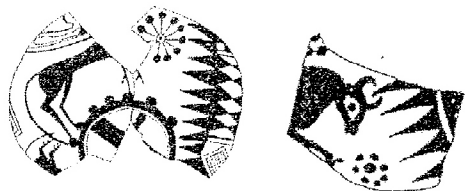

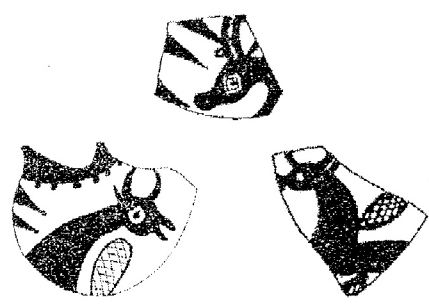

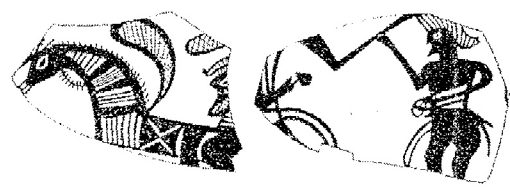
[۶]

"زیگورات سیلک" و تاریخ‌گذاری آجرهای منقوش آن

از نتایج بس ارزشمند فصل نخست کار میدانی «طرح بازنگری سیلک» باید به یافت شدن شماری آجرهای منقوش در حول و حوش «سازه بزرگ» اشاره کرد (زیگورات سیلک، ص ۱۵)؛ گیرشمن هم تعدادی از این آجرها را که "آجرنما" (Briques de revêtement) می‌خواند، یافته بود (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه بیست و یک، عکسهای ۶-۵، لوحه نود و هشت و لوحه نود و نه). نهمین مقاله در این کتاب به قلم آقای ناصر نوروززاده چگینی، «آجرهای با نقش اثر مهر» عنوان دارد و در خصوص همین آجرهای منقوش نوشته شده (زیگورات سیلک، ص ۱۷۵-۱۷۱). همان گونه که پیشتر هم گفته شد این آجرها، سندی برای تاریخ‌گذاری زیگورات شمرده و بر آنها بسیار تأکید و تکیه شده؛ ولی در نوشته چگینی رسماً سخنی از چنان تاریخ‌گذاری دلبخواهی نشده و این مقاله - علناً - نیاز و خواسته مجریان «طرح بازنگری سیلک» را تأمین نکرده، پس در چند سطر چنان که گفتیم جور مقاله نهم به گونه‌ای دیگر کشیده شده (همان، ص ۲۵ و ۳۴)؛ این مهم نیست، مهم آن است که در انتهای کتاب در زیرنویس تصویر ۸ الف و ب، تصویری که - قاعدتاً - مربوط به مقاله نهم است، چنین آمده: «پاره آجرهای تزئینی با اثر مهرهای استوانه‌ای مشخصه نیمه دوم دوران آغاز نگارش» (همان، ص ۲۰۶)؛ در اینجا است که پرسشی مهم مطرح می‌شود و آن اینکه اگر این تصاویر مربوط به مقاله نهم است، که هست، چرا تاریخ‌گذاری مندرج در آنها در متن مقاله نیامده، و حال که در زیرنویس چنین آمده آیا این تاریخ‌گذاری از آن نویسنده آن مقاله است یا نه؟ اگر چگینی چنین باوری می‌داشت مطمئناً در متن مقاله خود آن را ابراز می‌کرد؛ و حال که نکرده، باید گفت زیرنویس تصاویر مربوط به مقاله نهم از نویسنده آن مقاله نیست، پس از کیست؟ پاسخ با شما؛ این نمونه‌ای است از امانت‌داری علمی و احترام به اندیشه صاحب‌قلم!

مقاله نهم نوشته‌ای است بس کوتاه در ۳ صفحه متن و ۲ صفحه طرح؛ این نوشته موجز و مختصر از هرگونه تحلیل و بحث تاریخ‌گذاری عاری است و در آن فقط به توصیف مقدماتی تکه آجرها (و یک مورد تکه سفال)

جدول سنجش نقش مایه های آجرهای منقوش «سازه بزرگ» و داده های گورستان ب سلیک

نقش مایه	محل	آجرهای منقوش «سازه بزرگ»	داده های گورستان ب
نقوش هندسی	مثلث مربع	 (چگینی ۱۲۸۱، لوح ۲:۱) (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XCVIII.S.1299)	 (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XCI: A 4, 13, 20; B 4)
نقوش گیاهی	گلک (لوتوس)	 (چگینی ۱۲۸۱، لوح ۳:۱) (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XCVIII.S.304a)	 (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XC: 9; CXI: A 18)
نقوش جانوری	جانوران شاخدار جانوران بالدار	 (چگینی ۱۲۸۱، لوح ۲:۲) (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XCVIII.S.134)	 (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XC: 7; XCI: A 18; B 16)
نقوش انسانی	ایستاده نشسته	 (چگینی ۱۲۸۱، لوح ۴:۱) (همان، لوح ۳:۲)	 (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه XC: 1-2)

می‌بینید که در اینجا فقط تکه‌سفالهای سیلک ۳ (گروه ۱ در تقسیم‌بندی بالا) و سیلک ۴ (گروه ۲ در تقسیم‌بندی بالا) معرفی می‌شود، بی‌آنکه کوچکترین اشاره‌ای به تکه‌سفالهای سیلک ۵ و سیلک ۶ شود؛ آیا به‌راستی ممکن است پیرامون «سازه بزرگ»، از تکه‌سفالهای دوره‌های ۵ و ۶ سیلک - کلاً - خالی و عاری باشد؟ راستی پس در این میان «قطعات سفال‌های متعلق به انواع ظروف معرف اواسط هزاره دوم» (گروه ۳ در تقسیم‌بندی بالا) کدام است؟ آیا - احیاناً - مقصود و منظور از این گروه سوم، سفالهای سیلک ۵ و ۶ (سفالینه‌های گورستانهای الف و ب) نیست؟ اما سیلک ۵ و ۶ که به «اواسط هزاره دوم» تاریخ‌گذاری نمی‌شود و اساساً در تسلسل و توالی لایه‌نگاری سیلک در «اواسط هزاره دوم» استقرار در اینجا برقرار نبوده است تا سفالینه‌هایی به دست دهد! به یاد داشته باشید که سیلک ۵، فرهنگی متعلق به آفق سفال خاکستری غربی جدید و بنابراین از عصر آهن ۲ (حدود ۱۲۵۰ تا ۸۵۰ ق.م) و سیلک ۶، فرهنگی متعلق به آفق سفال نخودی غربی جدید و بنابراین از عصر آهن ۳ (حدود ۸۵۰ تا ۵۵۰ ق.م) است، در صورتی که تعبیر «اواسط هزاره دوم» قاعدتاً می‌بایست بر حوالی سالهای ۱۵۰۰ ق.م دلالت کند: عصری متروک در گاهنگاری سیلک (!).

بنابراین می‌بینیم که حتی از بردن نام سفالینه‌های شاخص عصر آهن (سفالینه‌های نوع گورستان الف و گورستان ب) هم تن زده‌اند؛ و این در حالی است که در نقره کاران سیلک، گزارش دوم «طرح بازنگری سیلک»، یکی از اعضای گروه پژوهشی سیلک در نوشته‌ای ۴۷ صفحه‌ای (ص ۱۲۷-۷۰)، فقط محض نمونه، ۲۴۶ عدد تکه‌سفال شاخص عصر آهن را که هم از حول و حوش «سازه بزرگ» به دست آمده، معرفی کرده؛ در حقیقت مفصل‌ترین مقاله آن مجموعه مقالات همانا نوشته‌ای درباره سفالینه‌های عصر آهن سیلک است (فهمی ۱۳۸۲)؛ به‌راستی نمی‌دانم چنین تناقضی را به چه چیز می‌باید و می‌توان تعبیر کرد؟

اما - به واقع - حتی لابلای جسم خشتهای «سازه بزرگ» هم می‌توان تکه‌سفالهای گورستان الف و ب را یافت؛ بیش از چهل سال پیش از این تأیس کایلر یانگ هنگامی که مشغول تهیه رساله دکتری خویش با نام غرب ایران آغاز تاریخی: بازبینی باستان‌شناختی و تاریخی می‌بود، ضمن بازدید از سیلک بدین موضوع اشاره کرده (یانگ ۱۹۶۳، ص ۷۶-۷۷) و حتی بر این باور بوده که تکه‌سفالهای عصر آهن با باران و برف از درون جسم خشتهای شسته شده این سازه به بیرون ریخته و در سطح آن سازه پراکنده شده و لاجرم خود سازه - احتمالاً - می‌بایست جدیدتر از تکه‌سفالها باشد (یانگ ۱۹۶۵، ص ۲۵، حاشیه ۷۹)؛ در اینجا - عجالتاً - ما را با نتیجه‌گیریهای یانگ کاری نیست (پسانتر بدان خواهیم پرداخت)، آنچه در اینجا مهم است مشاهدات اوست و اینکه هم‌اکنون وجود و حضور تکه‌سفالهای سیلک ۵ و ۶ را به فراوانی درون خشتهای، بر سطح و در پیرامون «سازه بزرگ» گواهی کرده است.

چنین تکه‌سفالهایی - البته حتماً - آن هنگام که دکتر مجیدزاده از "پخشگاه" سفالهای حاصل آمده از آواربرداری و بازپیرایی زیگورات، دیدن می‌کرد، از چشم ایشان پنهان مانده بود، وگرنه دکتر مجیدزاده مسلماً «با توجه به تجربه چهار ساله‌ای که از کاوش در تپه ازبکی دارد» لابد می‌بایست تکه‌هایی از سفالهای عصر آهن پایانی را برمی‌گزید و با نمونه‌های ازبکی قابل سنجش می‌دید و به مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» هم می‌شناسانید؛ برای مثال طرح کاسه با دسته افقی چاپ شده در گزارش ازبکی (مجیدزاده ۱۳۸۰)، لوح ۱ [ص ۲۴]، شماره‌های ۶ و ۷؛ لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره ۱) را با نمونه‌های همسان آن در سیلک (فهمی ۱۳۸۲، ص ۱۲۱، لوح ۱۳، شماره‌های ۱ تا ۴)؛ و یا کاسه با لبه "زورقی شکل" (carinated rim bowl) را از ازبکی (مجیدزاده،

سوالی سفالینه‌ها، بر روی چند مهر استوانه‌ای از گورستان ب نیز پیکر آدمی بنابر سنی هنر تجسمی و تصویری سیلک ۶ ترسیم شده (گیرشمن ۱۹۳۹، لوحه سی، و نود و چهار)؛ در آن میان مهر به دست آمده از گور ۱۵ ویژگیهای شاخص این سنت فرهنگی و هنری را در خود گرد آورده: سوارکاری با بالاتنه دوزنقه‌ای شکل، نمایش بدن از روبروست ولی چهره‌ای نیم‌رخ، چشمها، بینی خمیده، چانه تیز (با ریش؟)، افراستگی گردن، فراخی‌شانه‌ها، گشادگی سینه، ستبری بازوان، ترکیب سرو صورت، آرایش موهای سر با پشت موی بلند و (به مانند تصویر "رقصنده" شاید با سربندی بر سر؟)، نمایش آن با خطوط هاشور، تماماً با دو نمونه سفالی پیشگفته همانند است (همان، ص ۶۳ و لوحه سی: ۵، پنجاه و شش، نود و چهار: S.810)؛ نیز باید به مهر دیگری از این مجموعه اشاره کرد که در نقش آن مردی بر اربکه‌ای نشسته (همان، ص ۶۳-۶۲ و لوحه سی: ۷، و نود و چهار: S.1327)؛ بالاتنه دوزنقه‌ای شکل، نمایش بدن از روبرو ولی چهره از نیم‌رخ، کاملاً برای ما آشناست؛ چنین ویژگیهایی در نمایش پیکر آدمی کمابیش در دیگر مهرهای گورستان ب نیز دیده می‌شود (همان، ص ۶۵-۶۲ و لوحه سی، و نود و چهار؛ بسنجید با: ملکزاده ۱۳۸۱ الف، ص ۲۱). دیدیم که همسانی و همگونی نگاره‌شناسی (Iconography) داده‌های گورستان ب (سفالینه‌ها و مهرها) و آجرهای منقوش «سازه بزرگ» به حدی است که هر پژوهشگر منصفی را بر آن می‌دارد که آن دو را به یک مکتب تصویرسازی منسوب نماید (جدول مقایسات نقوش)؛ در حقیقت باید گفت نگاره‌های آجرهای منقوش و سفالینه‌های سیلک ۶ عیناً یکی است؛ نقشی را هنرمند یکبار با رنگ بر تن گل زده و آن را در کوره نهاده و سفالینه گورستان ب فراهم آورده، و بار دیگر همان نقش را این بار با بر جسته‌سازی بر تن گل زده و آن را در کوره نهاده و آجر منقوش «سازه بزرگ» به کف آورده؛ اگر با عنایت به مقایساتی که پیشتر گذشت به همزمانی ساخت آجرها و سفالینه‌ها باور کنیم یا باید آجرهای «سازه بزرگ» و سفالینه‌های گورستان ب و هم فرهنگ سیلک ۶ را به دوره آغاز نگارش، چنان که مجریان «طرح بازنگری سیلک» می‌پندارند، تاریخ‌گذاری کنیم و یا اینکه گاهنگاری هر دو را در عصر آهن ۳ بجویم، گمان می‌برم این راه دوم به صواب بیشتر نزدیک باشد! اگر آجرهای منقوش آرایه‌های «سازه بزرگ» باشد، که گویا چنین است، و اگر این آجرها بنابر نقش‌مایه‌های آن به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری شود، که گویا چنین است، تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ»، خود کدام است؟

[۷]

"زیگورات سیلک و تاریخ‌گذاری سفالینه‌های آن"

در سرفصل «اشیاء به دست آمده از عملیات آواربرداری»، در باب پراکنش سفالهای حول و حوش زیگورات چنین نوشته شده (مقاله اول، ص ۳۳): هنگام آواربرداری آوارهای منطقه واقع در جنوب زیگورات مقدار زیادی قطعات سفال و تعدادی اشیاء سفالی، سنگی و پاره‌آجر به دست آمدند. قطعات سفال‌ها را می‌توان به سه گروه اصلی زیر تقسیم کرد که عبارتند از:

- ۱- قطعات سفال‌های متعلق به انواع ظروف مشخصه دوره سوم سیلک، (Sialk III) ۲- قطعات سفال‌های متعلق به انواع ظروف مشخصه دوره آغاز نگارش (دوره چهارم سیلک = Sialk IV)
- ۳- تعدادی قطعات سفال‌های متعلق به انواع ظروف معرف اواسط هزاره دوم قبل از میلاد.

تعداد قطعات سفال‌های گروه اول از چند هزار عدد تجاوز می‌کنند و تعداد قطعات سفال‌های گروه سوم نیز بسیار محدود است. در حد وسط بین این دو گروه قطعات سفال‌های مشخصه دوران آغاز نگارش قرار دارند.

بدین ترتیب معلومان شد که در حول وحوش زیگورات، فقط پراکندگی سفالینه‌های سیلک ۴ و کاسه‌های لبه واریخته نیست که به چشم می‌آید، بلکه در حقیقت در اینجا مجموعه متنوعی از تکه‌سفالهای تمامی لایه‌های فرهنگی تپه جنوبی سیلک دیده می‌شود؛ و لاجرم تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» فقط با تمسک به بخش‌گزینش شده‌ای از داده‌های سفالین آن ممکن نیست و متضمن خطای معرفت‌شناختی فاحشی است؛ و اما اینکه در اینجا چرا فقط به تکه‌سفالهای هم‌دوره با زیگورات پیش‌عیلامی توجه و علاقه نشان داده شده، پاسخش با شماست: "هر کسی از ظن خود شد یار من"!

در مقاله اول (ص ۵۱-۴۶)، طرح بخشی از «اشیاء به دست آمده از عملیات آواربرداری» را منتشر شده، در اینجا در لوح ۱ (همان، ص ۴۷-۴۶) طرح ۱۹ عدد سفال لبه واریخته، در لوح ۲ (همان، ص ۴۹-۴۸) طرح ۱۷ عدد تکه‌سفال دوران آغاز نگارش و در لوح ۳ (همان، ص ۵۱-۵۰) طرح ۸ عدد یافته متفرقه دیگر درج شده؛ جمعاً ۴۴ قطعه شیء فرهنگی. در اینجا مشت را نمونه خروار گرفته و ضمن معرفی این ۴۴ قطعه در واقع از آنها برای تاریخ‌گذاری زیگورات سود جستند (همان، ص ۳۵-۳۳)؛ حال اجازه دهید کمی از چشم‌انداز آمار به این داده‌ها و داده‌های عصر آهن سیلک (فهیمی ۱۳۸۲) بنگریم؛ تکه‌سفالهای عصر آهن معرفی شده در نقره کاران سیلک (ص ۱۲۷-۱۰۸، لوح ۱ تا ۲۰) تقریباً به تمامی از همانجایی جمع‌آوری شده که شواهد و مدارک پیش‌عیلامی بودن زیگورات گرد آمده؛ اما خود انصاف دهید که از نظر کمی این دو مجموعه از داده‌ها به هیچ‌روی با یکدیگر قابل قیاس نیستند.

آنچه در این میان بسی عجیب می‌نماید و باورنکردنی، این است که سرپرست و مجری محترم «طرح بازرگری سیلک» که خود شخصاً بیش از سی سال پیش از این و به سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ در گوشه شمال غربی مرکز فلات ایران، در کاوشهای قره‌تپه سگزآباد دشت قزوین و در لایه‌های فرهنگی عصر آهن پایانی آنجا، به‌خوبی سفالهای دوره ماد و هخامنشی را بازشناخته و معرفی و منتشر کرده (ملک‌شمیرزادی ۱۳۵۶، ص ۹۸-۹۶ و به‌ویژه لوحه ۱۴۹، نیز؛ ملک‌شمیرزادی ۱۳۷۲، ص ۷۴-۷۲)، چگونه ممکن است چنان سفالینه‌هایی را از همان دوره و این بار در گوشه جنوب شرقی مرکز فلات ایران و در حول وحوش «سازه بزرگ» سیلک بازشناسد و نادیده انگارد؟ مگر آنکه باور کنیم این داده‌ها قرار است به قیمت پردازش پنداره‌ای نویدید - زیگورات شدن «سازه بزرگ» - نادیده گرفته شود.

متأسفانه دانش کنونی ما از گونه‌شناسی و شکل‌شناسی سفالینه‌های عصر آهن پایانی در ماد شرقی و در مرکز فلات ایران بسی ناچیز است؛ کاوشهای پیشین گیرشمن هم در لایه‌های عصر آهن سیلک فقط معطوف به یافتن سفالینه‌های خوش ساخت و خوش آب‌ورنگ مورد علاقه موزه لوور می‌بود؛ می‌دانیم که گیرشمن پس از دستیاری ژرژ کنتیو در گیان نھاوند و پایان کاوشهای آن تپه برای موزه پیشگفته، خود مستقلاً مشغول حفاری تپه جمشیدی در الیستر لرستان و تپه بدهور در اسدآباد همدان بود که پس از یافت شدن سفالینه‌های منقوش و بس زیبای گورستان ب سیلک و رسیدن چنان آثاری به بازار عتیقات مغرب‌زمین، دستورات جدیدی دریافت کرد و مأمور به کاوش در سیلک شد.

در کاوشهای سیلک - و هم پیش از آن: گیان - توجه چندانی به معماری نشده، قانداً بنابر سفارش کارفرمای کاوش، بخش عتیقات شرقی موزه لوور، نمی‌باید هم که می‌شده؛ اینان به دنبال اشیای منقول موزه‌پسند بودند و لاجرم خرده‌سفالهای تکه‌پاره نامنقش عصر آهن هرگز علاقه گیرشمن و موزه متبوع وی را بر نمی‌انگیخت و به همین دلیل است که او در گزارش کاوشهای سیلک عملاً و عمداً به تکه‌سفالهای غیرمنقوش سیلک ۵ و ۶ نپرداخته؛ بدین سان باید گفت که دو مسئله درباب عصر آهن

همان، لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره ۶) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۱۳، لوح ۶، شماره‌های ۱ و ۳؛ ص ۱۱۹، لوح ۱۲، شماره‌های ۱ تا ۶ و ۱۰ تا ۱۴؛ ص ۱۲۳، لوح ۱۵، شماره‌های ۱ و ۲ و ۴، ۶ تا ۱۰)؛ و ساغر با دسته عمودی را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۳ [ص ۲۸]، شماره ۴؛ لوح ۵ [ص ۱۰۸]، شماره ۱۲) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۲۱، لوح ۱۳، شماره ۵؛ ص ۱۲۳، لوح ۱۶، شماره ۱)؛ و ظروف با لبه به داخل برگشته را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره ۱) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۱۳، لوح ۵، شماره ۷)؛ و ظروف با لبه به بیرون برگشته را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۲ [ص ۲۶]، شماره ۴؛ لوح ۳ [ص ۲۸]، شماره‌های ۷ تا ۱۲؛ لوح ۴ [ص ۳۰]، شماره‌های ۱ تا ۵، ۱۰ و ۱۱؛ لوح ۵ [ص ۳۲]، شماره ۲؛ لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره ۱۱؛ ایضاً لوح ۶ [ص ۱۱۰]، شماره‌های ۸، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۱۹) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۰۹، لوح ۱، شماره‌های ۱ تا ۱۳؛ لوح ۲، شماره‌های ۱ و ۲، ۹، ۱۴؛ لوح ۷، شماره‌های ۷ تا ۱۲)؛ و ظروف با دهانه عمودی را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۳ [ص ۲۸]، شماره ۱) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۱۱، لوح ۳، شماره ۱؛ ص ۱۱۳، لوح ۵، شماره ۶)؛ و ظروف با نقوش کنده را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۲ [ص ۲۶]، شماره‌های ۱، ۲، ۳ و ۵؛ لوح ۴ [ص ۳۰]، شماره‌های ۴، ۶ و ۸؛ لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره‌های ۸، ۱۰ و ۱۴؛ لوح ۵ [ص ۱۰۸]، شماره ۲۱) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۰۹، لوح ۲، شماره‌های ۹ و ۱۲؛ ص ۱۱۱، لوح ۳، شماره‌های ۱۰، ۱۲، ۱۵ و ۱۶؛ لوح ۴، شماره ۵)؛ و کفه‌هایی را از اُزبکی (مجیدزاده، همان، لوح ۶ [ص ۱۱۰]، شماره‌های ۱۳، ۱۵ و ۱۶) با نمونه‌های همسان موجود در سیلک (فهیمی، همان، ص ۱۱۷، لوح ۱۰، شماره ۱۱؛ ص ۱۱۹، لوح ۱۱، شماره ۷)؛ و یا بسیاری دیگر از این دست، شبیه می‌یافت.

در بازدیدی در مورخه ۱۳۸۱/۹/۲۲ از سیلک، پس از آنکه از سرپرست و مجری محترم «طرح بازرگری سیلک» برای برداشتن تکه‌سفالهایی از سطح تپه و "پخشگاه" سفال نزدیک زیگورات کسب اجازت کردم، در حضور و با مشارکت یکی از اعضای گروه پژوهشی سیلک، نویسنده همان مقاله پیشگفته (فهیمی ۱۳۸۲)، در کمتر از چند ثانیه تکه‌هایی پُرشمار از سفالهای عصر آهن را یافتیم؛ طرح یکی از آنها در این مقاله ارائه شده (طرح ۱:۳)؛ این بخشی از لبه یک سفالینه معروف به کاسه زورقی شکل است، که از گونه‌های سفالهای معرف و شاخص عصر آهن پایانی به شمار می‌آید و به تعداد بسیار زیاد در محوطه‌های این دوره (ماد و هخامنشی) در فلات ایران دیده شده، از نوشی‌جان گرفته (استروناخ و روف ۱۹۷۸، طرح ۶، شماره‌های ۱۶ تا ۲۱؛ طرح ۷، شماره ۷) تا گودین (یانگ ۱۹۶۹، ص ۱۱۹، طرح ۴۳، شماره‌های ۲، ۳، ۴، ۱۰؛ ص ۱۲۳، طرح ۴۵، شماره‌های ۲، ۶، ۷، ۹، ۱۱، ۱۴، ۱۶ تا ۱۸؛ یانگ و لوین ۱۹۷۴، ص ۱۲۷، طرح ۴۵، شماره‌های ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۲۵، ۲۸؛ ص ۱۲۹، طرح ۴۶، شماره‌های ۱ تا ۶، ۱۱ تا ۱۶، ۱۸، ۲۲ تا ۲۵، ۳۰؛ ص ۱۳۱، طرح ۴۷، شماره‌های ۸، ۱۱، ۱۴ تا ۱۸؛ ص ۱۳۳، طرح ۴۸، شماره‌های ۱۱، ۱۹ تا ۲۳)؛ باباجان (گاف ۱۹۶۸، طرح ۱۰، شماره ۷ و ۸؛ گاف ۱۹۷۰، طرح ۸، شماره ۷)؛ اُزبکی (مجیدزاده ۱۳۸۰)، لوح ۶ [ص ۳۴]، شماره ۶)؛ زاربلاغ (ملک‌زاده ۱۳۸۲، ص ۶۰، شماره‌های ۴، ۶، ۱۱، ۳۷ و ۳۸)؛ سیلک (فهیمی ۱۳۸۲، ص ۱۱۳، لوح ۶، شماره‌های ۱ و ۳؛ ص ۱۱۹، لوح ۱۲، شماره‌های ۱ تا ۶ و ۱۰ تا ۱۴؛ ص ۱۲۳، لوح ۱۵، شماره‌های ۱ و ۲ و ۴ تا ۶، ۱۰)؛ و فارس (سامنر ۱۹۸۶، ص ۵، تصویر ۱، طرح‌های A, B, C, D, E, H, K, L, M, N, O, P, Q؛ ص ۶، تصویر ۲، طرح‌های A, B, C, D, E, F, G, H, I, J, K, L, M, N, O, Q) و کرمان هخامنشی (مگی ۱۹۹۷، ص ۱۰۲، تصویر ۵).

را برابر با سه آفُق سفالی خود برشمرده و پیدایی مادها و پارسها در غرب ایران را مربوط به عصر آهن ۲ دانست (یانگ ۱۹۶۷). سیلک نیز از موج جدید پژوهشهای نوجویانه بی‌نصیب نماند؛ یافته‌ها و داده‌های کاوش آن، آنک با آگاهیهای نوین باردیگر مورد پژوهش قرار گرفت؛ بر اساس آن آگاهیها قاعدتاً می‌بایست سیلک ۵ (گورستان الف) به عصر آهن ۱ و سیلک ۶ (گورستان ب و «سازۀ بزرگ») به عصر آهن ۲ مربوط باشد، اما پژوهشهای دقیقتر نشان داد که —دست‌کم در مورد سیلک ۶— چنین نیست، بلکه گورستان ب و «سازۀ بزرگ» در آفُق گاهنگاشتی عصر آهن ۳ قرار می‌گیرد.

دایسن فرهنگ سفال منقوش سیلک ۶ را همانا بخشی از سنت موسوم به «سفالینۀ مثلثی» (Triangle Ware) می‌شمرد و از آنجا که این سنت در عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری می‌شود، سیلک ۶ را مربوط به این عصر، حوالی ۷۰۰ ق م یا پنجاه سالی دیرتر می‌داند (دایسن ۱۹۶۵، ص ۲۰۱-۲۰۰، لوحه ۴ و یک، جدول ۲). یانگ نیز به چنین گاهنگاری باور دارد، او سیلک ۶ را به حدود ۱۰۰۰/۹۰۰ تا ۷۵۰/۷۰۰ ق م تاریخ‌گذاری می‌کند (یانگ ۱۹۶۵، ص ۶۲-۶۱ و تصویر ۱۴؛ یانگ ۱۹۶۷، ص ۲۹-۲۷). کلر گاف مید کاوشگر باباجان از آنجا که در کاوشهای خویش با سفالینۀ منقوش دیگری از عصر آهن یعنی همانا سفال "گونه لریستان" (Genre Luristan) در گیر بود در باب تاریخ‌گذاری چنین سنتی در دل عصر آهن دلمشغولی بسیار داشت، او نیز بازنگاری در گاهنگاری سیلک ۶ را لازم می‌دید اما گویا محافظه‌کارتر از آن بود که علناً آن را —و گونه لریستان را— در عصر آهن ۳ قرار دهد، و فقط بدین اکتفا کرد که آن را از اواخر عصر آهن ۲ بداند (گاف ۱۹۶۸، ص ۱۲۵). همچنین دیوید استروناخ آن هنگام که سفالینۀ منقوش روستای هخامنشی شوش را تجزیه و تحلیل می‌کرد، در مقایسۀ این سبکهای سفالی، تاریخ‌گذاری سیلک ۶ را مربوط به سده‌های نهم و هشتم ق م دانست (استروناخ ۱۹۷۴، ص ۲۴۲).

پس از آن تاریخ‌گذاری سیلک ۶ خود موضوع چند پژوهش مستقل شد؛ نخست راینر میسائیل بومر با تجزیه و تحلیل گونه‌شناختی سفالینۀ منقوش گورستان ب، در دل سیلک ۶ دو دورۀ نسبتاً مجزا را بازشناخت و به ترتیب آنها را به سیلک ب ۱ و سیلک ب ۲ نام‌گذاری کرد (بومر ۱۹۶۵)؛ او معتقد بود که فرهنگ سیلک ب ۱ همانا عبارت است از فراوانی سفالینۀ منقوش خاکستری-سیاه، نبود قوریهایی که در محل اتصال لولۀ آنها به بدنه برآمدگی نیست، و حضور گروه بزرگی از ظروف با لولۀ ناودانی و شیردار؛ او این فرهنگ را متعلق به پایان سده نهم تا میانه سده هشتم ق م می‌دانست (مثلاً اشیای گورهای ۳۱، ۵۳، ۶۱، ۶۲ و ۱۲۳). بومر همچنین معتقد بود که فرهنگ سیلک ب ۲ همانا عبارت است از سفالینۀ منقوش، آرایه‌های سازوبرگ اسپ که قدیمتر از دورۀ تیگلت پیلسر سوم (۷۴۵ تا ۷۲۸ ق م) نیست، و وجود قوریهایی که در محل اتصال لولۀ آنها به بدنه برآمدگی دارد؛ او این فرهنگ را متعلق به میانه سده هشتم تا آغاز سده هفتم ق م می‌شمرد (مثلاً اشیای گورهای ۱، ۳، ۷، ۱۵، ۲۱، ۳۸، ۵۲، ۶۶، ۷۴، ۷۸، ۹۴).

یانا میدو دسکایا نیز در دو مقاله جداگانه —از دو منظر متفاوت— سعی کرد که گاهنگاری مطمئن‌تری برای فرهنگ سیلک ۶ ارائه دهد؛ او نخست به بررسی سازوبرگ اسپ در گورستان ب پرداخت و پس از یک بحث طولانی مقایسۀ تاریخ‌گذاری آن را قدیمتر از میانه سده هشتم ق م ندانست (میدو دسکایا ۱۹۸۳، ص ۷۸). پژوهش وی بر روی نقوش سفالینۀ منقوش گورستان ب و سنجش آنها با سبک هندسی یونانی (Greek Geometric Style) نیز نتیجه‌ای مشابه داشت و این بار او تاریخ‌گذاری برابر نیمۀ دوم سده هشتم ق م را پیشنهاد کرد (میدو دسکایا ۱۹۸۶، ص ۱۲۰).

در پایان کاوشهای پیشین سیلک ناگشوده مانده بود؛ یکی بازشناسی دقیق معماری مرتبط و مربوط به گورستانهای الف و ب (سیلک ۵ و ۶)، و دیگری تحلیل فرهنگ سفالی غیر منقوش این دو دوره.

سوی سیلک، دیگر پژوهشهای باستان‌شناختی انجام گرفته سپسین در گوشه گوشه مرکز فلات ایران نیز کمک چندانی به بازشناسی فرهنگ سفالی عصر آهن (خصوصاً عصر آهن پایانی و دورۀ ماد و هخامنشی) در این ناحیه نکرده؛ داده‌های سفالین سگز آباد دشت قزوین، چه از لایه‌های پنجم تا پانزدهم قره‌تپه (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۵۶) و چه از لایه‌های فرهنگی و مجموعه گورهای عصر آهن تپه قبرستان (مجیدزاده ۱۳۵۶، ملک‌زاده باقری ۱۳۵۶) از چشم‌انداز گاهشناختی هنوز به‌درستی تحلیل و طبقه‌بندی نشده و تا به امروز ره‌اشده به نظر می‌رسد.

کاوشهای آذریکی که برای روشن شدن دورۀ ماد، امیدهای بسیاری بدان می‌رفت، به سودای حفیات پُر و پیمان‌تر دیگری از پس پنج فصل (۱۳۷۷ تا ۱۳۸۱) به یکباره رها شده و تاکنون فقط گزارش دو فصل نخستین آن به چاپ رسیده (مجیدزاده ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، [۱۳۸۰])، که البته فقط شامل معرفی سفالهاست و از هرگونه مقایسه، تحلیل و طبقه‌بندی گاهنگارانه سفالهای عصر آهن عاری است.

در این میان فقط و فقط اندک داده‌های سفالی بررسی مقدماتی نیایشگاه(?) مادی زارنلاغ قم در بستر گاهنگاری عصر آهن پایانی مقایسه، تحلیل، طبقه‌بندی و منتشر شده (ملکزاده ۱۳۸۲) و این صد البته برای بازشناسی فرهنگ سفالی آن عصر در ماد شرقی هرگز بسنده نیست؛ گره همچنان کور مانده است...

به هر روی پیشتر دانستیم که بسیاری از پژوهشگران تاریخ‌گذاری و گاهنگاری سفالینۀ منقوش سیلک ۶ و گورستان ب را همان‌گونه که گیرشمن پیشنهاد داده بود (سده‌های دهم و نهم ق م) پذیرفته و در عین حال آن را "مادی" هم شمرده‌اند. باید تذکر داد که آن هنگام که گیرشمن اندیشه‌های خویش را در باب گاهنگاری گورستان ب تدوین و منتشر می‌کرد، کاوشها و پژوهشها در مورد عصر آهن ایران در ابتدای راه بود و هنوز هیچ‌یک از تقسیم‌بندیهای سپسین در گاهنگاری این عصر (مثلاً عصر آهن ۱ و ۲ و ۳) انجام نشده بود، بنابراین تاریخ‌گذاری کهنه او نمی‌باید موجب تعجب گردد.

اما از سالهای پایانی دهه ۱۹۵۰ باستان‌شناسی ایران پای به دورۀ نوینی نهاد و پژوهشهایی دیگرگون، روشمند و هدفمند رایج گشت؛ از پی چندین و چند سال پژوهش، کاوش و بررسی در ایران غربی (به‌ویژه کاوشهای حسنلو، زیویه، زندان سلیمان، و یا بررسیهای درۀ کنگاور و...) تامس کایلر یانگ و رابرت هنری دایسن هر یک مستقلاً پس از تجزیه و تحلیل داده‌های به‌دست آمده از آن پژوهشها، کاوشها و بررسیها دو گاهنگاری لفظاً متفاوت ولی نسبتاً همسانی را برای عصر آهن ایران غربی پیشنهاد کردند. یانگ به سال ۱۹۶۳ در پایان‌نامه دکترای خویش عصر آهن در غرب ایران را به سه دورۀ مشخصاً متمایز سفالی تقسیم کرد و به ترتیب تقدم و تأخر آنها را «آفُق سفال خاکستری غربی قدیم» (Early Western Gray Ware Horizon)، «آفُق سفال خاکستری غربی جدید» (Late Western Gray Ware Horizon)، و «آفُق سفال نخودی غربی جدید» (Late Western Buff Ware Horizon) نام نهاد که این نامها خود برگرفته از رنگ متداولترین سفال شاخص هر آفُق فرهنگی بود (یانگ ۱۹۶۳، ۱۹۶۵). دایسن به سال ۱۹۶۵ با اتکا بر نتایج کاوش حسنلو در عوض چنین تعابیر طولانی —ولی بسیار مفید— تعابیر ساده‌ای چون عصر آهن ۱، عصر آهن ۲، و عصر آهن ۳ را انتخاب و پیشنهاد کرد (دایسن ۱۹۶۵)، که در میان باستان‌شناسان رواج بیشتری یافت. دو سال بعد یانگ نیز در مقاله‌ای دیگر تقسیم‌بندی عصر آهن ۱، ۲ و ۳ را پذیرفت، تلویحاً آن

از آن پس هرآن کجا که در منابع باستان‌شناسی ایران به سیلک اشارتی شده، پژوهشگران فرهنگ دوره ۵ و ۶ را به ترتیب از آن تازه‌واردان ایرانی تبار -و سپس مادان- دانسته‌اند و خصوصاً گورستان ب (و «سازه بزرگ») را با عنایت به گاهنگاری نوین تاریخ‌گذاری کرده‌اند. این گاهنگاری فرهنگ سیلک ۶ را در عصر آهن ۳ (حدود ۸۵۰ تا ۵۵۰ ق.م) می‌نهد، که تعبیری صرفاً باستان‌شناختی است؛ از چشم‌انداز دوره‌شناختی، این عصر همانا برابر است با "دوره ماد" در تاریخ ایران.

[۸]

"زیگورات سیلک" و منشأ تاریخ‌گذاری پیشین آن

رومن گیرشمن به سال ۱۸۹۵ در خارکوف اوکراین در خانواده‌ای یهودی دیده به جهان گشود و به تاریخ پنجم سپتامبر ۱۹۷۹ در بوداپست دارفانی را وداع گفت؛ او به سال ۱۹۱۴ به ارتش روسیه تزاری پیوست و پس از پیروزی بلشویکها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به استانبول پناهنده شد، سپس مدتی را در اردوگاههای یهودان فلسطین گذراند؛ حضور در آن اقلیم باستانی وی را به تاریخ و فرهنگ مشرق‌زمین علاقه‌مند ساخت (بنگرید به: مارتینز-یسو ۲۰۰۱). او اندکی بعد با کشتی به مارسی فرانسه گریخت و چندی را سرگردان می‌بود تا آنکه آشنایی با ژرژ کنتیتو مسیر زندگیش را تغییر داد. گیرشمن به تشویق هم‌او در مدرسه لوور (Ecole du Louvre) به تحصیل باستان‌شناسی شرق پرداخت (نیز: شوالیه ۲۰۰۲، ص ۲۷۵، تُک ۱۷۲).

وی در سالهای ۱۹۳۱-۳۳ همراه با کنتیتو در کاوشهای موزه لوور در غرب ایران (گیان، بدهوره، جمشیدی) مشارکت فعالانه داشت (کنتیتو و گیرشمن ۱۹۳۳). آنها در تپه گیان نه‌اوند موفق به شناسایی پنج لایه فرهنگی شدند؛ داده‌های لایه ۱ گیان کلاً با یافته‌های لایه ۲ و لایه‌های قدیمتر متفاوت بود؛ از دیدگاه شکل‌شناسی سفال این لایه (۱) با سفال لایه ۲ زیرین (۲) شبیه می‌نمود اما گونه‌شناسی مختلفی داشت، صیقلی، خاکستری-سیاه و غیرمنقوش بود (کنتیتو و گیرشمن ۱۹۳۵، ص ۷۶-۷۴ و ۸۱-۸۰، لوحه چهارده)، و این خبر از تغییر فرهنگی می‌داد. با جلب علاقه موزه لوور به آثار سیلک، گیرشمن در سالهای ۱۹۳۳-۳۴ و ۱۹۳۷ مستقلاً به کاوش در آنجا مشغول شد؛ داده‌های سیلک ۵ و ۶ (گورستانهای الف و ب، و «سازه بزرگ») نمودی از استقرارهای عصر آهن در ایران مرکزی از پایان هزاره دوم ق.م بود. از دید گیرشمن سفالینه‌های گورستان الف به سفالینه‌های گیان ۱ (زیرلایه‌های ۳ و ۴) بسیار مانند بود، و در مقام مقایسه سفالینه‌های گورستان ب به زیرلایه ۱ از گیان ۱ نزدیک بود (گیرشمن ۱۹۳۹، ص ۱۴-۱۳، ۷۴-۷۳).

بدین‌سان داده‌های فرهنگی گیان، سیلک و همچنین آگاهیهای حاصل از یافته‌های باستان‌شناختی شمال شرقی ایران مانند تُرنگ تپه گرگان و تپه حصار دامغان به گیرشمن کمک کرد تا طی سالهای پس از آن انگاره خویش درباره در آمدن تازه‌واردان ایرانی (مادها و پارسها) را به فلات ایران بپروراند و -در چندین کتاب و مقاله- منتشر سازد (گیرشمن ۱۹۵۱، ۱۹۶۳ الف و ب، ۱۹۷۷). از دید او فرهنگ دوره ۵ و ۶ نشانه استقرار اقوام آریایی و سپس مادی در سیلک بود که با خویش روشهای جدید سفالگری و آیین خاکسپاری را به ارمغان آورده بودند؛ او چنین می‌انگاشت که تغییر در داده‌های باستان‌شناختی و پیدایی فرهنگی نو با هم و با در آمدن ایرانیان (مادها و پارسها) ملازم است. به هر روی گیرشمن را باید معمار و موجد باستان‌شناسی انگاره مهاجرت آریاییان محسوب داشت (بسنجید با: موسوی ۱۳۷۸، ص ۱۲).

گیرشمن در مورد ورود نورسیدگان آریایی و استقرار آنها در ایران کنونی انگاره‌های چندی را پیش کشیده (همان، ص ۱۷-۱۵)، یکی از دلمشغولیهای مهم او یافتن مسیر حرکت مهاجران تازه‌وارد آریایی بود؛

گیرشمن گمان می‌برد که دست‌کم گروهی از ایرانیان کوچنده به شمال غربی فلات ایران، از سمت غربی دریای مازندران و از طریق قفقاز به سوی جنوب سرازیر شده‌اند (همان، ص ۱۷، شکل ۲). وی در میان شیوه‌های معماری ایرانیان سپسین، نشانه‌هایی را از اقتباسهای اینان از اقوام ساکن مرزهای شمال غربی ایران -خصوصاً اورارتوییان- یافته بود؛ به‌ویژه آنکه بر این باور بود که مادان و هخامنشیان بسیاری بن‌مایه‌های فرهنگی اورارتوییان را اخذ کرده و به کار برده‌اند (گیرشمن ۱۹۶۲ الف) و از جمله سبک صدفه‌سازی اورارتویی را. گیرشمن حتی نوع معماری برخی گورهای سیلک ۶، گورهای خریشته‌ای، را سبکی شمالی و اورارتویی می‌شمرد (گیرشمن ۱۹۶۳ الف، ص ۱۰)؛ و هم‌او بر این باور بود که پُشته خشتی سیلک، سازه‌ای تخته‌مانند است که بر گرتّه صدفه‌های اورارتویی بنا شده؛ هرچند که برخی دیگر باستان‌شناسان نیز به حق بر وام‌گیری گسترده هخامنشیان (و به طریق اولی: مادان) از فرهنگ و هنر اورارتو صحه گذاشته‌اند (مثلاً بنگرید به: تیراتسیان ۱۹۶۴؛ استروناخ ۱۹۶۷؛ آگورکال ۱۹۶۸؛ جانسن ۷۶-۱۹۷۵؛ اشمیت ۱۹۷۷)، اما اغراق در این باب، نیز بس نارواست.

در دستگاه تفکری گیرشمن، اما، ریشه بنیادی تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» به دوره کوچ آریاییان و مادان، همانا توجیه و تحلیل راههای آن کوچ بزرگ بود و اینکه نشان دهد چگونه آریاییان (مادها و پارسها) در طول مسیر کوچ خود عناصری را از دیگران به وام گرفته‌اند؛ این راهبرد شاید که به خودی خود گزینشی بایسته می‌نمود ولی راهکاری شایسته آن را پشتیبانی نمی‌نمود!

در آغاز روش برخورد گیرشمن با «سازه بزرگ» بس خام‌دستانه بود. وی سالهای ۴-۱۹۳۳ را در تپه جنوبی سیلک صرف خاکبرداری حول وحوش این سازه کرد (گیرشمن ۱۹۳۵)، ولی در آن ایام او به واقع تجربه میدانی چندانی نداشت، فقط یکی‌دو فصل با کنتیتو -که او هم خود حفار قابل و متخصصی نبود- به سالهای ۳۲-۱۹۳۱ در گیان (کنتیتو و گیرشمن ۱۹۳۳)، و بی او در بدهوره و جمشیدی کار کرده بود (کنتیتو و گیرشمن ۱۹۳۵)؛ ۱۶ جالب اینکه کاوشهای مستقل و منفرد گیرشمن در بدهوره (همان، ص ۱۱۲-۹۰) و جمشیدی (همان، ص ۱۳۱-۱۱۳)، بسی دقیقتر از کار مشترک او با کنتیتو در گیان بود (همان، ص ۸۸-۱). پس از آن هم گیرشمن در مواجهه با این سازه روشی را برگزید که کمی نامأنوس می‌نمود، و آن ایجاد نقبی در دل آن بود تا آنچه را که در بطن این پُشته خشتی هست بشناسد؛ هر چند که بعدها همین روش البته در جایی دیگر -زیگورات چغازنبیل- به خوبی جواب داد، ولیک این نقب در سیلک گویا برای گیرشمن واقعاً فایده چندانی در پی نداشت؛ و این خود دلیل روشنی دارد، چغازنبیل زیگوراتی است تقریباً -و شاید حتی تحقیقاً- تک‌دوره‌ای. سازه‌ای است که تماماً در یک دوره ساخته شده. البته نخست شامل حیاط بزرگی می‌بوده و پس آنگاه حیاط مرکزی و فراخ را پر کردند و مکعبهای تودرتوی زیگورات را عمودی در آن برپانمودند. به هر روی تمام چنین کُنش و واکنشی در طول زمانی کوتاه در دوران عیلام میانه و طی پادشاهی اونتاش‌گل (حدود ۱۳۴۰ تا ۱۳۰۰ ق.م) انجام گرفت؛ بنابراین مغز و هسته درونی زیگورات چغازنبیل بافتی همگن و همگون داشت و حفاران گیرشمن موفق شدند با ایجاد نقبی در دل آن، لایه لایه جسم خشتی زیگورات را بشکافند و به درون آن رخنه کنند و بافت داخلی آن را بشناسند.

در سیلک، اما، احتمالاً وضع به گونه‌ای دیگر بوده و هست؛ گمان می‌برم که بر خلاف چغازنبیل، «سازه بزرگ» سیلک، تخته‌گاهی تک دوره‌ای نباشد. تأملی دوباره در نقشه بس دقیق هاردی (کتاب کاوشهای سیلک، جلد دوم، لوحه‌های سی و چهارم و سی و پنجم) از این سازه نشان می‌دهد که چنین ساختار مضرس و نامنظمی قاعداً طی یک برنامه‌ریزی

این فاصله سعی کرد که بسیاری اشتباهات خود را با دقت بیشتر در یک فصل کاوش رفع نماید (وی پس از آن به بیشاپور مراجعت کرد و تا سال ۱۹۴۱ در آنجا به کاوش مشغول شد).

حال در آغاز دهه ۱۳۸۰ نزدیک به ۶۵ سال پس از آنکه گیرشمن بعد از سه فصل کاوش (در سالهای ۱۹۳۳، ۱۹۳۴، ۱۹۳۷) تپه‌های سیلک کاشان را برای همیشه ترک کرد، بار دیگر پژوهشهای باستان‌شناختی در آنجا آغاز شده؛ این سالها زمان کوتاهی نیست، که خود عمری است، تقریباً برابر با دو سوم از تاریخچه باستان‌شناسی ایران و امروزه دیگر کاوش در تخته‌گاههایی خشتی همچون «سازه بزرگ» نخستین مورد بی‌سابقه در نوع خود نیست، اکنون ما دیگر حق نداریم که ندانیم با چنین ساختار معماری چه باید بکنیم؛ باستان‌شناسی ایران دست‌کم تجربه کار در تِرنِگ تپه و شکافتن دل صفه‌های خشتی آن را دارد (دهه ۱۹۷۴، ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷)، تجربه کار در تپه یحیی و واکاوی ساخت و ساز صفه‌های خشتی آن را پشت سر گذارده (آمبرگ-کارلوسکی و مگی ۱۹۹۹)، و بسیاری دیگر صفه‌های خشتی را بازشناخته است...

بی‌گمان برای شناخت چستی و چگونگی پُشته خشتی سیلک تدبیری دیگر باید اندیشید؛ اکنون پس از گذشت سه فصل از آغاز «طرح بازنگری سیلک» ناکارآمدی و نارسایی راهکارها و راهبردهای متولیان این طرح در مواجهه با این ساختار ناشناخته به گونه‌ای انکارناپذیر برملا شده؛ اینان عملاً هیچ تمهیدی برای شناخت آن در پیش نگرفته‌اند!

گویند که آن هنگام که برای نخستین بار گروه باستان‌شناسان پای بر روی تپه نوشی‌جان نهادند، لانه روباهی دیدند که در دل سازه‌های خشتی نقی زده و خاک درون آن را به بیرون ریخته بود، در آنجا سفالینه‌ها و دیگر مواد فرهنگی عصر آهن ۳ پژوهشگران را در کاوش محوطه ترغیب کرد؛ اگر استروناخ هم مانند سلف خویش گیرشمن برای بازشناسی نهفته‌های درون نوشی‌جان در دل تپه نقبی می‌زد یا لانه آن روباهک بخت برگشته را گسترده‌تر می‌کرد، آیا نه اینکه ماحصل کار سوراخی می‌شد از این سوی تپه تا سوی دیگر آن و حاکی از آنکه جسم تپه نوشی‌جان تماماً حجم خشتی یک‌پارچه‌ای است. می‌دانیم که بیشترین مجموعه بناهای نوشی‌جان، ساخت و سازهای دینی - و در مواردی هم غیر دینی - را هنگام ترک گفتن، پُر کرده و بدین‌سان سازه‌ها را عملاً به‌سان حجمهای توپُر خشتی در آورده بودند. اما استروناخ برای فهم باستان‌شناختی نوشی‌جان تپه رویکردی دیگرگون داشت، به یاد داشته باشید که او چند دهه پس از گیرشمن کار پژوهشی خویش را آغاز کرده بود و به دانش روز مسلح می‌بود، وی در رأس پُشته، کارگاههایی بازکرد و خاک و سنگ و خشت و آوار را لایه به لایه کاوید و پرده از اسرار یکی از نوادر باستان‌شناسی ایران برداشت: نیایشگاهی از دوره ماد.

چرا در مورد پُشته خشتی سیلک نباید چنین کنیم؟ چرا به جای سوراخ کردن دل آن و یا خراشیدن و تراشیدن پوسته‌اش نباید در رأس آن توده خشت کارگاههایی - حقیقتاً - باستان‌شناختی باز کنیم و جسم آن را بشکافیم و بکاویم؛ شاید که - و فقط: شاید که - در اینجا هم با سازه‌هایی تو در تو و پیچاپیچ رو در رو باشیم که بعضاً در اینجا و یا آنجا پُر شده و به شکل حجم یکپارچه‌ای رخ می‌نماید؛^{۱۷} بی‌پرده‌پوشی باید گفت راهی که هم‌اینک از برای شناخت آن در پیش گرفته‌ایم به ترکستان می‌رود.

چرا حال که بودجه سالانه «طرح بازنگری سیلک» به تنهایی چند برابر چندین و چند برنامه پژوهشی دیگر پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور است و خوشبختانه کمبودی از این حیث ندارد، با خرج هزینه‌های لازمه در به‌کارگیری پاره‌ای روشهای نوین در بازشناسی علمی سازه نمی‌کوشند؟ برای مثال چگونه است که با گذشت سه فصل از آغاز این برنامه پژوهشی هنوز در جهت اجرای روشهای

ساختمانی مشخص و معلوم بنا نشده؛ به دیگر سخن، اینکه پُشته خشتی سیلک، یک سازه منفرد نیست. این پُشته طی دورانی نه چندان کوتاه با افزودن و کاستنهای فراوان بر هسته‌ای اصلی پدید آمده و چنین شکل گرفته. شاید دقیقاً به همین دلیل است که ایجاد نقبی در دل آن، کمک چندانی به شناخت واقعی درون آن نکرده. بی‌گمان گیرشمن هرگز خود شخصاً به درون آن نقب نرفته و کار بعضاً پُر خطر حفاری در این دالان تنگ و باریک را به کارگران و سرکارگران خویش سپرده بوده. بدین‌سان منبع آگاهی او در مقام یک باستان‌شناس نخست مشاهده سنگ و خاک و سفال بیرون آورده شده از درون نقب و سپس تکیه بر گفته حفارانش بوده. ناگفته پیداست که احتمالاً هیچ‌یک از مجریان «طرح بازنگری سیلک» هم هرگز به درون نقب گیرشمن در دل سازه پای نهاده‌اند تا به‌عینه از کم و کیف مغز این پُشته خشتی اطلاع حاصل کنند، بنابراین یگانه منبع آگاهی اینان هم در باب ساختار درونی زیگورات، نوشته شصت و اندی سال پیش بوده!

در تعریف بخش فنی و عملی کار باستان‌شناسی، آموخته‌ایم که در کارگاههای کاوش، لایه لایه و به گونه برداشت افقی، خاک را می‌کاویم و می‌کنیم تا به گونه عمودی به عمقهای پایین‌تر دست یابیم؛ این حفاری باستان‌شناختی است و دقیقاً همان کاری است که نه گیرشمن در مواجهه با «سازه بزرگ» بدان دست زده و نه اکنون پس از گذشت بیش از شصت سال سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک»!

اگر گیرشمن سالها پیش از این، بدون داشتن هیچ راهکار بایسته، برای شناخت «سازه بزرگ» به اشتباه فقط در درون آن نقبی زد، هم‌اینک در زمانه ما نیز بی‌هیچ راهبرد شایسته، برای شناخت آن سازه به اشتباه فقط به تراشیدن و خراشیدن پوسته آن بسنده کرده‌اند؛ در تشبیه می‌توان گفت که گیرشمن این سازه را همچون سیبی در دست گرفته و با درفش تیز سوراخی در دل آن ایجاد نموده و اخیراً آن سیب سوراخ شده را دورتادور پوست کنده‌اند. بی‌تردید روش گیرشمن برای بازشناسی هویت پُشته خشتی سیلک غلط بوده، ولیک رهیافت باستان‌شناسانه اخیر بدین پُشته آشکارا غلط اندر غلط است.

اگر گیرشمن از سر بی‌تجربگی، خامی و لابد به گناه جوانی - چرا که او در سالهای ۳۴-۱۹۳۳ سی و هفت هشت سال بیش نداشت - در برخورد با پُشته خشتی عظیم، جسیم و حجیم تپه جنوبی سیلک دست و پای خود را گم کرد و ندانست که باید چه کند و فقط به سوراخ کردن آن اکتفا کرد، سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» با کوله‌باری سنگین از تجربه کاوشهای پُرشمار و بی‌شمار میدانی و در دهه هفتم عمر خویش، چرا رویکرد باستان‌شناختی مناسبی برای شناسایی این سازه در پیش نگرفته؟ آیا به‌راستی ممکن است باستان‌شناس پُرتجربه، پُرسابقه، دانشمند، متعهد، امین و وظیفه‌شناسی چون ایشان، در نخستین فصل کار میدانی خود (به سال ۱۳۸۰) در محوطه‌ای بسیار بسیار مهم چون سیلک، ادعایی بزرگ چون یافتن کهن‌ترین زیگورات جهان را مطرح نماید و سپس هم در آن فصل و هم در دو فصل پس از آن (به سالهای ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲) از برای بازشناسی زیگورات خویش حتی یک کلنگ در روی آن بر زمین نزند؟

آن هنگام که گیرشمن در سیلک مشغول کار شد، باستان‌شناسی ایران حقیقتاً هنوز دانشی بس جوان به‌شمار می‌آمد؛ شاید به جرأت بتوان گفت کندوکاوهای گیرشمن پیرامون تخته‌گاه خشتی سیلک در تاریخچه باستان‌شناسی ما، نخستین از نوع خود بود؛ بنابراین باید گفت که از برای گزینش روشی نادرست در بازشناسی آن سازه، حرجی بر گیرشمن نیست! مگر او پیش از آن واقعاً چند فصل تجربه کار میدانی در کارنامه خود داشت؟ اما او آن اندازه تعهد علمی داشت که پس از ترک اجباری سیلک در پایان فصل دوم کاوشها به سال ۱۹۳۴، و به دلیل آغاز کاوشهای بیشاپور در سالهای ۳۶-۱۹۳۵، اندکی بعد از آن در سال ۱۹۳۷ به سیلک بازگشت و در

پُر مسلم اینکه آقای قاسم میمه‌ای^{۱۸} پیرمردی است بس شریف؛ عزیز ماست و یادگار آغاز دوران پژوهشهای باستان‌شناسی در ایران، ولیک واقعاً آیا او قادر است «اطلاعات زیادی درباره روش کار گیرشمن در اختیار علاقمندان به تاریخچه مطالعات باستان‌شناسی ایران قرار دهد»؟ این نازنین در ۱۰۵ سالگی مسلماً فقط می‌تواند برای نوه‌ها، نتیجه‌ها، نبیره‌ها و ندیده‌هایش — و البته سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» — حکایت‌های شنیدنی و پندآموز از آشپزی خود در جوانی برای پروفیسور فرنگی روایت کند؛ اما حقیقتاً بعید است که در این سن و سال او حرفی و نقلی دندان‌گیر برای اذهان جویای آگاهی درباب روش کاوش گیرشمن داشته باشد؛ حداکثر او می‌تواند هنوز در یاد داشته باشد که آن موسیقی روس فرانسوی‌شده کماکان «بیفاستروگانف» را بیشتر دوست داشته یا «شاتوبریان» را. راه دور چرا رویم، هم‌امروز نیز آیا مثلاً از حسن آقا آشپز گروه ما در بیستون کرمانشاه (تأسیسات ۱۳۸۱) و یا محمد آقا آشپز گروهان در گیان نهاوند (تأسیسات ۱۳۸۲)، درباره روش پژوهش و کاوش مهرداد ملکزاده واقعاً چه می‌توان شنید؟

و این نمونه‌ای است بس روشن از میزان سهل‌انگاری و آسان‌گیری سرپرست و مجری محترم «طرح بازنگری سیلک» در مواجهه با منابع اطلاعاتی کار پژوهشی خویش! کسی چه می‌داند که ایشان شخصاً خود چه‌ها که در مورد روش کار گیرشمن در سیلک از آقای قاسم میمه‌ای نشنیده و نیاموخته است؟

یکی دیگر از معتمدان محلی «طرح بازنگری سیلک»، آقای عباس اعتمادفینی است که صفحاتی از کتاب به معرفی داستان‌گونه سرگذشت وی و پدرش، استاد احمد^{۱۹}، اختصاص داده شده (زیگورات سیلک، ص ۱۶-۱۵):

یکی از کسانی که حضورش در هیئت بسیار مغتنم بود آقای عباس اعتمادفینی است. شرح پیوند این شخص با باستان‌شناسی ایران حکایتی است شیرین و دلچسب. شادروان گیرشمن در سال ۱۳۱۲ خورشیدی برای نخستین بار کاوش در سیلک را آغاز کرد. در آن زمان شخصی به نام آقای حسین خیرخواه، دایی مادر آقای عباس اعتماد، سرکارگر کارگاه‌های گیرشمن بود. استاد احمد اعتمادفینی که بنای استادکاری بود، پدر آقای عباس اعتماد، یکی از کارگرانی بود که به عنوان کارگری ساده در حفاری سیلک شرکت داشت. روزی استاد احمد از سرکارگر سؤال می‌کند «این فرنگی در اینجا دنبال چه چیزی می‌گردد؟» آقای خیرخواه جوابی می‌دهد که استاد احمد قانع نمی‌شود و بحث آن دو طولانی می‌شود. مرحوم گیرشمن که شاهد ماجرا بود استاد احمد را به حضور می‌خواهد و از او ماجرا را می‌پرسد. استاد احمد از گیرشمن سؤال می‌کند شما در اینجا به دنبال چه چیزی هستید؟ گیرشمن جواب می‌دهد من به دنبال دیواری خشتی هستم. استاد احمد پاسخ می‌دهد فعلاً که کارگران مشغول حفاری دیوار هستند. گیرشمن از او می‌پرسد آیا می‌توانی بر دیوار را پیدا کنی؟ استاد احمد جواب مثبت می‌دهد و موفق به مشخص کردن بر دیواری خشتی در یکی از جبهه‌های "سازه عظیم" (همان زیگورات) می‌شود. در این موقع گیرشمن آقای خیرخواه را از سرکارگری معزول و مرحوم استاد احمد اعتمادفینی را به عنوان سرکارگر جدید حفاریات سیلک منسوب می‌کند که تا پایان عمر در این سمت باقی می‌ماند و همیشه همراه گیرشمن به حفاریات مختلف می‌رفت. در یکی از سفرها و هنگام کاوش در ایوان کرخه، که در سال ۱۳۲۸ انجام گرفت، آقای عباس فینی که پسری حدود دوازده ساله بود همراه پدر به آنجا می‌رود و

زمین‌فیزیک اکتشافی و مغناطیس‌سنجی در سیلک اقدامی صورت نگرفته، چرا که گفته‌اند چنین روش‌هایی در بافت‌های تک‌دوره‌ای به‌خوبی جواب خواهد داد، و حال که گمان مجریان «طرح بازنگری سیلک» آن است که پُشته خشتی تپه جنوبی، زیگوراتی است — قاعدتاً — تک‌دوره‌ای؛ این روش نشان خواهد داد که بافت درونی آن چیست و چگونه است و یا اساساً آیا واقعاً سازه‌ای تک‌دوره‌ای است یا نه؟

در اینجا باید اضافه کرد که تردید و تشکیک در تاریخ‌گذاری گیرشمن برای «سازه بزرگ» به خودی خود چندان تازگی هم ندارد. پیش از این گفتیم که فضل تقدم در این باب از آن کایلر یانگ است، آنجا که در پایان‌نامه دکترای خویش (یانگ ۱۹۶۳، ص ۷۶-۷۲) و نیز در مقاله‌ای پس از آن (یانگ ۱۹۶۵، ص ۲۵، حاشیه ۷۹)، در این باب پرسشهایی را طرح کرده بود؛ او البته پُشته خشتی تپه جنوبی سیلک را نه یک زیگورات پیش‌عیلامی بلکه سازه‌ای از دوران تاریخی متأخرتری می‌دانست، و مدعی بود که «... امروزه حول و حوش آن سازه پُر است از توده‌های سفال ساسانی (?) و اسلامی ...» و بدین ترتیب آن تختگاه را جدیدتر از عصر آهن می‌شمرد؛ وی ساخت و ساز صفة سیلک را با سازه‌های دوران ساسانی در دشت تهران و نزدیک ورامین می‌سنجید، بی آنکه از تپه میل که مسلماً محل نظر اوست نامی به میان آورد (!).

گویا وی در هنگام بازدید خویش از سیلک، توجه چندان به دلیل واقعی پراکنش سفالینه‌های عصر آهن پایانی بر روی تپه جنوبی و «سازه بزرگ» نکرده و حتی بر این باور بوده که سفال‌های گورستان الف و ب موجود در اطراف و بر روی این سازه در حقیقت ماحصل شسته‌شدن خشت‌های سازه و به بیرون ریختن تکه‌سفال‌ها از درون آنهاست؛ البته پُر روشن است که در آن سال‌ها (اوایل دهه ۱۹۶۰) هنوز نه خود او کاوش‌های گودین را آغاز کرده بود، نه اینکه کاوش‌های استروناخ در نوشی‌جان شروع شده بود و نه اینکه گاف در باباجان کلنگی بر زمین زده بود؛ بدین‌سان در آن روز هنوز آگاهی رضایت‌بخشی از گونه‌شناسی و شکل‌شناسی سفال عصر آهن ۳ و "دوره ماد" موجود نبود. جالب اینکه یانگ همچنین از انبوه سفال‌های مشخصه دوران آغاز نگارش که اخیراً ادعا شده هزاران عدد از آنها در اطراف زیگورات سیلک وجود دارد، حتی نامی هم به میان نیاورده است.

[۹]

"زیگورات سیلک" و منشأ تاریخ‌گذاری نوین آن

دانستیم که گیرشمن چرا و بر پایه کدام مستندات باستان‌شناختی و تاریخی برای «سازه بزرگ» سیلک، چنان تاریخ‌گذاری را پیشنهاد کرده بود؛ در اینجا سر آن داریم که پاره‌های ریشه‌های تاریخ‌گذاری نوین این سازه را بکاویم و بشناسیم؛ اما پیش از آن، تمهیدات و مقدماتی لازم می‌آید تا اندکی با راهبردها و راهکارهای پژوهشی مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» آشنا شویم. یکجا، در «تشکر و اعتذار» آغازین کتاب، درباب دوستان و نزدیکان و همکاران طرح، چنین نوشته شده است (بخوانید و عبرت بگیرید!):

یکی دیگر از کسانی که از هنگام نخستین فصل کاوش گیرشمن در سیلک به عنوان آشپز هیئت شاغل بود و خوشبختانه هنوز در قید حیات است آقای قاسم میمه‌ای نام دارد که گویا ۱۰۵ سال دارد. این شخص می‌تواند اطلاعات زیادی درباره روش کار گیرشمن در اختیار علاقمندان به تاریخچه مطالعات باستان‌شناسی ایران قرار دهد [؟].

(و به ذات اقدس باری تعالی سوگند که این نوشته را نویسنده این نقد جعل نکرده و شمایان می‌توانید آن را به‌عینه در سطور ۱۰ تا ۱۳ از ص ۱۶ کتاب زیگورات سیلک ببینید).

آن هنگام که پانزده سال پیش از این برای نخستین بار نگارنده افتخار و فرصت حضور در یک گروه باستان‌شناسی را یافت، اما، اینان در گروه‌های مختلف حضوری فعال و جدی داشتند. طی پانزده سالی که گذشت یکان یکان یا بازنشسته شدند، یا از کار افتادند و یا به سرای باقی رخت بر بستند. یادم آید که دیرزمانی پیش از این استاد سید محمود موسوی وعده‌ام داده بود که در باب اینان و نقش‌شان در باستان‌شناسی ما مقالتی خواهد نوشت به نام «خادمان بی‌نام و نشان باستان‌شناسی ایران»؛ ای‌کاش که آن عزیز چنین کند.

ولیک باید بی‌پرده گفت که حضور اینان در باستان‌شناسی ما سنتی فرهنگی‌مآبانه بود و هست؛ نسل متقدم باستان‌شناسان فرنگی که خود شخصاً بنابر دلایل عدیده عملاً نمی‌توانستند با گروه بعضاً پُرشمار کارگران هیئت ارتباط درستی برقرار کنند نیاز به وجود و حضور واسطه‌هایی می‌داشتند که هم نظم را در کارگاه‌های حفاری اعاده کنند و هم نقش دیلماج را ایفا نمایند؛ اینجاست که سنت حضور سرکارگر بومی و محلی در هیئتهای باستان‌شناسی فرنگی پدید آمد و در هیئتهای باستان‌شناسی ایرانی هم به بهانه‌های دیگر، تداوم یافت. نگارنده خود در هیئتهای باستان‌شناسی متعدد و مختلف بسیاری از این عزیزان را ملاقات نموده و با جمعی از آنان کار کرده: در کوه خواجه (۱۳۷۰) با شادروان علی زارع، در حریره کیش (۱۳۷۱) با آقای علی شیر خالیدیان، در هگمتان (۱۳۷۳) با آقایان علی زارع، علی شیر خالیدیان و محسن عالیخانی، در سرخ‌دم لکی (۱۳۷۷) با آقای علی زارع، در حریره کیش (همان سال) با آقای همت مصطفی‌پور، و در زیویه (۱۳۸۰) با آقای سیدمرتضی موسوی و ...

اما باید توجه داشت که حضور این عزیزان در گروه‌های باستان‌شناسی عملاً بسان تیغی دو دم است؛ ضمن اینکه اینان به دلیل سالها تجربه، تخصص و تبحر در بخش عملی کار حفاری، همچون چشمی بینا و دستی توانا در کاویدن دل خاک به یاری باستان‌شناس می‌آیند؛ گاه نیز به دلیل نداشتن دانش و بینش علمی در فهم واقعی آنچه در خاک زیر کلنگشان می‌گذرد، دچار مشکل می‌شوند و باستان‌شناسی را که تمامی کار حفاری را بدانها سپرده باشد، به کژراهه می‌کشاند؛ نگارنده شخصاً بارها خشت‌تراشی‌ها و دیوارسازی‌هایی را دیده که نه از روی گمراهی و تباهی و سوءنیت بلکه از سر خیرخواهی و دلسوزی و حسن‌نیت انجام شده. ولی نقش و تأثیر حضور آقای عباس اعتمادفینی در «طرح بازنگری سیلک»، گویا، از حد خشت‌تراشی یا دیوارسازی ساده بسی فراتر رفته باشد؛ همان‌گونه که دیدیم احتمالاً مدع حقیقی و اولی پنداره زیگورات شدن «سازه بزرگ» هم‌این گرامی مرد است.^{۲۰}

و ما – البته فقط از روی ناچاری – باور می‌کنیم که چنین تأثیرپذیری، اصلاً و ابداً از کسی که آقای قاسم میمه‌ای، آشپزی صد و پنج ساله، را برای شناخت روش کار گیرشمن مرجع و منبع موثق می‌شمرد، بعید نیست؛ باید پرسید نکند که از همان نجواهای دوفره با دیگری، در باب زیگورات با آقای عباس اعتمادفینی هم نجوایی در میان بوده؟^{۲۱}

استاد دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی – حقاً – دانشی مرد بزرگی است؛ کسانی که خدای ناکرده در این باب از سر عناد و لجاج شک می‌ورزند، بهتر است که به سطور آغازین مقدمه‌ای که این بزرگ‌مرد همچون معرفی مختصر خویش – و آکنده از فروتنیهایی مألوف خود – بر کتاب نقره کاران سیلک (ص ۱۵) نوشته رجوع کنند و بعینه در یابند که با کدامین آیتی طرف شده‌اند. در آن مقدمه استاد سوابق آموزشی خویش را نقل کرده و هم شمه‌ای از سوابق کاوشهای میدانی بسی پُر شمار خود را؛ در اینجا، اما، صد حیف که ایشان از سوابق پژوهشی و رشته تخصصی و هم انتشارات علمی خود چیزی ننوشتند تا خوانندگان دریابند که ایشان در کدام بخش از دانش باستان‌شناسی ایران صاحب نظر، صاحب رأی و صاحب اجتهاد است؛ این

در خانه گیرشمن مشغول کار می‌شود. پس از فوت پدر، آقای عباس اعتمادفینی سرکارگر هیئت‌های حفاری گیرشمن و جانشینان او می‌شود و تا ۱۳۵۷ در این سمت در هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران انجام وظیفه می‌کند. آقای عباس اعتمادفینی از آغاز تا پایان خاکبرداری در زیگورات چغازنبیل به مدت ۱۳ سال به عنوان سرکارگر، سرپرست مرمت و حفاظت حضور داشته و انجام وظیفه کرده است. پروفیسور ژان پرو، رئیس هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران ... مسئولیت مرمت و حفاظت آپادانای شوش را نیز به آقای عباس اعتمادفینی واگذار کرده بود. هیئت "طرح بازنگری سیلک" با پرس و جوی‌های پیگیر موفق شد تا آدرس آقای عباس اعتمادفینی را به دست آورده با تماس با ایشان سرپرستی کارگران را در هیئت به ایشان پیشنهاد کند که ایشان نیز خوشبختانه پذیرفتند و از همان روز ۱۴ دی ماه مشغول انجام وظیفه شدند. در پایان نخستین فصل پژوهش "طرح بازنگری سیلک" حفاظت اضطراری اولیه کارگاه‌ها نیز به ایشان محول گردید. از ایشان به خاطر همکاری با هیئت و ارائه تجربیاتی که در امر حفاظت و مرمت اضطراری داشتند بسیار بسیار سپاسگزارم و امیدوارم این همکاری همچنان ادامه داشته باشد.

این – تقریباً – همه آن چیزی است که در کتاب درباره او آمده، اما چیزهایی نیز در این میان به قلم نیامده که هم‌اینک در اینجا می‌خوانید؛ آقای عباس اعتمادفینی از همکاران غیر رسمی تشکیلات باستان‌شناسی به شمار می‌آید؛ او آن هنگام که از آغاز کاوشهایی باستان‌شناختی، در موطن خود، کاشان، هر چند در اریسمان آگاه شد، از خود بیخود شد، و سراسیمه، مشتاقانه و عاشقانه خویش را به آنجا رسانید و پس از سالها دوری از باستان‌شناسی و باستان‌شناسان چند صباحی را با آنان گذارید؛ هم‌ایشان از سر ذوق، علاقه و عشق به آثار ملی، و بناهای تاریخی و فرهنگی کاشان، همکاریهای بسیاری با اداره میراث فرهنگی این شهرستان داشته و دارد؛ و از جمله اینکه از نوروز سال ۱۳۷۹ او در مقام راهنما – یعنی حتی پیش از شروع نخستین فصل کار میدانی «طرح بازنگری سیلک» – گردشگران و بازدیدکنندگان نوروزی و تعطیلات تابستانی را در بازدید از برخی آثار تاریخی کاشان، و هم تپه‌های سیلک همراهی و توضیحات بس روشن، آموزنده و جالبی ارائه می‌کرده.

توضیحات آقای عباس اعتمادفینی در سیلک از سلک همان داستانهای بوده که برایتان نقل کردیم؛ اینکه او و پدرش مناسبتها با گیرشمن داشته‌اند و زیگورات چغازنبیل را برای آن پروفیسور فرانسوی حفاری کرده‌اند و بنابراین ویژگیهای ساخت و ساز زیگوراتها را بسی خوب می‌شناسند؛ همچنین این نکته که آن سازه بزرگی را که در سیلک می‌بینید، زیگوراتی است و این مهم را هم‌ایشان به دلیل سالها کار با گیرشمن دریافته!

شاید که آقای عباس اعتمادفینی آن هنگام که در اوان جوانی در چغازنبیل شاهد کاوش زیگورات و ایجاد نقبی در دل آن بوده به این اندیشه افتاده باشد که لابد باستان‌شناسان فقط با زیگوراتها چنین می‌کنند و چون از پدر شنیده و هم خویش دیده بود که گیرشمن در سیلک هم چنین نقبی زده، پس به این نتیجه رسیده که «سازه بزرگ» سیلک لابد خود یک زیگورات است؛ و به گمان ما حذف این بخشهای خاص از سرگذشت خاندان اعتمادفینی، ممیزی فراهم آورنده کتاب است که هنگام روایت بر اصل داستان اعمال شده!

عباس اعتمادفینی از خیل آن رادمردانی در باستان‌شناسی ماست که رفته‌رفته نسلشان رو به خاموشی و فراموشی می‌رود؛ سرکارگران فنی؛

شاید وظیفه‌ای است که برگردن ما نهاده شده باشد؛ بی تعارف باید گفت که دکتر ملک‌شهمیرزادی، متخصص بی‌بدیل و کم‌نظیر باستان‌شناسی پیش از تاریخ مرکز فلات ایران از آغاز تا دوره شهرنشینی است. بیشترین مقالات و رسالات و کتب پژوهشی او هم معطوف و مربوط به همین ناحیه و همین دوره است؛ در معرفی استاد هرچه گوییم و مراتب فضل و کمالات آن دانشمند را هرچه شماریم باز هم کم است و باز هم حق مطلب را ادا نتوانیم کرد و این خود حقیقتی روشن است...

اما ایشان -بی‌شک- از باستان‌شناسی دوران تاریخی و تاریخ دوران باستان ایران چیز زیادی نمی‌دانند؛ نباید هم که بدانند؛ مگر یک نفر در چند رشته گونه‌گون از شعبات و فروع باستان‌شناسی، توأمان می‌تواند صاحب نظر و رأی باشد؟ دقیقاً در همینجاست که مسلماً برای شناخت بوده‌های باستان‌شناختی (archaeological facts) از آغاز دوران تاریخی، یعنی داده‌های فرهنگ سیلک ۵ (گورستان الف) و ۶ (گورستان ب) و «سازه بزرگ»، از عصر آهن، و تعبیر، تفسیر، تحلیل و تأویل آنها، می‌بایست دست طلب سوی متخصصان این دوره دراز کرد و از آنان یاری جست.

ریشه واقعی تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» سیلک به دوران آغاز نگارش (پیش‌عیلامی) و زیگورات پنداشتن آن، همانا به عدم شناخت درست هم از دوران آغاز نگارش و هم عصر آهن بازمی‌گردد. باید پرسید که زیگورات واقعاً چیست؟ آیا زیگورات فقط یک سازه خشت و گلی جسیم و حجیم است یا خود یک پدیدار فرهنگی خاص به‌شمار می‌آید؟ به‌راستی زیگورات چگونه پدیدار فرهنگی است؟ دلایل پدید آمدن این چنین سازه‌های یادمانی در جنوب میانرودان و جنوب غربی ایران کدام است؟ و آنگاه پرسید که آیا مرکز فلات ایران در آن دوره‌ای که زیگورات سیلک را مربوط بدان می‌شمردند، مقتضیات پدید آمدن زیگورات را خود جمع آورده بود؟ مناسبات پیچیده فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی که سازه‌های زیگورات‌گون نماد رسیدن جوامع باستانی بدان حد است، در سیلک هزاره چهارم قم مهیا شده بود؟

برپاشدن سازه‌هایی همچون زیگورات، در جنوب میانرودان و پس از آن در خوزستان، مسلماً نیازمند فراهم آمدن ملزوماتی و موجباتی خاصی است، مانند غنای اقتصادی، قوام فرهنگی، نظم اجتماعی، رونق بازرگانی، ثبات سیاسی، اقتدار نظامی و غیره. این چنین موجبات و مقتضیات در جنوب میانرودان و دشت شوشان آرام آرام از پایان هزاره پنجم و آغاز هزاره چهارم قم فراهم آمد و رفته رفته شهرها و ابرشهرهایی چون اور و اوروک و ... پدیدار شدند و زیگوراتها -همچون نماد فرهنگ شهرنشینی میانرودانی و شوشانی- پدید آمدند، اما در مرکز فلات ایران چگونه؟

فرهنگ شهرنشینی را، تاریخ‌دانان و باستان‌شناسان به گونه‌های بسیار متفاوتی تعریف کرده‌اند و برای آن شاخصه‌های چندی را برشمرده‌اند، هر چند که جملگی کاملاً با یکدیگر توافق ندارند ولی فرهنگ شهرنشینی دست‌کم چند مشخصه عام شمول دارد، مانند: حرفه‌ای و تخصصی‌شدن فنون و صنایع، پیدایی حکومت و نگارش، وجود اقتصاد بالنده و بازرگانی شکوفا، برپایی بناهای یادمانی، حکومتی و دینی (مجیدزاده ۱۳۶۸ الف)؛ آیا این مقدرات و مقتضیات در سیلک ۴ (همدوره با زیگورات) در مرکز فلات ایران جمع آمده بود؟

پیدایی فرهنگ شهرنشینی خودمولود تطور و تحول دیرپای محلی و آمادگی اوضاع و احوال زیستی و بوم‌شناختی هر ناحیه است. تمامی فرهنگ‌های بزرگ شهرنشینی شرق نزدیک باستان، یعنی میانرودان سومری-اکدی، شوشان پیش‌عیلامی، مصر، و هند در دشتهای حاصل‌خیز و بر کنار منابع آبی بزرگ یعنی رودخانه‌هایی چون دجله و فرات، کرخه و کارون، نیل، و سند و پنجاب شکل گرفتند و نه در دل سرزمینهای ناهموار کوهستانی یا نواحی خشک نیمه بیابانی مانند کاشان.

تکامل فرهنگ‌های بزرگ شهرنشینی در مناطقی مانند میانرودان، شوشان، مصر و پس از آن در هند موهنجودارو و هاراپا، موجب انباشت سرمایه می‌شد و شرایطی را مهیا می‌ساخت که در سایه آن فرهنگ‌های کوچکتر نواحی حاشیه‌ای، که اتفاقاً منابع طبیعی و معدنی فراوانی برای عرضه در اختیار داشتند، می‌توانستند با ارائه این مواد خام و از طریق مبادله پایاپای با محصولات کشاورزی شهرنشینان، نیازهای خویش و هم‌آنان را برآورده سازند و بدین‌قرار در میانه هزاره سوم قم وضعیت اجتماعی و اقتصادی به‌سامانی را فراهم آورند. دقیقاً به همین علت است که در هزاره سوم قم در فلات ایران پایگاه‌های بازرگانی یا کارگاه‌های هنری همچون شهر سوخته، یحیی، شهداد، آ نشان، گودین، و سیلک به‌وجود می‌آید، که علت وجودی آنها برون‌منطقه‌ای و برخاسته از مناسباتشان با مراکز بزرگ شهرنشینی در نواحی مجاور (میانرودان و شوشان) است و نه برآمده از نیازهای درون‌منطقه‌ای. مطالعه تحول و تطور فرهنگ بومی مناطقی چون مرکز فلات ایران، کوهسارهای زاگرس، دشتهای فارس و کرمان و سیستان و بلوچستان نشان‌دهنده آن است که این مناطق تا پیش از شکوفایی فرهنگ پیش‌عیلامی سرزمینهای حاشیه‌ای محسوب می‌شدند و در مقام سنجش با جنوب میانرودان و دشت شوشان از درجه نازلتر پیشرفت فرهنگی، هنری و اجتماعی برخوردار بودند.

باستان‌شناسی موفق شده که در سرزمینهایی مانند میانرودان، دشت شوشان، مصر و هند، بیش از دوهزار سال روند تکامل فرهنگی، و شکل‌گیری نهادهای شهرنشینی تا پیدایش حکومتها و شهرها را بازسازی نماید، روندی که در نهایت به ایجاد شهرهای دوران آغاز نگارش منتج شد؛ آیا چنین پیشینه روند تحولات فرهنگی و تمدنی در سیلک کاشان قابل پی‌گیری است؟

آری، گیریم که «سازه بزرگ» سیلک یک زیگورات است، زیگوراتی پیش‌عیلامی؛ چرا این زیگورات پیش‌عیلامی که خود لابد یعنی نمادی از پراکنش بخشی از فرهنگ مادی و معنوی عیلامی و پیش‌عیلامی، در دل فلات ایران تک و تنها افتاده؟ دیگر نمونه‌های گسترش و پراکنش این فرهنگ از جنوب و جنوب غرب ایران تا خطه کاشان در کجا پنهان شده؟ آیا زیگورات سیلک خود یک جزیره دور افتاده فرهنگ عیلامی و پیش‌عیلامی در مرکز فلات ایران بوده؟ و چرا؟ چگونه می‌شود چنین بعد مسافت میان سیلک و مرکز فرهنگ عیلامی و پیش‌عیلامی را در جنوب ایران تبیین کرد؟ آیا نباید تا به امروز مجموعه‌ای از محوطه‌های پیش‌عیلامی را منزل به منزل در فاصله میان زیگورات سیلک تا دیگر مراکز فرهنگی پیش‌عیلامی شناخته باشیم؟

این درست است که در سیلک گل‌نشته‌های پیش‌عیلامی هم یافت شده است (گیرشمن ۱۹۳۴)؛ اما نیشه‌هایی از این دست همچنین در شهر سوخته سیستان (آمبرگ-کارلوسکی و توزی ۱۹۷۳)، تپه یحیی کرمان (آمبرگ-کارلوسکی ۱۹۷۱ الف)، شهداد کرمان (هیتس ۱۹۷۱)، تلّ ملیان فارس (استولپر ۱۹۸۵)، تلّ قضیر خوزستان (ویتکامب ۱۹۷۱)، و گل‌نشته‌های پیش‌سومری در گودین تپه کنگاور (یانگ ۱۹۷۴) هم یافت شده، نکند که در آنجاها هم زیگوراتهایی برپا بوده؟

پیش از این وجود گل‌نشته‌های پیش‌سومری را در گودین نشانه‌ای از حضور بازرگانان شوشی در شاهراه خراسان بزرگ دانسته‌اند (وایز و یانگ ۱۹۷۵)، وجود گل‌نشته‌های پیش‌عیلامی در شاهراه بازرگانی جنوب ایران هم نشانه‌ای از مبادلات تجاری و اقتصادی میان شرق و غرب فلات است، همچنان که به احتمال قریب به یقین در تپه یحیی دقیقاً به همین گونه بوده (آمبرگ-کارلوسکی ۱۹۷۱ ب)؛ احتمالاً وجود چنین گل‌نشته‌هایی در سیلک را هم باید به حضور جمعی از بازرگانان نسبت داد (بسنجید با نتیجه‌گیری آمیه ۱۹۸۵).

جنوبی فلات ایران بوده‌اند و نه نیمه شمالی آن. کاشان به هیچ روی بخشی از قلمرو فرهنگ مادی و معنوی پیش‌عیلامی و یا عیلامی به‌شمار نمی‌آمده، اینجا بخشی از ماد آینده است؛ بدین‌سان حضور گروهی بازرگان پیش‌عیلامی یا عیلامی در تاریخ‌تطور فرهنگ بومی سیلک (سیلک ۴) را فقط و فقط می‌بایست به مانند میان‌پرده‌ای زودگذر تلقی کرد؛ بر این باوریم که آن گروه — به احتمال قریب به یقین — کم‌شمار بازرگانان اگر می‌خواستند هم نمی‌توانستند برای خویش و برای برآوردن نیازهای مذهبی خویش، زیگوراتی بنا کنند؛ پُر واضح است که مقدرات و ملزومات و مقتضیات چنان کاری بزرگ هرگز در اختیارشان نبوده. کمالینکه دوستان و همکارانشان هم نه در گودین زیگوراتی بنا کردند و نه در شهر سوخته، یحیی، شهاداد و یا تل قزیر، و نه حتی در خود ملیان (انسان عیلامی).

[۱۰]

"زیگورات سیلک"، جغرافیای تاریخی ماد شرقی و باستان‌شناسی دوره ماد

در واپسین سطور مقاله اول (ص ۵۴، تگ ۲۷) درباره گوشه‌ای از مباحث جغرافیای تاریخی سیلک چنین نوشته شده است:

در سمیناری که برای ارایه گزارش اجمالی فعالیت پژوهشی نخستین فصل "طرح بازنگری سیلک" در روز یک شنبه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱ در موزه ملی ایران (موزه ایران باستان) برگزار شده بود آقای سیف‌الله کامبخش، از باستان‌شناسان برجسته، پرکار، مطلع، خوش فکر و خوش قلم ایران، اظهار داشتند که در سال ۱۳۵۴ دکتر رابرت دایسون و دکتر کایلر یانگ پس از بازدید از سیلک به ایشان گفته بودند که در منابع آشوری در متنی که به بازدید یکی از پادشاهان آشور از سیلک اشاره می‌کند نام سیلک به صورت "شیلکا" و یا "سیلکا" [کذافی‌الاصل] آمده است. امید است کسانی که با متون آشوری آشنایی دارند صحت و سقم این اظهار نظر را به صورت مقاله‌ای برای چاپ در گزارش بعدی در اختیار "طرح بازنگری سیلک" قرار دهند.

آری سخنان استاد عزیز آقای سیف‌الله کامبخش فرد را در این باب، جملگی کسانی که در جلسه حضور داشتند شنیدند و علاوه بر آن شنیدیم که ایشان در تأیید زیگورات بودن «سازه بزرگ» علاوه کردند که: «حتماً آشوریان از وجود این زیگورات با خبر بودند و چون آنان به شوش هم لشکر کشیده و زیگورات شوش را ویران کرده بودند، به سیلک هم لشکر کشیدند تا این زیگورات را هم ویران سازند»؟!؛ اما خلط مباحث تاریخی هم اندازه‌ای دارد: زیگورات پیش‌عیلامی سیلک، لابد موزخ به حدود سده‌های پایانی هزاره چهارم ق م، کجا و لشکرکشیهای آشوریان به عیلام و مادستان در سده‌های آغازی هزاره یکم ق م، کجا؟ در این میان که نزدیک به دو هزار و پانصد سال فاصله است!

اما راستش را بخواهید اصلاً و ابداً نیازی به این نبوده و نیست که چنین اطلاعی به گونه دست دوم و به واسطه این و آن به دست آید، چون که نخستین کاوشگر سیلک، گیرشمن، در معروفترین کتابش، ایران از آغاز تا اسلام، خود بدین مهم صریحاً اشاره کرده؛ او می‌نویسد (گیرشمن ۱۹۵۱، اصل فرانسه ص ۷۸؛ متن انگلیسی ص ۹۴؛ ترجمه فارسی ص ۹۳):

... پادشاه آشور [تیگلت پیلسر سوم]، عساکر خود را به کوه بیکنی یا دماوند و کناره‌های کویر نمک رسانید. در میان نامه‌های شهرها و قلعه‌های تصرف شده، ذکر شیرکی یا شیلکی به میان آمده، که ممکن است همان سیلک باشد.

و حتی — احتمالاً — باید چنین پنداشت که منبع آگاهگر دایسن و یانگ هم در این باب فقط همانا اشارت گیرشمن به این موضوع بوده ...^{۲۲}

گروهی بازرگان که — مانند بازرگانان شوشی گودین — بسی دور از خان و مان خویش در دل فلات ایران در پایگاههایی مستقر شده، مبادلات تجاری و اقتصادی را مدیریت و بر حسن انجام امور نظارت می‌کردند (بنگرید به: آلدن ۱۹۸۲ و نیز روایت فارسی مباحث وی در: ولی‌پور ۱۳۸۰). گل‌نشته‌هایی که در اینجا یافته‌ایم نیز اوراد و مزامیر مذهبی و مربوط به زیگورات تخیلی آنان نیست که یقیناً مانند دیگر متون پیش‌سومری و پیش‌عیلامی، اینها هم اسناد تجاری، واداری و مالی است.

تحلیل مانده‌های فرهنگی در گودین (دوره ۵)، سیلک (دوره ۲-۴) و یحیی (دوره ۴ ج) نشان‌دهنده الگوهای فرهنگی به غایت همسانی است؛ لایه استقرار فرهنگی بیگانه در این محوطه‌ها به مکانی واحد در بالای تپه اصلی منحصر می‌شود. در سیلک و نیز در یحیی این ساخت و سازها گویا از مابقی بافت استقرار کاملاً مجزا بوده. در گودین و در یحیی، سفالینه‌های نوع بیگانه فقط بخش ناچیزی از مجموع کل تکه‌سفالها را دربرمی‌گیرد و سفال سبک محلی کماکان فراوانی خود را حفظ کرده. این الگو نشان می‌دهد که گروههای کوچکی از بیگانگان به چنین سرزمینهای کوهستانی در شمال و شرق قلمرو بومی خویش وارد شده‌اند. پُر مسلم است که در گودین حوالی ۳۲۰۰ ق م و سیلک و یحیی حدوداً یکی دو سده پس از آن روابط به وجود آمده، موجب وام‌گیری مطلق از فرهنگ بیگانه در نقاط اشغال شده و حواشی آنها نشد (بنگرید به: آلدن ۱۹۸۲، ص ۶۲۱). این واقعیت حاکی از آن است که این دو گروه (بیگانگان و بومیان) از لحاظ قومی، فرهنگی و قاعدتاً زبانی، از یکدیگر جدا بودند و ساکنان محلی چیرگی بی چون و چرای فرهنگ بیگانه را نپذیرفته بودند. کوچکی فضای استقرار بیگانگان با این پنداره که اینها نظارتی سیاسی یا نظامی بر محلهایی چون گودین، سیلک یا یحیی داشته‌اند، منافات دارد. شاید که بومیان مستقر شدن بازرگانان بیگانه را به جهت منافع اقتصادی و اجتماعی که نصیبشان می‌کرد پذیرا شده بودند.

همان گونه که پیشتر گفتیم، حضور بیگانگان در گودین ۵ را به وجود یک پایگاه بازرگانی شوشی یا پیش‌سومری تعبیر می‌کنند؛ اینان گودین را جهت سهولت مدیریت بازرگانی در شاهراه خراسان بزرگ برگزیده بودند، ولی بر اثر تهاجم مردمانی با فرهنگ یانیق، گسستی در بازرگانی این شاهراه پیش آمد، بدین‌سان بازرگانان شوشی جهت تداوم مبادلات تجاری با سرزمینهای شرقی، به سیلک روی آوردند (مجیدزاده ۱۳۶۸ الف، ص ۱۲۵-۱۲۳)، و سرانجام پس از چندی با مایوس شدن از این مسیر، برای برقراری روابط تجاری مجدد روی به شاهراه جنوب فلات کردند و مبادلات خود را به واسطه تل قزیر، تل ملیان و تپه یحیی انجام دادند (وایز و یانگ ۱۹۷۵، ص ۱۳). جایگیری ساختمانهای بیگانگان در بالاترین قسمت تپه در گودین، سیلک و یحیی، امکاناتی خاص را برای این بازرگانان فراهم آورده بود که در آن میان امن‌تر بودن و اشراف داشتن شایان یادآوری است؛ ولی این اصلاً بدین معنی نیست که این گروه خرد بازرگان بیگانه به نوعی بر بومیان محل تسلط و غلبه داشته‌اند، چون واقعاً بسی بعید است که چنین گروههای کوچکی قادر باشند مناطقی بزرگ را تحت قیومت و قیادت خویش در آورند، بنابراین حتی پُر دور نیست که گمان بریم این جماعات مختصر، هر آینه خود را در خطر معارضه و منازعه می‌دیدند (ولی‌پور ۱۳۸۰، ص ۳۲) و بدین ترتیب هرگز نمی‌توانستند نیروهای کار بومی و محلی — مسلماً بی‌انگیزه از لحاظ دینی و فرهنگی — را به‌سادگی برای برآوردن چنین زیگوراتی به بیگاری گیرند!

دانستن کمی جغرافیای تاریخی هم بد نیست؛ آنچنان که متنهای جغرافیایی گواهی می‌کنند سرزمینهای عیلامیان و فرهنگ پیش‌عیلامی یا عیلامی هرگز تا مرکز فلات ایران و ناحیه ماد سپسین کشیده نمی‌شده (بنگرید به: والا ۱۹۹۳). در حقیقت عیلامیان همیشه مالک‌الرقاب نیمه

این ناحیه، راگیان مِدیَا (Ραγιανή Μηδία) خوانده می‌شده (وایسباخ ۱۹۱۴)؛ اما باستان‌شناسی تا آن زمان و تاکنون موفق نشده، ردی و نشانی از ری روزگار مادها بیابد! (با این حال بنگرید به: کابلی [زیر چاپ]).

و البته فقط یک‌چند سالی است که می‌توانیم در پرتو کاوشهای باستان‌شناختی نسبتاً جدید در دژ مادی اُزبکی در ساوجیلاخ (مجیدزاده ۱۳۷۷، ۱۳۷۹، [۱۳۸۰]) و یا در گورستان صَرم در کهک (پوربخشنده و سرلک [زیر چاپ]) و با استعانت از یافته‌های فرهنگ مادی، نوشته‌های متون پُرشمار تاریخی و جغرافیای تاریخی را مبنی بر آنکه سرزمین مادان تا اقلیم ری و حتی نواحی شرقی تر ادامه می‌یافته، تأیید کنیم. بدین سان در زمانۀ ما، محاصل کاوشهای گیرشمن که کشف دژی -سازهای از دورۀ ماد در سیلک بودگویا، با وجود گذشت سالیان دراز، اکنون دیگر مشمول مرور زمان شده و یافتن رد پای مادها در ماد شرقی در نظر برخی کمی عجیب می‌نماید، تا بدان حد که در نفی و کتمان آن می‌کوشند!

اما -به واقع- پُر روشن است که از دیدگاه جغرافیایی، سیلک هم در ماد شرقی واقع شده؛ جغرافیون باستان جملگی، سرزمینی را که از شمال شامل سیلک و کاشان امروزی نیز می‌شده، بخشی از مادستان می‌شمردند، ایالت بزرگ پارائیتاکنی (Παρατακηνή) در شرق خاک ماد به مرکزیت اصفهان کنونی (مثلاً: جغرافیای استرلین، در کتابهای دوم، یازدهم، پانزدهم، شانزدهم؛ بطلمیوس، جغرافیا، کتاب ششم، فصل ۴، بند ۳؛ پلینیوس، کتاب ششم، فصل ۲۷، بند ۳۱ و بسیاری دیگر). آری اینجا از دیرینه‌ترین ایام بخشی از خاک مادستان بوده و ساکنان آن نیز از مادان بوده‌اند و این حدیثی پس متواتر است (ترایدیلر ۱۹۶۵)؛ هرودوتوس در بند ۱۰۱ از کتاب یکم تواریخ، یکی از شش قبیلهٔ مادی را پارائیتاکنیان (Παρατακηνοί) می‌خواند، علی‌الرسم این قبیلهٔ مادی را ساکنان همین ناحیهٔ اصفهان و کاشان می‌شمردند. اگر گواهی نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی را بپذیریم، خطۀ کاشان کنونی در نیمۀ نخست هزارۀ یکم ق م پاره‌ای از سرزمین مادان بود، اینان در مسیر کوچ خویش از مرزهای دورتر شرقی پای به ناحیهٔ سیلک نهاده و در اینجا سکنی گزیده بودند (گیرشمن بر این نکته تأکید خاص دارد: ۱۹۷۷، ص ۵۵-۵۴)؛ اینان در تپۀ جنوبی سیلک بر روی آثار دوره‌های پیشین تمدنی، بنایی بلند برآورده بودند.

باید گفت که یافتن محوطه‌هایی از دورۀ ماد همچون سیلک، اُزبکی و صَرم در شرق مادستان -به هیچ روی- نه عجیب است و نه غریب؛ در باستان‌شناسی ایران هنوز کارهای ناکرده بسی بیش از کارهای کرده است. همچنین غالباً نتایج همین پژوهشهای باستان‌شناسی اندک و انگشت‌شمار ما نیز چاپ‌ناشده باقی می‌ماند و خاک می‌خورد و دست آخر هم آرام آرام به دست فراموشی سپرده می‌شود. در میان چنین محوطه‌هایی بجاست به عظیم‌آباد ری (کابلی [زیر چاپ])، قلعه‌ایرج ورامین (ملکزاده [زیر چاپ])، کلاک کرج (یغمائی و پوربخشنده [منتشر نشده] و ملکزاده [آمادهٔ چاپ])، سگزآباد قزوین (ملکزاده [در دست آمادۀ سازی])، زارُبلاغ قم (عابدی‌امین [منتشر نشده])، قلی‌درویش جمکران (سرلک [منتشر نشده]) و [در دست آمادۀ سازی])، شمشیرگاه خورآباد (فهیمی [زیر چاپ])، واسون کهک (موسوی [منتشر نشده]) و ملکزاده [منتشر نشده])، و همچنین گورتان اصفهان (چوبک و جاوری [زیر چاپ]) اشاره کنیم که اگر فقط نتایج پژوهشهای مقدماتی انجام یافته در مورد آنها تماماً مجال نشر یابد، کتابنامۀ باستان‌شناسی ماد شرقی بسی پُربارتر و فره‌تر از حال خواهد شد، چه رسد به آنکه در هر یک کاوشهای باستان‌شناختی پی‌گیر و پُر دامنه‌ای انجام گیرد!

چشم‌انداز فرهنگ باستان‌شناختی شرق مادستان در نیمۀ نخست هزارۀ یکم ق م بدون در نظر آوردن سیلک نامشخص، نامعلوم و ناقص خواهد بود. در مجموعهٔ فرهنگی ماد شرقی ناحیهٔ کاشان موقعیت ممتاز و

در اینجاست که ما و هم شما -واقعاً- از میزان وقوف سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» به گُنه نوشته‌های مربوط به سیلک سخت در عجب می‌شویم! این کتاب، ایران از آغاز تا اسلام، را شادروان دکتر محمد معین به سال ۱۳۳۶ -نزدیک به ۵۰ سال پیش- ترجمه کرده و در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان نهاده. تألیف گیرشمن تقریباً طی نیم قرن گذشته دم‌دستی‌ترین کتاب باستان‌شناسان ایرانی بوده؛ دانشجویان و دانشگاهیان. و اما نویسندهٔ ما از مفاد مربوط به سیلک در آن -به شهادت نوشتهٔ خودش- گویا یکسره بی‌خبر مانده؛ یعنی در تمام سالیانی که زندگی ایشان، همان‌طور که از مقدمۀ کتاب نقره کاران سیلک (ص ۱۵) بر می‌آید، از سال ۱۳۳۹ تاکنون با باستان‌شناسی ایران و باستان‌شناسان ایرانی، عجین شده بود، در تمام سالهای دانشجویی باستان‌شناسی در ایران و فرنگستان و پس از آن تمام سالهای استادی باستان‌شناسی پیش از تاریخ ایران در دانشگاه تهران، حتی یکبار هم که شده آن کتاب را به دقت ورق زده تا خود شخصاً بینه مطالب مربوط به سیلک را در آن کتاب ببیند و بخواند و زمانی که چنین چیزی را از دهان دیگری -آقای سیف‌الله کامبخش فرد- می‌شنود چنان دچار اعجاب و استعجاب نگردد و به دیگران سفارش تحقیق موضوع و تألیف مطلب ندهد.

چنین بی‌خبری شاید به ذات خود برای یک نفر باستان‌شناس بزرگ و پُرسابقه، استاد پُراطلاع و ممتاز دانشگاه، مدرس واحد ایران پیش از تاریخ که لابد مبحث سیلک هم در برنامهٔ درسی اوست، ایران در پیش از تاریخ (ملک‌شهمیرزادی ۱۳۷۸) شامل فصل مربوط به سیلک، کتابی نوشته هم‌اوست، ایراد بزرگی نباشد؛ اما آن هنگام که شما به مقام سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» منصوب و عازم کاشان و به کاوش مشغول می‌شوید، قاعدتاً می‌بایست هر آنچه که تاکنون در باب سیلک در زیر چرخ کبودگفته یا نوشته‌اند، بدانید و از بر باشید؛ اما صد افسوس ...

و این نیست مگر بدان علت که دانش جغرافیای تاریخی در جامعهٔ فرهیختاری ما بسیار مظلوم و مهجور واقع شده، شاید بدین دلیل که مقام آن در میان علوم انسانی هنوز به خوبی شناخته نشده؛ جغرافیای تاریخی، هم جغرافیاست و هم تاریخ، اما گویا که نه جغرافیاست و نه تاریخ؛ اهل جغرافی آن را در حیطۀ علوم تاریخی می‌شمردند و بدان عنایتی ندارند و اهل تاریخ آن را در زمرۀ علوم جغرافیایی می‌دانند و بدان رقبیتی ندارند؛ حساب باستان‌شناسی رسمی سازمانی و تشکیلاتی ما هم که از پیش روشن است ...

آگاهیهای جغرافیایی مربوط به ایران باستان بسیار است، ولی ما از آن بسیار نمی‌دانیم چون تا بدین روز بدان به صورتی جدی نپرداخته‌ایم. چیزهایی به گوشمان خورده است اما بسیار سطحی از آن می‌دانیم؛ همه‌مان دست‌کم نام دو متن جغرافیای تاریخی باستانی را بر اساس نام نویسندگان آن بسیار شنیده‌ایم: جغرافیای استرلین و جغرافیای بطلمیوس، ولی از هر هزار نفر دانش‌آموختهٔ باستان‌شناسی، تاریخ و جغرافی شاید یک نفر هم خود به چشم خویشتن این دو متن را حتی یکبار ندیده باشد. ما، واقعاً، از جغرافیای تاریخی چه می‌دانیم؟ پس بدین ترتیب چنین بی‌اطلاعی و ناآگاهی -همچون نمادی از باستان‌شناسی بی‌خبر از جغرافیای تاریخی- از نبشته‌ای تاریخی و جغرافیایی در باب سیلک، فهم‌پذیر و درک‌شدنی خواهد بود؛ اما به واقع، نه آگاهیهای دانش امروزینۀ ما از جغرافیای تاریخی مادستان در دورۀ آشور نو قلیل است و نه اینکه آمدن نام سیلک در نبشته‌ای جغرافیایی از آشوریان عجیب است. آنچه سخت قلیل می‌نماید دانسته‌های ما از باستان‌شناسی ماد شرقی است ... آری از دیرباز تاریخ و جغرافیای تاریخی مدعی بودند که ری کلان‌شهری مادی بوده و ناحیت شرقی مادستان بنا بر اعتبار آن شهر، ماد ری، ماد رازی نامیده می‌شده. متنهای یونانی نیز برایمان نقل کرده‌اند که

سیاسی و ... اشاره دارد؛ به گمان ما گرہ کور کلاف دقیقاً در همین جاست! و نهفته در عدم درک و فهم باستان‌شناختی صحیح از اهمیت و موجبیت فرهنگی سیلک ۴؛ که خود شایسته بحث مستوفای مستقل دیگری است (نیز در پرسشهای ۲۰ تا ۲۵ دقت کنید و بنگرید به بحث پایانی بند [۹] در همین مقاله).

در پاسخ مناسب به پرسش ۱۷، اینکه زیگورات سیلک «عبادتگاه پیروان آیین نیایش خورشید» بوده، زبان و بیان ما — حقیقتاً — الکن و قاصر است ...

و اما پرسش سخت دلکش ۱۸ (همان، ص ۴۱):

با توجه به اینکه چهار گوشه زیگورات منطبق با چهار جهت اصلی است، مهندس سازنده زیگورات اطلاعات نجومی و ریاضی را برای انجام محاسباتی تا این اندازه دقیق چگونه به دست آورده بود؟ آیا در زمان ساخت زیگورات عدد "صفر" شناخته شده بود؟

پرسشی که در نوع خود آیتی است از علوم دقیقه! خواننده مظلوم بی‌خبر از همه جا و بی‌اطلاع از تاریخ علم که داستان عدد صفر و تاریخچه آن را نداند، و یا نداند که اصولاً برای یافتن مختصات چهار جهت اصلی نیازی به دانستن عدد صفر نیست لابد که هنگام خواندن این سطور در کتاب زیگورات سیلک سخت در شگفت می‌شود با خود می‌گوید جل المخلوق! سپس از خود می‌پرسد که «مهندس سازنده زیگورات» به راستی چگونه چهار گوشه زیگورات خود را با چهار جهت اصلی تطابق داده، او لابد عدد صفر را می‌شناخته است ...

اما نویسنده ما با طرح کردن این پرسش همانا بعینه و بی هیچ مماشات نشان داده که از تاریخ علم و ریاضی — تحقیقاً — هیچ نمی‌داند! در عهد باستان و حتی در زمانه ما هم، محاسبات دقیق الزاماً منوط به دانستن عدد صفر نبوده و نیست؛ ای‌کاش برون تاریخ ریاضیات بخوانند، تاریخ علم بخوانند و دریابند که مثلاً بابلیان قرن‌ها پیش از آنکه ریاضیات هندی عدد صفر را به جهانیان عرضه دارد، دقیق‌ترین محاسبات ریاضی را انجام می‌دادند، حتی تاریخ وقوع خورشید یا ماه‌گرفتگی‌های سده‌های آینده را به دقت پیش‌بینی می‌کردند؛ البته که کشف عدد صفر محاسبات را بسی ساده‌تر کرد و هم‌اینک ریاضیات بدون دانستن صفر عملاً بی‌معنی است، ولیک قضیه در جهان باستان ابداً بدین شکل نبوده! ای‌کاش اگر دورداد در باب اهمیت عدد صفر چیزی به گوشمان خورده باشد، آن اطلاع دست و پا شکسته و ناقص را در کتابی که به عوض گزارش توصیفی مقدماتی فصل نخست «طرح بازنگری سیلک» ارائه کرده‌ایم، نیاوریم و موجب گمراهی اذهان خوانندگان خود را فراهم نکنیم؛^{۲۳} فراموش نکنیم که در اخلاق علمی، مسئولیت‌پذیری از ذات خود علم بسی مهم‌تر و شریف‌تر است.

و پرسش سخت دلکش‌تر از قبلی، پرسش ۱۹ است (همانجا):

عدد ۵ که در اندازه‌های مختلفی که در ساختمان زیگورات بکار برده شده است به صورت چشمگیری مشاهده می‌شود چه **نقشی در ریاضیات زمان احداث زیگورات دارا بوده است؟** مثلاً در ابعاد خشت‌ها، در ابعاد سکوی اول قبل از افزودن بخشی به قسمت شرقی آن، در ابعاد سکوهای دوم و سوم. در **خشت‌ها** در طول و عرض و ضخامت اندازه‌ها به پنج ختم [می‌]شوند (۳۵×۳۵)، در **سکوی اول** نیز اندازه طول و عرض به پنج ختم می‌شود (۴۵×۴۵) و در سکوهای دوم و سوم نیز اندازه‌های طول و عرض به پنج ختم می‌شوند (**سکوی دوم** ۳۵×۳۵ و **سکوی سوم** ۲۵×۲۵).

این پرسش هم یکی از نشانه‌های همان عدد و رقم‌بازیهای مورد علاقه سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» است، که پیشتر مواردی از آن را

تمتازی داشته و همچون میانجی بین نواحی شمالی خود به مرکزیت ری (راگیانای مادی) و نواحی جنوبی خود به مرکزیت اصفهان (آسپادانای مادی) عمل می‌کرده؛ اگر ری رونق اقتصادی و شکوه خویش را مرهون موقعیت سوق‌الجیشی ویژه در میانه شاهراه بازرگانی خراسان بزرگ می‌بود و اصفهان رفاه اقتصادی و غنای خویش را مدیون شکوفایی کشاورزی وابسته به زنده‌رود، کاشان از کدام روی مرکز و مستقر مردمان شده؟

پاسخ بدین پرسش تاریخی و جغرافیای تاریخی خود موضوع مقالتی مستقل خواهد بود با نام «سیلک، و دورترین مرزهای پیشروی سپاهیان آشوری در دل ماد شرقی: "جویندگان زر و سیم و ...» که انشاءالله به‌زودی منتشر می‌شود؛ در آن مقاله به پاره‌ای دلایل برآمدن ناحیه کاشان پرداخته‌ایم و از جمله اینکه برخلاف ری (قطب بازرگانی ماد شرقی) و اصفهان (قطب کشاورزی هم‌این سامان)، کاشان نه در میانگاه مسیر مهمترین شاهراههای بازرگانی عهد باستان واقع بوده و نه رودی پُر آب، کشاورزی خودبسنده‌ای را در زمین آن می‌پرورده؛ کاشان، اما، خود به یک معنا قطب معدنی، صنعتی و فنی ماد شرقی می‌بوده ...

بیست و پنج پرسش

چند صفحه پایانی مقاله اول (ص ۴۱-۳۹) در کتاب زیگورات سیلک، «سخن پایانی» نام گرفته، در این قسمت ۲۵ پرسش درباب زیگورات طرح شده و باز همان عشق و علاقه مفراط به شمردن و شمارش پدیده‌ها به نمایش درآمده است. برخی از پرسشهای بیست و پنجگانه اینجا عملاً در زمره مجهولات باستان‌شناسی محسوب نمی‌شود، بلکه خود دقیقاً معطوف به گُش علمی و عالمانه شخص باستان‌شناس است؛ برای مثال پرسش نخست اینکه «چرا زیگورات سیلک از نظر نقشه کلی، یعنی **داشتن ظاهری به صورت سکوهای مطبق، شبیه سایر زیگوراتهای شناخته شده است ولی از نظر جزئیات با آنها اختلاف دارد؟**»، مجهولی باستان‌شناختی نیست؛ بلکه وظیفه خود کاوشگر سیلک است که در مقاله خویش آنجا که مدعی می‌گردد کهن‌ترین زیگورات جهان را یافته باید بدان پاسخ دهد، سرشت این پرسش بسان آن است که اساساً بپرسیم: چرا زیگورات سیلک، زیگورات است؟ و یا چرا زیگورات نیست؟ (این آخری پاسخش با ما، بنگرید به بند [۳] در همین مقاله).

چند پرسش بعدی — پرسشهای ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷ — مربوط به توصیف دقیق زیگورات است؛ کاوشگر سیلک در متن مقاله خویش می‌بایست اینها را مطرح می‌کرد و به هریک پاسخی شایسته می‌داد و پس آنگاه با توجه و تبیین این مسایل مدعی می‌شد که «سازه بزرگ» یک زیگورات است؛ نه اینکه نخست با کشف و شهود مدعی یافتن کهن‌ترین زیگورات جهان شویم، وقتی آن را به هیچ‌روی مشابه سازه‌های زیگورات‌گون نیافتیم، پرسش کنیم که چرا زیگورات خودخوانده ما شبیه زیگورات نیست! (بسنجید با بحثهای ما در بند [۵] همین مقاله)

هشتمین پرسش مربوط به پاره‌آجرهایی با «**اثر نقش مهر**» است و اینکه اینها متعلق به کجای زیگورات پیش‌عیلامی فرضی بوده؛ دانستیم که این آجرهای منقوش به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری می‌شود، بنابراین پرسش هشتم عملاً خود به‌روشنی فارغ از هر گونه معنی است (بنگرید به بند [۶] در همین مقاله).

پرسش نهم هم مرتبط با توصیف ساختاری زیگورات است و تغییر کاربری آن پس از الحاقاتی چند، و — قاعدتاً — جای این پرسش پیش از طرح ادعای زیگورات بودن سازه در متن مقاله است.

پرسش ۱۰ به تاریخ کشاورزی مربوط است؛ پرسشهای ۱۱، ۱۲، ۱۳، و ۱۴ نشانه‌هایی دیگر از عددبازی مرسوم و معهود را در خود نهفته دارد؛ دو پرسش سپسین (۱۵ و ۱۶) به پیچیدگیهای مناسبات اجتماعی، اقتصادی،

«طرح بازنگری سیلک»: پرسشها و پاسخها

سویا چنان پرسشهایی دل‌انگیز و دلکش و دل‌فریب، اما، خواننده را حقا چنين رواست تا پرسد که به‌واقع پرسشهای بنيادين «طرح بازنگری سیلک» پيش از آغاز برنامه میدانی کدامها بوده، و هست؟

پيش از پاسخ دادن بدین پرسش بس تعيين‌کننده، بی‌مناسبت نیست که مثل بسيار معروفی از گنجینه امثال و حکم زبان فارسی را هم از زبان سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» از سخنرانی ایشان در همایش یک‌روزه «گزارش کاوشهای باستان‌شناختی محوطه سیلک کاشان» به تاریخ ۱۳۸۱/۲/۲۹ در تالار اجتماعات موزه ملی ایران نقل کنیم:

... شخصی در کنار دریا نشسته بود، کاسه کوچکی ماست در دست داشت و قاشق قاشق ماست را در آب دریا می‌ریخت. از او سؤال کردند که چه می‌کنی؟ در جواب گفت که دوغ درست می‌کنم! گفتند با یک کاسه ماست که آب دریا دوغ نمی‌شود، گفت می‌دانم که نمی‌شود، اما اگر بشود چه می‌شود ... [!؟].

پس از چنین ضرب‌المثلی بود که سخنرانی ادامه پیدا کرد و آن ادعای بسیار مهم — که «سازه بزرگ» سیلک، زیگوراتی پیش‌عیلامی است — طرح شد: آری «نمی‌شود، اما اگر بشود چه می‌شود» ...

شاید پيش از هر پرسش اساسی دیگری، باید پرسید که به‌راستی «طرح بازنگری سیلک» ("SialkReconsideration Project") یعنی چه؟ پاسخ بدین پرسش را متوقع هستيد که در یکی از چند مقدمه آغازین کتاب زیگورات سیلک (ص ۲۵-۱۱)، آنجایی که مقدمات کار دوباره در سیلک به تفصیل هر چه تمامتر با آب و تاب فراوان — همراه با داستانهای درباب ملاقاتهایی با فلانی و بهمانی — بیان شده، بیاید که نمی‌بیاید؛ خواننده زیگورات سیلک مسلماً حق دارد که بداند اهداف و مقاصد، انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و انگاره‌ها، رویکردها و راهکارها و رهیافتها، گرایشها و گزینشهای مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» کدامها بوده، و هست؟ تا در پرتو چنان آگاهی به ارزیابی دستاوردهای اینان بپردازد.

تا بدانجا که می‌توان از عنوان «طرح بازنگری سیلک» دریافت، باید گفت که قاعدتاً از دید علمی، دانش باستان‌شناسی زمانی ناچار است به "بازنگری" در یک مجموعه فرهنگی و تاریخی همچون سیلک دست زند که بر اثر تحقیق و تدقیق بسیار، انبوهی پرسش نادانسته و گره ناگشوده درباره محوطه‌ای یا دوره‌ای خاص انباشته شده و چاره کار فقط پژوهشی و کاوشی مجدد باشد؛ آیا درباره سیلک نیز چنین است؟ آیا سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» پيش از این در این باب انگاره‌ای یا اندیشه‌ای منتشر شده یا نشده داشته؟ پرسشهای نادانسته و گره‌های ناگشوده باستان‌شناسی ما درباره سیلک کدامها بوده؟ کدام دیدمان، الگو، و نگره تاریخی و فرهنگی در متن پیشنهادی «طرح بازنگری سیلک» به پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور لحاظ شده که پژوهشی دوباره در آنجا را از دیدی علمی الزام‌آور نماید؟ در دیباچه زیگورات سیلک (ص ۲۳) در این باره چنین آمده:

... هنگامی که قرار شد طرح بازنگری سیلک پژوهش خود را آغاز کند برای اولین فصل پژوهشی برنامه‌ای با اهداف معینی تنظیم کرد که اهم آنها عبارت بودند از:

۱- از آنجایی که در نتیجه بیش از نیم قرن بی توجهی به سیلک و سرعت بیش از حد گسترش شهر کاشان تنها بخش‌های کوچکی از محوطه وسیع آن باقی مانده بود و نقشه‌هایی که قبلاً و در سالهای اوایل دهه ۱۹۳۰ توسط گیرشمن تهیه شده بود دیگر کارایی لازم را برای جدول‌بندی و تشخیص موقعیت و هم چنین موضع‌نگاری نداشت، اولین هدف تهیه نقشه‌ای بود تا بتوان فعالیت‌های آتی را با نظم و دقت بیشتری انجام داد.

برایتان نقل کردیم... وای بر ما، و باز هم وای بر ما! اگر اکنون متر در دست می‌گیریم و خشته‌ها را اندازه می‌کنیم و ابعاد آنها را از قرار فلان و بهمان متر مرقوم می‌داریم، این یک قرارداد و مبتنی بر توافقات امروزین ماست. هم‌اکنون ما به «نظام متری» (metric system) پای بندیم. نظامی که بر مبنای روش دهنده و با اندازه‌های خاص خود تعریف می‌شود؛ آیا اگر — تصادفاً، آری فقط تصادفاً — پاره‌ای اندازه‌گیریهایی ما، آنها فقط و فقط در نظام متری، به عدد ۵ ختم شود، باید درباره آن داستانسرایی‌ها کنیم؟ آیا در هزاره چهارم ق.م، زمان ساخت زیگورات، مردمان لابد پیش‌عیلامی و عیلامی سیلک برای اندازه‌گیریهایی خود، همچون ما از نظام متری دهنده (اعشاری) استفاده می‌کرده‌اند؟ گمان نمی‌کنم!^{۲۴}

شاید مقصود و منظور از طرح چنان مطلبی در کتاب این است که گفته شود ابعاد و اندازه‌ها در زیگورات سیلک بی‌حکمت نیست و تابع مقیاساتی است. این درست، اما باید پرسید که واقعاً چگونه؟ بیایید این اندیشه را محک زنیم؛ از این موضوع هم که اساساً نه اندازه خشته آن است که در کتاب آمده، یعنی به عدد ۵ ختم نمی‌شود و نه اندازه‌هایی که برای سکوهاي فرضی زیگورات قائل شده‌اند، واقعاً در مواجهه با خود آن سازه ملموس و محسوس است، در می‌گذریم. مسلماً هنگام ساخته شدن «سازه بزرگ» — این، هر زمانی که می‌خواهد باشد — ابعاد و اندازه‌ها را با مقیاساتی سنجیده‌اند و تنظیم کرده‌اند، اما این مقیاسها مسلماً بر پایه نظام متری نبوده، حتی اعشاری (دهگانی) هم نبوده، بلکه در عهد باستان و به‌ویژه در ریاضیات میان‌رودانی و شوشانی نظام شمارشی، سِستینی (شصت‌گانی) بوده است؛ بنابراین مسلماً مقیاس اندازه‌گیری ابعاد و اندازه‌ها در زیگورات سیلک به‌مانند امروز دهنده نبوده، چیز دیگری بوده که عملاً و علناً نمی‌دانیم، شاید هم هرگز ندانیم، بیاید از برای محک‌زدن این اندیشه درباره نظام اندازه‌های مراعات شده در زیگورات سیلک به عنوان مثال فرض کنیم — فقط فرض کنیم — که در آن زمان با نظام اندازه‌گیری بریتانیایی، و بر مبنای اینچ و فوت، عمل می‌کرده‌اند، پس آنگاه ابعاد خشته‌ها (۱۵×۳۵×۳۵ سانتی‌متر)، سکوهاي یکم (۴۵×۴۵ متر) و دوم (۳۵×۳۵ متر) و سوم (۲۵×۲۵ متر) را از نظام متری به نظام بریتانیایی تبدیل کنیم، آن تناسبات و مقیاسات خیالی فرو خواهد پاشید و در هم خواهد ریخت. هر نظام دیگر را هم که به غیر از نظام متری دهنده اختیار کنید همین خواهد شد، باور ندارید، خودتان شخصاً مثلاً با تبدیل به نظام اندازه‌گیری قدیم ایران، و بر اساس گز و ذرع آن را به آزمون نهید، نتیجه را هم با هیچ‌کس باز نگوئید!

سه پرسش پس از آن — ۲۰، ۲۱، ۲۲ — به شناسایی دقیق بافت معماری سیلک ۴ در تپه جنوبی مربوط است؛ پاسخ چنین پرسشی قطعاً فقط منوط به کندوکاوی باستان‌شناسانه در حول و حوش «سازه بزرگ» است، و واکاوی معماری پیوسته و چسبیده به زیگورات ...

در پاسخ به پرسش ۲۳ باید گفت مگر نه اینکه اخیراً گفته‌اند و نوشته‌اند که **کهن‌ترین تمدن شرق** (مجیدزاده ۱۳۸۲) در جیرفت کنونی یافت شده و لاجرم مهد نخستینه سومریان هم اینجا بوده؟ پس دیگر مشکل چیست؟ نیز هر آینه می‌بایست منتظر شنیدن خبر **کشف** (البته شاید که در این موضع واژه **انکشاف** بسی مناسبتر باشد) زیگوراتی جدیدتر در همانجا باشیم!^{۲۵}

گمان می‌برم پاسخ به پرسش ۲۴ را ما با ادله و براهین و مراجع و مأخذ و منابع باستان‌شناختی فراوان به کفایت دادیم (بنگرید به بحثهای پایانی بند [۳] در همین مقاله).

پاسخ به پرسش ۲۵ هم در مجموعه مقالاتی که به عوض گزارش دوم «طرح بازنگری سیلک» چاپ کرده‌اند، در مقاله‌ای مستقل آمده! (نقره کاران سیلک، ص ۲۶۴-۲۵۹).

فرگشت فرهنگهای باستانی مرکز فلات ایران از کهن‌ترین روزگاران تا پایان عصر آهن چه‌ها بوده که با کاوشی دوباره در سیلک می‌توان پاسخ آنها را یافت؟ اینها بخشی از چیزهایی است که کمتر نشانی در متن زیگورات سیلک از خود بر جای نهاده ...

واقعاً انصاف دهید که اگر قرار می‌بود برای "بازنگری" در پژوهشهای باستان‌شناختی سیلک و برای شروع دوباره کار میدانی در آنجا، متن مطروحه اهداف و برنامه‌های «طرح بازنگری سیلک» پس از حذف نام دانشمند پُرآوازه فراهم‌آورنده آن و به گونه ناشناس حتی در شورای پژوهشی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری که اتفاقاً شخص آقای دکتر ملک نیز عضو هم‌آن شورا است مطرح گردد، قاعدتاً، بی‌تردید به اتفاق آرا مردود می‌شد.

یک نکته: پردازش و پرورش پنداره

این مهم که آنچه تاکنون در سیلک «سازه بزرگ» خوانده می‌شد و بنایی از دوره ماد پنداشته می‌بود، زیگوراتی پیش‌عیلامی است، تا زمانی که به گونه‌ای مستدل و مدلل، محرز نگردد، فقط و فقط انگاره‌ای شخصی است که ما دوست‌تر می‌داریم آن را «پنداره» بنامیم؛ دیدیم که اساساً برای بازنمودن این پنداره، هیچ ادله و براهین باستان‌شناختی و تاریخی اصطلاحاً محکمه‌پسندی عرضه نشده و بنابراین در پردازش و پرورش کمی و کیفی آن، عملاً کاری از پیش نبرده. طبق تصریح متن کتاب، کار میدانی «طرح بازنگری سیلک» دقیقاً به تاریخ جمعه ۱۴ دی ماه ۱۳۸۰ آغاز شد (زیگورات سیلک، ص ۱۲)؛ اخبار اولیه کشف زیگورات در جریان هفته نخست بهمن ماه اعلام گردید، یعنی کمتر از بیست روز پس از آن! آیا چنین سرعتی به‌راستی شگفتی‌انگیز نیست؟ واقعاً ذائقه علمی ما در واپسین روزهای هزاره دوم و نخستین روزهای هزاره سوم میلادی چگونه چنین چیزی را هضم می‌کند؟ گمان نمی‌برم هیچ باستان‌شناسی در سراسر دنیای امروز پیدا شود که به چنین کامیابی غبطه‌ها نخورد و حسدها نوزد؛ نزدیک هفت دهه کامل از پایان کاوشهای پیشین سیلک گذشته باشد و در روزهای اولی که قدم بر خاک آنجا می‌نهی، کهن‌ترین زیگورات جهان را به طرّف‌العینی کشف کنی ...

چنان کشف بزرگ (در اینجا بهتر است آن را اختراع و یا ابداع خواند) لابد با خود مقدمات و ملزومات فراوانی داشته که — فعلاً — بر ما پوشیده مانده؛ ولیک سوای چنان مقدمات و ملزومات، قبولاندن اینکه چنان سازه معماری حقیقتاً در سیلک موجود است، منطقاً محتاج توصیف و تحلیل و توجیه بسیار و بلندبالایی است که علناً در کتاب مغفول و مفقود مانده است. در این باب عملاً قضیه به سکوت برگزار شده، نه توصیف ساختاری روشنی از زیگورات ارائه شده و نه گُش و کارکرد آن سازه نوشاخته — حتی مقدمتاً — تحلیل گشته؛ بخش بزرگی از آنچه توصیف ساختارشناسانه و تحلیل کارکردگرایی زیگورات می‌توانست باشد فقط به گونه‌ای دست و پا شکسته در «بیست و پنج پرسش» آمده.

مثلاً فقط با توجه به پرسش نخست است که معلومات می‌شود «زیگورات سیلک از نظر نقشه کلی، یعنی داشتن ظاهری به صورت سکوهای مطبق، شبیه سایر زیگوراتهای شناخته شده است ولی از نظر جزئیات با آنها اختلاف دارد»؛ پرسش دوم چنین می‌رساند که از دید دوستان ما «دو نیم برجک مخروطی در کنج‌های بدنه شرقی سکوی دوم بر بالای اولین سکو» افزوده شده؛ بر مبنای پرسش سوم درمی‌یابید که «قرینه‌سازی که معمولاً از ویژگیهای چنین بناهایی است در مورد این زیگورات، مخصوصاً در مورد پاگرد آن رعایت نشده»؛ از فحوای پرسش چهارم می‌فهمید که «راه دسترسی به بالای سکوی اول که بعداً قسمتهایی به آن افزوده شده» معلوم نیست؛ با دقت در پرسش پنجم متوجه می‌شوید

۲- **آواربرداری** از اطراف آنچه که گیرشمن آن را "سازه عظیم" توصیف کرده است و هم چنین آوارهای ناشی از حفاریات غیر قانونی که در تپه جنوبی سیلک انجام گرفته است. باید توجه داشت که از هنگام به دست آمدن اشیاء بسیار جالب توجهی که گیرشمن از دو گورستان "الف" و "ب" به دست آورد فعالیت در زمینه حفاریات غیر مجاز در محوطه سیلک تشدید گردید.

۳- مطالعه و بررسی سطحی تپه شمالی برای تعیین محل ترانشه‌های گیرشمن که در میان گودبرداری‌های غیر مجاز ناپدید شده بودند تا بتوان در آینده در سالم‌ترین آنها برای بازنگری در لایه‌نگاری اقدام کرد.

۴- **بازپیرایی** لایه‌نگاری تپه جنوبی در دیواره یکی از ترانشه‌های گیرشمن در تپه جنوبی.

۵- کاوش در دو ترانشه جدید در محوطه واقع در فاصله بین تپه شمالی و جنوبی برای گردآوری اطلاعات در چگونگی کم و کیف نهشته‌ها در این قسمت‌ها.

خوشبختانه در پایان نخستین فصل هیئت "طرح بازنگری سیلک" موفق شد تا به تمامی اهداف از قبل تعیین شده و برنامه‌ریزی شده دست یابد ...

توجه کردید، اهداف از سرگیری دوباره عملیات باستان‌شناختی در سیلک فقط زمانی مشخص و معین و معلوم می‌شود که قرار شد کار در آنجا آغاز شود، وگرنه از قرار معلوم پژوهشگران «طرح بازنگری سیلک» را از پیش هدفی و مقصدی، اندیشه‌ای و پرسشی در این باب در ذهن نبوده! ضمناً زهی تعجب آنکه «نقشه‌برداری» در زمره اهداف معینی قرار گرفته که برای اولین فصل پژوهشی خود در نظر گرفته بودند، تذکر این مورد در سرلوحه اهداف اینان لابد از آن رو بوده که چنین عملی، یعنی نقشه‌برداری از یک محوطه باستانی پیش از آغاز کار بررسی یا کاوش، پیش از این سابقه نداشته است و دیگران از آن غافل بوده‌اند و فقط اینان هستند که چنین می‌کنند، از ارزشهای آموزشی متن هم نباید گذشت! خوانندگان هوشمند ما — صدالبته — بسی بهتر از نگارنده می‌دانند که «نقشه‌برداری» از "اهداف" یک برنامه پژوهشی میدانی نمی‌تواند باشد و نیست؛ «نقشه‌برداری» اما — مشخصاً — از مراحل اجرایی یک برنامه پژوهشی میدانی می‌باید باشد و هست؛ و باز — صدالبته — باید گفت که فرق است میان "اهداف" یک برنامه پژوهشی میدانی و مراحل اجرایی آن!

ولیک جداً جدای از امر بس خطیر «نقشه‌برداری» که در سرلوحه اهداف فصل نخست «طرح بازنگری سیلک» منظور شد، قرار شد که اینان به "آواربرداری" و "بازپیرایی" هم بپردازند، اما صد افسوس و هزاران دریغ که همان‌گونه که پیشتر مفصلاً گفتیم، معنای محصل این دو عملیات فحیمه «آواربرداری» و «بازپیرایی» — البته از بخت گمراه و از سر نادانی و بی‌دانشیِ مفراط — بر ما پوشیده مانده و متأسفانه خود آنان هم هیچ جای نوشته خود به رمزگشایی این دو نپرداخته‌اند؛ همان‌طور که دیدیم فقط پس از مقابله متن فارسی اهداف مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» (زیگورات سیلک، ص ۲۳) با ترجمه انگلیسی آن (همان، ص ۲) بود که آموختیم: "آواربرداری" یعنی cleaning (پاک‌سازی) و "بازپیرایی" یعنی shaving (تراشیدن)؛ همچنین نکته بسیار قابل اعتنا در بند چهارم آن است که برای «بازپیرایی» لایه‌نگاری تپه جنوبی «ناچار این کار را در دیواره یکی از ترانشه‌های گیرشمن در [همان] تپه جنوبی» انجام داده‌اند و نه مثلاً در تپه شمالی!

می‌بینید که هیچ سخنی از پرسشهای بنیادینی که پژوهشگر را به "بازنگری" در کاوشهای سیلک ملزم و مجبور کند، در بین نیست. نادانسته‌های ما در باب سیلک کدامها بوده؟ پرسشهای ما درباره دگرگشت و

مواجهه با خود «سازه بزرگ» سیلک، فقط دو سکوی آن به واقع مشهود است: سکوهای الف و ب در کتاب کاوشهای سیلک (ص ۲۵-۲۳).

باید گفت که مهم فقط تعداد سکوها یا طبقات نیست، آنچه مهم است تعبیر باستان‌شناختی ما از آنهاست. در بازسازی زیگورات سیلک، سازه‌ای پنج طبقه ترسیم شده که مانند زیگوراتهای واقعی ابعاد و اندازه‌های هر طبقه آن به ترتیب از پایین به بالا از هر جناح کوچکتر می‌شود، دقیقاً بر مبنای همان تعریفی که در کتاب از زیگورات ارائه شده: «... بنای پله پله‌ای عظیمی ... که ابعاد هر طبقه آن نسبت به طبقه پایین‌تر کوچکتر می‌شود. درست همانند چند جعبه مکعب که ابعاد آخری کوچکتر از ماقبل آخر و به همین ترتیب تا اولی که روی هم قرار گرفته باشد ...» (مقاله اول، ص ۳۵)، با این حال بعینه معلوم است که پشته خشتی سیلک ابداً نه امروزه چنان شکلی دارد و نه چنان که از شواهد و قرائن پیداست در گذشته هم داشته؛ یعنی از هر جناح کوچکتر نمی‌شود بلکه سکوها دوگانه آن یک پهلوی مشترک دارد، بی آنکه سکوی پهلوی بالایی نسبت به سکوی پایینی عقب نشسته باشد، و این مسئله حتی در نقشه‌ای که در کتاب زیگورات سیلک چاپ شده به روشنی دیده می‌شود.

در این نقشه (نقشه ۴) پاره‌خط a-b دیواره پاگرد زیگورات (در نقشه: I)، و به تبع آن راستای جنوب غربی دیواره سکوی نخست را نشان می‌دهد، پس قاعدتاً پاره‌خط IV-f هم باید دیواره سکوی دوم در همان راستا (جنوب غربی) باشد؛ با توجه به اینکه سطح سکوی نخست واقع در جناح جنوب شرقی سکوی دوم دیده می‌شود (در نقشه: II) که دیواره سکوی دوم، پاره‌خط d-f، در مقایسه آن ۴ متر عقب نشسته باید پرسید که چرا دیواره دیگر سکوی دوم در اینجا، یعنی در جناح جنوب غربی چنین عقب‌نشینی را ندارد بلکه دقیقاً در امتداد عمودی دیواره سکوی نخست بنا شده و ادامه همان است نه دیواری دیگر از سکویی دیگر؛ در اینجا از سطح سکوی نخست که در جناح جنوب غربی سکوی دوم واقع شده و دیواره سکو در مقایسه با آن مثلاً ۴ متری عقب نشسته باشد، خبری نیست (قرینه ناموجود II در نقشه)؛ این عدم وجود تقارن در جسم «سازه بزرگ» چیزی است که خوشبختانه از چشم سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» هم دور نمانده، آنجا که می‌پرسد: «چرا قرینه‌سازی که معمولاً از ویژگیهای چنین بناهایی است در مورد زیگورات، مخصوصاً در مورد پاگرد آن، رعایت نشده است؟» (همان، ص ۳۹، پرسش ۳).

در شرح عملیات «بازپیرایی»، نقشه زیگورات توصیف، و اعداد و ارقام مشخصه بخشهای مختلف تشریح شده (همان، ص ۳۲) ولی نکاتی ناگفته باقی مانده؛ برای مثال درباره پاره‌خط نقطه‌چین d-c و پاره‌خط نیم‌نقطه‌چین و نیم ممتد z-i هیچ توضیحی نیامده؛ پاره‌خط شکسته نیم‌نقطه‌چین و نیم ممتد b-c «قسمتهایی از سطح خارجی دیواره شرقی اولین سکو» خوانده شده (همانجا، سطر ۱۷) ولی معلوم نیست چرا این پاره‌خط راست نیست و شکسته است، در این باره توضیحی علاوه نشده؛ و اگر پاره‌خط b-c «قسمتهایی از سطح خارجی دیواره شرقی اولین سکو» است، پاره‌خط b-i چیست؟ و اساساً چرا از این پاره‌خط هم هیچ سخنی به میان نیامده؟

دیدیم که در توصیف «سازه بزرگ» سیلک، مکرراً و مرتباً به چهار گوشه زیگورات اشاره می‌شود و خصوصاً اینکه «چهار گوشه این زیگورات رو به چهار جهت اصلی است» (همانجا، سطر ۲۶)، اما در مواجهه با «سازه بزرگ» در محل و هم با دقت بسیار در نقشه این سازه در کتاب زیگورات سیلک نشانی از وجود چهار گوشه واقعی دیده نمی‌شود؛ البته که وجود کنج غربی در سکوی پایینی را می‌توان پذیرفت (گوشه a در نقشه که گوشه پاگرد I در نظر گرفته شده)، و همین کنج در سکوی بالایی که دقیقاً بر هم منطبق می‌شوند (گوشه IV در نقشه)؛ شاید بتوان وجود کنج جنوبی در

که «ارتفاع اولین سکو و عرض پاگرد ... هر دو چهار متر» است؛ با عنایت به متن پرسش ششم می‌شود دریافت که احتمالاً «طول شرقی - غربی سکوی اول ۵۶ متر و عرض شمالی - جنوبی آن ۴۵ متر است و با توجه به طول شرقی - غربی نقب افقی که گیرشمن در داخل سکوی دوم ایجاد کرده است ... می‌توان گفت هنگام اجرای افزودن نیم برجک‌های مخروطی بر وسعت سکوی اول نیز مقداری افزوده شده»؛ بر اساس توصیف مندرج در پرسش هفتم مشخص می‌شود که «بقایای اندود سفید رنگ در محل اتصال نیم برجک مخروطی شمالی به بدنه سکوی دوم و بقایای اندود کاهگلی در محل اتصال نیم برجک مخروطی جنوبی به بدنه سکوی دوم» هنوز قابل رویت است؛ پرسش نهم معلوم می‌دارد که «برجک‌ها، سکو و طاقچه با طاق جناقی و دیواره و کف اندود سفید رنگ به بخش شرقی سکوی اول» شاید که الحاقی باشد (مقاله اول، ص ۳۹-۴۰). همچنین به دقت خواندن زیرنویس عکسهای انتهای کتاب به شما کمک می‌کند تا مثلاً در پدید که شکافی عمودی در «محل اتصال رامپ به زیگورات» دیده می‌شود (زیگورات سیلک، ص ۲۰۲، تصویر ۴، عکس میانی صفحه)، و این در حالی است که در متن مقاله نخست کتاب ضمن توصیف زیگورات و ساختار معمارانه آن (همان، ص ۳۳-۳۲) خبری از جزئیات و ریزه‌کاریهای این اوصاف و آگاهیها نیست!

با چنین وضعی و چنان وصفی - به واقع - باید پرسید که در زیگورات سیلک مثلاً ابعاد و اندازه‌ها دقیقاً کدام است؟ در متن کتاب صراحتاً ابعاد اولین سکو $4 \times 45 \times 56$ متر ذکر شده (همان، ص ۳۲) و این در حالی است که در پرسش ۱۹ ابعاد سکوها به ترتیب اول و دوم و سوم به قرار 45×45 و 35×35 و 25×25 متر آمده (همان، ص ۴۱)، حال می‌پرسیم که بالاخره طول و عرض سکوی نخست 45×45 متر است یا 45×45 متر؟ همانجا توجه کنید که چگونه دریافت‌اند که این ابعاد از چه قرار است: «... بر اساس آنچه از سطح دیواره [!] باقی مانده است می‌توان گفت که عرض شمالی جنوبی سکو اول ۴۵ متر بوده است. البته قسمتی از این بخش نیز در بازسازی [!] مشخص گردیده است.» (همان، ص ۳۲)؛ صد البته که حکایت الحاقی بودن قسمتی بر سکوی اول را در بخش شرقی از یاد نبرده‌ایم. طول و عرض سکوی دوم نیز از قرار 35×35 متر، حتماً، با الهامات غیبی و مدد جستن از فیض روح القدس مشخص شده: «نقب افقی ... $34/60$ متر طول دارد ... چنانچه برای فرسایش قسمت غربی ... هم مقداری [چه مقدار؟! در نظر بگیریم می‌توان چنین استنباط کرد که ... طول شرقی غربی دومین سکو می‌توانسته [چگونه؟! حدود ۳۵ متر یا ... بیشتر بوده باشد» (همان، ص ۳۳). گیریم که اساساً ابعاد سکوها یکم و دوم به قرار 45×45 و 35×35 متر درست و دقیق است، انصاف دهید، آخر ابعاد سکوی سوم و آنهم از قرار 25×25 متر از کجا پیدا شده؟ در هیچ کجای کتاب پاسخ این پرسش را نخواهید یافت!

به هر روی در کنار پیش‌فرضهای تخیلی و چنان ابعاد و اندازه‌هایی واهی، پنداره زیگورات بودن «سازه بزرگ» سیلک لابد می‌بایست به پاره‌ای پیش‌فرضهای تجسمی هم متکی باشد. این پیش‌فرضها کدام است؟ پیشتر مفصلاً در مورد آنها سخن گفتیم، اینکه در اینجا اندک برجستگی دماغه‌مانندی را به عوض «قسمتی از بالاترین بخش راه شیب‌دار بالارو» (مقاله اول، ص ۳۲، سطر ۱۹) گرفته‌اند، یا چه بازسازی رعب‌آوری از آن «شیب‌دار بالارو شیب‌دار» (همان، ص ۴۴) کرده‌اند. از اینها گذشته در فهم تجسمی زیگورات سیلک و بازسازی آن یک نکته ظریف ولی بسیار مهم ناگفته باقی مانده؛ پشته خشتی سیلک را زیگوراتی در نظر گرفته‌اند و طبقاتی را برای آن قائل شده‌اند که دست‌کم سه طبقه باید بوده باشد (همان، ص ۳۲، سطر ۲۲)، اما در طرح بازسازی شده آن را پنج طبقه تصویر کرده‌اند؛ زیگورات سه و یا پنج طبقه‌ای که در محل و در

«سازه بزرگ» را لاجرم فقط برای دلخوشی شکافته و تصادفاً از سر اقبال بلند بی‌مثالش متوجه شده که این سازه تماماً جسم خشتی یکپارچه‌ای است! پس آنگاه آرزو می‌کنیم که ای‌کاش در نوشته‌هایمان بسی بیش از این دقت، و یا به ویراستاری کار آشنا اطمینان می‌کردیم.

ای‌کاش پس از آنکه سفارش ترجمه بخش توصیف بقایای معماری دوره ۶ سیلک (হারدی ۱۹۳۹) را به سرکار خانم دکتر هایدل لاله دادیم، به واقع آن توصیف را به دقت می‌خواندیم، اگر چنین می‌شد با خواندن این عبارات در آن نوشته (بنگرید به: زیگورات سیلک، ص ۱۷۸، سطر ۴-۲): «... پس از برداشتن دیوار استحکامی [یعنی: پشت‌بند] که از خشت‌های با ابعاد رابع [یعنی: ۱۰×۳۵×۳۵ سانتی‌متر] ساخته شده بود ... یک **طاقچه** [همانا: طاقچه] با قوسی جناغی از آجر [یعنی: خشت] 0m.20×0m.45×0m.45 ... آشکار شد که متعلق به بناهای مربوط به **قبل از تغییرات** بوده ...» دیگر امکان نداشت در نخستین مقاله کتاب درباب این طاقچه چنین نویسیم و از وجود چنان توصیفی اظهار بی‌اطلاعی کنیم: «... هر چند محل این طاقچه در نقشه‌ای که گیرشمن از "سازه عظیم" ارایه داده شده مشاهده می‌شود ولی توصیفی از آن نشده است ...» (همان، ص ۳۳، سطر ۶-۷)؛ مگر توصیف یعنی چه؟ آیا آن بخش از نوشته هاردی که نقل شد، توصیف طاقچه مورد نظر در «سازه بزرگ» سیلک نیست؟

اگر آن ترجمه را واقعاً به درستی می‌خواندیم لابد می‌بایست در می‌یافتیم که «... در برخی از قسمتهای کف این سکو [سکوی اول] که از خاک کوبیده و اندود گچ است آثاری از سازه‌های معماری ... دیده» می‌شده (همان، ص ۱۷۸-۱۷۷) و آن را با آگاهی دیگر از قرار اینکه «در قسمتهای از آثار ساختمانی خشتی [سیلک ۶] ... که در آنجا کشف شدند، مانند سکوی B [سکوی اول]، کفهایی از خاک کوبیده همراه ریگ وجود» داشته (همان، ص ۱۷۸)، می‌سنجیدیم و در کنار سنجش اندازه خشتهای «سازه بزرگ» که در اصل ۱۰×۳۵×۳۵ سانتی‌متر است با اندازه خشتهای سایر بناهای سیلک ۶ در بالاترین لایه‌های سیلک جنوبی که آنها هم ۱۰×۳۵×۳۵ سانتی‌متر است (همان، ص ۱۷۸، سطر ۲۵) پی می‌بردیم که منطقاً از چشم‌انداز باستان‌شناختی همه اینها همزمان است.

صد حیف که چنین نکردیم و صد حیف که چنان نشد و در عوض آن، زیگوراتی پیش‌عیلامی از خاک سیلک سر بر آورده؛ ایرادی نیست وقتی که کاشان **کهن‌ترین** شهر جهان، «سازه بزرگ» سیلک **کهن‌ترین** زیگورات جهان، چغامیش **بزرگترین** مرکز جمعیتی در ایران کهن، و جیرفت **کهن‌ترین** تمدن شرق می‌شود، در می‌یابید که باستان‌شناسی ما دچار کدام بلبه خان‌ومان‌سوز شده (نیز: ملکزاده ۱۳۸۱ ب) و اندیشه‌های قطعیت‌گرا و نسبیت‌گرای و علم‌ستیز تا چه پایه در تار و پود آن رسوخ و نفوذ کرده؛ یک نفر نیست که بپرسد: "کهن‌ترین" و "بزرگترین" یعنی چه؟ اصولاً آیا در قاموس علم کاربرد این چنینی صفات عالی و تفصیلی با "تر" و "ترین" هیچ معنای محضی دارد؟ و سپس بگوید که کهن‌ترین، بزرگترین، مهم‌ترین، خوب‌ترین، بدترین و ترینهای دیگر از این دست به قلمرو علم تعلق ندارد، اینها مربوط به حوزه سیاست و ادبیات و اخلاق و عرفان و هنر است ...

نکته دیگر: نگارش، آرایش، و ویرایش نوشته

تعجیل باورنکردنی و غیر قابل توجیه در انتشار پنداره زیگورات بودن «سازه بزرگ» خود منجر به اصرار و ابرام شگفتی‌آوری در تسریع چاپ گزارش فصل نخست «طرح بازنگری سیلک»، کتاب مستطاب زیگورات سیلک شد. پدیدار نوظهور، نامبارک و نامیمون شاخصه انتشارات باستان‌شناسی ما: سرعت در غیاب دقت.

سکوی پایینی تختگاه را هم به اعتبار امتداد پاگرد I و در محل گوشه b پذیرفت؛ اما محل کنج شرقی سکوی پایینی (گوشه i در نقشه) و کنج شمالی آن (محل برخورد امتداد پاره خط z-i و پاره خط a-IV) یکسره فرضی است. وجود کنج جنوبی سکوی بالایی (گوشه f در نقشه) و کنج شرقی آن (گوشه d در نقشه) تقریباً محرز است، اما کنج شمالی آن (گوشه v در نقشه) یکسره حدسی است (نقشه ۴).

بنابراین می‌بینیم که جسم پشته خشتی سیلک عملاً و علناً کمتر شباهتی نه با زیگوراتهای واقعی و نه با تصویر خیالی و واهی بازسازی‌شده آن دارد. بدین‌سان خواننده در می‌یابد که زیگورات سیلک قاعدتاً می‌بایست از بنیاد ساختگی باشد، مگر می‌شود سازه‌ای را درست نشناخته، ظریف و دقیق توصیف و تحلیل و بازسازی نکرده به جای زیگورات به خلق‌الله تحمیل کرد، ۲۶ غافل از اینکه خواننده کتاب می‌تواند به توصیف بس دقیق «سازه بزرگ» که ترجمه آن - اتفاقاً - در همین کتاب هم آمده (زیگورات سیلک، ص ۱۷۹-۱۷۷) و نیز نقشه و برشهای بس دقیقتر آن در جلد دوم اصل کتاب گیرشمن (۱۹۳۹، لوحه سی و چهار و سی و پنج) مراجعه کند و به ویژگیهای آن سازه عمیقاً واقف گردد. برای مثال دریابد که قضیه اضافات و الحاقات در این سازه واقعاً کدام است، و اینکه برخلاف تصور طاقچه موجود در دیواره جنوبی سکوی بالایی سازه الحاقی نیست، بلکه اتفاقاً الحاقات و اضافات سپسین روی آن را پوشانیده بوده و با برداشتن دیوارهای بعدی طی کاوش گیرشمن بوده که این طاقچه عیان شده (زیگورات سیلک، ص ۱۷۸، سطر ۴-۲) و بنابراین جزء اصلی بناس و تاریخ‌گذاری آن، چنانکه دیدیم به عصر آهن ۳ به تاریخ‌گذاری خود سازه کمک می‌کند. یا دریابد که سازه بزرگ سیلک مانند یک زیگورات واقعی حجمی تماماً مکعب مستطیل شکل نیست، یعنی از چهار طرف آزاد نیست بلکه فقط از دو جناح آزاد است و از دو جناح دیگر در دل تپه جنوبی جای دارد، و برای رسیدن از یک سکوی آن به روی سکوی دیگر باید از یک شیب ملایم در جناح شمالی سازه گذر کرد (همان، ص ۱۷۸، سطر ۱۳) و این خود با مکعب بودن طبقات بنا منافات دارد. و یا دریابد که نقشه سازه اصلاً و ابداً مربع مستطیل شکل نیست و هیچ شباهتی با نقشه یک زیگورات ندارد، بلکه به تصریح هاردی «اضلاع مختلف ... به شکل چند ضلعی با حالتی مثلثی شکل است به ترتیب ... ضلع شمالی - غربی ۴۵ متر، ضلع شرقی ۲۳ متر، ضلع جنوبی - شرقی ۲۳ متر ... و ضلع جنوبی ۵۶ متر» (همان، ص ۱۷۷). و یا باز هم و از همه مهمتر از خلال دقت بیشتر در نقشه و توصیف معمارانه آن دریابد که سراسر جسم «سازه بزرگ» و سکوی دوم آن «دستخوش تغییراتی گشته» (همان، ص ۱۷۸، سطر ۲ و پس از آن) و الحاقاتی چند، جای جای به آن اضافه شده و به‌ویژه آنچه از آن به محل اتصال شیب‌راهه به جسم زیگورات تعبیر شده چیزی نیست جز پشت‌بندی خشتی که به دیواره اصلی تکیه داده تا از رانش و رمبش آن ممانعت کند؛ پشت‌بندی که دست‌کم بر روی سکوی نخست و چسبیده بر تن سکوی دوم دو نمونه دیگر آن را می‌توان به‌روشنی بازدید: همانهایی که به برجک تشبیه شده!

آن هنگام که درباب میزان پردازش و پرورش پنداره زیگورات بودن «سازه بزرگ»، و قوام منطقی و موضوعی مباحث و مطالبی که در آن باب درج شده، اندیشه می‌کنیم و همزمان در دو موضع متفاوت مقاله نخست کتاب دو جمله سراپا متناقض با هم را می‌بینیم: «... گیرشمن با ایجاد نقبی افقی در داخل برجستگی بزرگ جبهه جنوبی دریافت که تمام این برجستگی با خشت ساخته شده ...» (همان، ص ۲۸، سطر ۱۴-۱۳) و «... باید به این موضوع نیز اشاره شود که منظور گیرشمن از حفر این نقب معلوم نیست که چه بوده ...» (همان، ص ۳۳، سطر ۱۱-۱۰)، درمی‌یابیم که لابد بینوا گیرشمن کاملاً بی‌هیچ منظور و هدف خاصی دل

قلمی توانست تا بتواند مقصود خویش را هر چه بهتر و روشن تر بیان کند؛ نثر فراهم آورنده زیگورات سیلک متأسفانه بسی ضعیف است و عبارات سُست متعددی در آن دیده می‌شود و ما در اینجا جهت جلوگیری از اطالة کلام فقط و فقط از باب نمونه، یکی دو جمله را از متن مقاله اول — و به قول معروف «بدون شرح» — نقل می‌کنیم، "تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل" (همان، ص ۲۹، سطر ۲۸-۲۹):

راهنما و دلیل اصلی هیئت در این عملیات تعدادی خشتهای نیمه شکسته و نیمه محو شده‌ای بودند که در قسمت تحتانی آنچه بعداً مشخص شد بقایای راهشیدار بالارو زیگورات بود بودند.

و یا (همان، ص ۳۱، سطر ۱۱-۹):

در مرحله بعد با استفاده از بیل و کلنگ‌های کوچک خاک‌های آواری باران شسته را که در جای جای قسمت هایی که نظافت آنها انجام شده بود انباشته شده بودند آغاز گردید.

سومین نکته: دقت، امانت، مسئولیت و اخلاق علمی

در پایان نخستین مقاله کتاب زیگورات سیلک، در «منابع و مآخذ»، ذیل تُک ۴ ارجاع کتابشناسی مقاله‌ای از گیرشمن چنین نقل شده است (همان، ص ۵۲):

Ghirshman, R.,
1937 "Rapport preliminaire sur les fouilles de Tepe Sialk (Kashan)", Syria, Vol. XVI, pp. 229-246.

این ارجاع ناقص و غلط است؛ سال چاپ این نخستین گزارش گیرشمن از کاوشهای سیلک ۱۹۳۷ نیست، ۱۹۳۵ است؛ نام مقاله هم همانی نیست که در اینجا آمده، عنوان مقاله در این نوشته افتادگی دارد؛ علائم خاص الفبای لاتین هم آنگونه که در خط فرانسه مرسوم است در ارجاعی که نقل شده، نیامده؛ سراسر بی‌دقتی:

GHIRSHMAN, R.
1935 "Rapport préliminaire sur les fouilles de Tépé Sialk, Près de Kashan (Iran)", Syria: Revue d'art oriental et d'archéologie XVI pp. 229-246.

این فقط بدان معنی می‌تواند باشد که آن مقاله را هرگز به چشم خویش ندریده باشیم و نشانی کتابشناختی آن را از جایی دیگر رونویسی کرده باشیم؛ جالب آنکه — اتفاقاً — ما می‌دانیم که این ارجاع به شکل مغلوخ خود از کجا آمده: کتابشناسی تحلیلی باستان‌شناسی ایران باستان واندن برگ (جلد یکم، ص ۱۸۳، شماره ۲۳۵۵). فرصت و فراغت آن متأسفانه فراهم نبود تا تک تک ارجاعات مقاله نخست کتاب بازبین شود که اگر مواردی دیگر از این همه مسئولیت‌پذیری و وسواس علمی وجود داشته باشد، مکشوفمان گردد؛ به هر روی مشت نمونه خروار است.

می‌دانیم و می‌دانید و می‌دانند که در کار علمی، نخستین اصل آن است که پژوهشگر حتی نوپا باید دقیق و امین باشد؛ اما در مقاله اول نه نشانی از دقت می‌بینید و نه از امانت؛ ارجاع نخستین گزارش منتشر شده مربوط به کاوشهای سیلک دانسته و شناخته نبوده و نقل نشده، پس دیده نشده و از قرار معلوم برای یافتن آن تلاشی هم نشده (صد البته ما نیز به‌سختی و با جستجوی بسیار یافتیمش). اگر آن گزارش یافته و دیده نشده، به طریق اولی بدین معنی است که خواننده نشده، پس سرپرست «طرح بازنگری سیلک» از کم و کیف کاوش نخستینه گیرشمن در حول و حوش سازه‌ای که هم‌اینک زیگوراتش می‌پندارد، بی‌خبر مانده. در بند [۳] این مقاله دیدیم که حتی در متن اصلی گزارش کارهای گیرشمن، کاوشهای سیلک، هم دقتی نشده و گرنه، نه مقاله آندره پ. هاردی را از آن گیرشمن می‌پنداشتند و نه از گُنه نگره‌های شخص گیرشمن در باب سیلک ۶ بی‌خبر می‌ماندند.

صد البته باید اعتراف کرد که بی‌تردید فضل تقدم در این باب از آن کتاب مستطاب دیگری است؛ نخستین مجلد از سلسله گزارشهای مقدماتی پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، همان کتابی که در روی جلد و در عنوان آن دو بار کلمه "در" پشت سرهم آمده: نخستین و دومین فصل حفريات باستان‌شناختی در در محوطه ازبکی: ساوجبلاغ (۱۳۷۷-۱۳۷۸)؛ کتابی که سال انتشار ندارد و آن خود همان گونه از روی جلد هویداست و در حقیقت از همان جلدش داستان شروع می‌شود معجون بی‌مثالی است از دقت و وسواس علمی حقاً سزاوار و شایسته روزگار ما...

زیگورات سیلک همچون محصولی که "کتاب" می‌توانش نامید، بی‌شک نزد کتاب‌شناسان و کتاب‌آریان ایران تا مدت‌ها آیتی عدیم‌النظیر خواهد ماند. این کتاب به‌حق شاهکاری است ماندنی! حروفچینی پیراسته، متن ویراسته، و صفحات آراسته آن مایه حسد هر ناشری خواهد بود و هست: ما چشم و چراغ بازار را کور کرده‌ایم. و این نیست مگر به دلیل تعجیل و تسریع غیر منطقی از برای چاپ و انتشار نتایج یک فصل کار میدانی مستعجل پیش از آنکه مجالی برای عمیق شدن افکار و اندیشه‌هایمان پدید آید؛ هر چند که پیش از این گفته بودند که آدمی‌زادگان کتابنده را با روزگاران شتابنده کاری نیست، ولی زیگورات سیلک در خلاف امید عادات را در این باب رقم زده است.

در اینجا برای گریز از اطناب بیش از حد، یک مورد در باب مسائل کتاب‌آرایی زیگورات سیلک را محض نمونه یادآوری می‌کنیم؛ در فرایند آماده‌سازی کتاب رسم شده، رسم خوشایندی است و توجیه منطقی هم دارد که اگر مطلبی در صفحه فرد تمام شود، نخستین صفحه مطلب بعدی را هم از صفحه بلافاصل بعد از آن، صفحه زوج، آغاز نمی‌کنند بلکه یک صفحه را در این میان سفید باقی می‌گذارند و مطلب بعدی را هم از صفحه فرد شروع می‌کنند؛ در زیگورات سیلک گویا قضیه را برعکس فهمیده‌اند چون صفحاتی بی دلیل سفید گذاشته شده که نباید، مثلاً ص ۴۵ که فاصله میان نقشه‌ها و طرحهای مقاله نخست کتاب را در بر می‌گیرد، یا ص ۸۷؛ مسائلی از این قبیل (خصوصاً غلط چاپی) در کتاب متأسفانه کم هم نیست.

نگارنده پیش از این یک بار — فقط یک بار — به سال ۱۳۷۵ هنگام آماده‌سازی مجلد نخست گزارشهای باستان‌شناسی (که به سال ۱۳۷۶ در زمره انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی منتشر شد) سعادت آن را داشته که در مقام ویراستار متنی از استاد بزرگ دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی را از نزدیک و به قصد ویرایش معاینه کند، بنابراین آنچه در سطور پایین‌تر درباره این نثر شیرین و شکرین و خواندنی و ماندنی، و زبان و بیان فراهم آورنده کتاب زیگورات سیلک طرح می‌شود، خود مسبوق به سابقه‌ای چندین و چند ساله است...

پیش از انشاء، اجازه دهید یک مورد — فقط یک مورد — خطای فاحش املائی را در این نثر یادآوری کنیم، در «تشکر و اعتذار» آغاز کتاب (زیگورات سیلک، ص ۱۹، سطر ۲) کلمه نسیان به معنی فراموشی نصیان نوشته شده، نگویید که این یک غلط چاپی است؛ کسانی که با صنعت نشر بیش از ما محصور هستند و یا آسیب‌شناسی حروفچینی خط فارسی را بسی بهتر از ما می‌شناسند، می‌دانند که غالباً حروفچینان میان حروف نزدیک و شبیه به هم اشتباه می‌کنند، مثلاً «س» را «ش»، «ع» را «غ» می‌زنند یا «ج» «چ» «ح» «خ» را به جای همدیگر عوضی می‌گیرند، اما اینکه بگوییم حروفچین بینوا از سر بی‌دقتی «نسیان» را «نصیان» زده، چیزی است که باور کردنش برای ما کمی دشوار است.

و اما بحث شیرین انشاء؛ گفته‌اند که پژوهشگر، ادیب نیست — و درست گفته‌اند — ولی در هر حال پژوهشگر، نتایج پژوهشهای خویش را می‌بایست در قالب کلمات و جملات به‌روراند، پس نیازمند داشتن زبانی و

با دوست بسیار عزیزم دکتر عباس علیزاده تماس گرفتم تا مقاله‌ای درباره مسائل مربوط به نظام‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی فلات مرکزی در اوایل هزاره سوم ق.م. بنویسد. همانطور که انتظار می‌رفت قبول فرمودند که برای چاپ و انتشار در گزارش بعدی **تحت شرایطی** [؟!]. مقاله‌ای را در این زمینه آماده کنند که از ایشان نیز تشکر می‌کنم.

صد البته آن «گزارش بعدی» با عنوان نقره کاران سیلک منتشر شد و از مقاله موعود عباس علیزاده در آن اثری پیدا نشد، لابد آن قرار و مداری که با عبارت «تحت شرایطی» ذکرش رفته، اجرا نشده!

پایان سخن

این نقد نوشته‌ای بس طولانی شد، اما جای آن بود که با چنین طول و تفصیلی به نقد پنداره‌ای سخت تأثیرگذار در آینده باستان‌شناسی ایرانی بپردازیم. آری کشف کهن‌ترین زیگورات جهان در سیلک کاشان، همانی که تا همین دیروز سازه‌ای از "دوره ماد" می‌دانستیمش، در تاریخ باستان‌شناسی ایران و آسیای غربی اتفاق کوچکی نیست که بشود به این سادگی‌ها از آن گذشت.

سُنّت علمی بسیار تا بسیار پسندیده نقدنویسی در ادب امروزینه ما چندان پذیرفته نیست. و البته این نیست، مگر به دلیل نبود روح انتقادی و روح انتقادپذیری صحیح و صریح نزد ما... آری نقدنویسی در ادب باستان‌شناسانه ما تاکنون سابقه‌ای نداشته و ندارد، و چندان مقبول و موجه هم نبوده و نیست و بنابراین با نوشتن نقد حاضر خطرهای کرده‌ام و دشمن‌تراشی‌ها! این یادآوری شاید مناسب باشد که —متأسفانه— ما هنوز نیاموخته‌ایم که نقد فقط به قصد دانش‌آموزی، دانش‌افزایی و دانش‌اندوزی است و نه چیزی دیگر. باستان‌شناسی ایرانی روزگار ما برای آن که تیغی بُران باشد، می‌باید در کوره دانش‌جویی، گذاشته، بر سندان دانش‌پژوهی کوفته گردد، و با نقد، آبداده شود. بیایید از نقد نهراسیم، بنویسیم و اجازه دهیم در باب کارهایمان بنویسند، که پیشرفت علمی فقط و فقط در گرو هم‌این است؛ در تاریخچه باستان‌شناسی ما نقدهای پُرشمار به چشم نمی‌آید، و این نقصی بزرگ در کارنامه فرهنگی ماست. شاید که نسل جدیدی که در راه است، آستین بالا زند و همتی کند و نقدهایی بنویسد؛ تا جایی که بدین قلم مربوط است این سیاق را کماکان در پیش خواهد گرفت؛ باشد که سُنّتی شود و تداوم یابد: این یک دعوت فرهنگی است...

نگارنده مصمم است تا در نوشته انتقادی دیگری که از هم‌اکنون مقدمات تألیفش فراهم شده، به نقد گزارش دوم «طرح بازنگری سیلک»، کتاب نقره کاران سیلک، دست یازد؛ از این روی از مخاطبان مقاله حاضر که فی‌الواقع تمامی علاقه‌مندان به باستان‌شناسی ایران را شامل است، صمیمانه می‌خواهم دیدگاه‌های خود را در باب نقد حاضر در اختیارم نهند. سُنّت شایسته نقدنویسی در جامعه علمی باستان‌شناسی ما آنچونان جدیدالولاده است که اساساً از بنیاد به سُنّت نمی‌ماند که همچون بدعتی است نوپدید؛ این بدعت مسلماً چون طفلی نوپا، در راه پیمودن پُر خطاست، لطفی کنید، دست گیرید و راهنما باشید و راه برید، شاید که آرام آرام، چنان نقدنویسی پدید آید با زبان و بیان شایسته شأن و منزلت باستان‌شناسی ایرانی و باستان‌شناسان ایران.

...

این مقالت را با آیاتی از کلام‌الله آغاز کردیم و از آن مُصحف شریف مدد خواستیم، سزاست که سخن را با بی‌تی از لسان‌الغیب، خواجه شیراز به پایان بریم و جان کلام را از زبان هم‌او شنویم:

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد!

همین‌طور در بند [۵] مقاله حاضر دیدیم که کاشف کهن‌ترین زیگورات جهان به‌واقع نمی‌داند "زیگورات" چیست و معماری آن کدام است، مثلاً اینکه نمی‌داند هیچ زیگوراتی در دنیای باستان «شیب‌راه بالارو شیب‌دار» نداشته، بلکه «پلکان» داشته.

همچنین در بند [۶] همین مقاله (و پیش از آن) دیدیم که در این کتاب حتی در توصیف عادی نقش مهر یا اثر مهر و تفاوت آنها مشکل وجود دارد و از تعبیر غلط و نامرسوم «اثر نقش مهر» استفاده شده.

نیز در بند [۷] همین مقاله دیدیم که با اصرار و ابرام تمام عمداً حضور و وجود سفالینه‌های عصر آهن ۳ ("دوره ماد") در حول و حوش «سازه بزرگ» کتمان شده و حقیقت باژگونه به نمایش در آمده؛ همانجا دیدیم که چگونه با مدارک و شواهد ملموس باستان‌شناختی موجود از برای تاریخ‌گذاری «سازه بزرگ» برخوردی گزینشی شده و فقط آنچه که برای تقویت پنداره زیگورات بودن آن بنا به کار می‌آمده، طرح شده.

باز در بند [۱۰] همین مقاله دیدیم که مفاد مربوط به سیلک و این‌همانی آن با دژی در نبشته‌های آشوری که در کتاب دیگر گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، آمده هم مغفول و مکتوم مانده؛ و به تبع آن دانستیم که جغرافیای تاریخی عیلام و مادستان و گستره فرهنگ عیلامی و مادی نزد برخی دوستان عملاً چون قلمروی ناشناخته، نامفتوح باقی مانده.

در سرفصل «بیست و پنج پرسش» دیدیم که علناً از تاریخ علم و ریاضی درک و دریافتی سطحی و غیرحرفه‌ای عرضه شده و مسائل پیچیده آنها را بسی ساده‌انگارانه و نه در جای خود بلکه به گونه‌ای نامربوط طرح کرده‌اند و این مسلماً موجب گمراهی مخاطبان خواهد بود.

در مبحث «پردازش و پرورش پنداره» دیدیم که حتی در ارائه یک توصیف کارگشا، روشنگر و واضح از وضعیت موجود کنونی «سازه بزرگ» سیلک امساک شده است.

همه اینها را که کنار هم نهید و سپس در متن مقاله نخست چنین جمله‌ای را هم بخوانید «... نکات دیگری هم از عدم توجه گیرشمن به جزئیات را می‌توان از دست آورده‌های حایز اهمیت نخستین فصل پژوهشی "طرح بازنگری سیلک" محسوب کرد...» (مقاله اول، ص ۲۹)، مطمئناً همچون ما از میزان این همه دقت و امانت و مسئولیت و اخلاق علمی سخت شگفت‌زده خواهید شد!

طرز برخورد با افراد و اشخاص مربوط به حیطه کار میدانی در سیلک هم نشأت گرفته از سرشت اخلاق علمی مألوف سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» است؛ به یاد داریم که پیش از این در «تشکر و اعتذار» آغاز کتاب آق‌تیپ (ملک‌شهمیرزادی و نوکنده ۱۳۷۹)، چگونه در یک گزارش رسمی اداری چاپ شده، برخی از اعضای هیئت با نام کوچک خطاب شده‌اند: جبرئیل و عباس و حمید. در زیگورات سیلک —البته— این داستان ادامه پیدا نکرده ولی به گونه‌ای دیگر مجال بروز پیدا نموده، مثلاً در مورد شروع کار در سیلک و ملاقاتهایی با این و آن، داستانسراییها شده و حکایتها نقل گشته (ص ۱۲-۱۱)؛ اما وجه نامقبول قضیه آنجاست که از هر آن کسی که در مدت کار میدانی در سیلک گذرش بدانجا افتاده نه فقط ذکری شده (که در جای خود پسندیدنی است)، بلکه مأخذی داده و بدتر از همه در اثبات پنداره زیگورات بودن «سازه بزرگ» سود جسته‌اند، برای نمونه همان گونه که دیدیم از حضور دکتر مجیدزاده جهت نفی مادی بودن آن سازه مدد گرفته و بدین ترتیب —به خیالی— آن پنداره را قوت بخشیده‌اند (همان، ص ۱۵-۱۴). عمل پسندیدنی دیگری که در «تشکر و اعتذار» آغازین کتاب انجام شده، نام بردن یکایک همکاران «طرح بازنگری سیلک» است (همان، ص ۱۳ به بعد)، اما در این میان وعده و وعید دادن ما به مقاله‌ای که فلانی —البته بعدها— خواهد نوشت و غیره و ذالک، متأسفانه رنگ و بویی دیگر را با خود دارد (همان، ص ۱۵)؛

[چند یادآوری دیگر]

«۱»

تحقیقات و تبلیغات

(به همراه بند [۳] مقاله خوانده شود)

تقریباً همزمان با انتشار کتاب زیگورات سیلک، یا شاید اندکی مقدم بر آن، دفترچه راهنمایی هم - تمام رنگی - در باب آن زیگورات به همت حوزه معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی کشور چاپ و منتشر شد (ملک شه میرزادی ۱۳۸۱ ج). تشکیلات رسمی سازمانی ما در سال جهانی میراث فرهنگی (۱۳۸۲ = ۲۰۰۲) از برای تبلیغ، ترویج و پراکندن پنداره زیگورات بودن «سازه بزرگ» سیلک یک آن هم کوتاهی نکرد، حق مطلب را ادا کرد و امکانات و مقدرات و مقتضیات خود را تماماً بی‌مضایقه در اختیار متولیان و مجریان «طرح بازنگری سیلک» نهاد.

باستان‌شناسی ایران در تاریخچه نه چندان کوتاه و نه چندان بلند خویش هرگز تا بدین اندازه مورد توجه نبوده. دلیل چنین اقبال و استقبال بی‌سابقه چیست؟

«۲»

الگوی احتمالی بازسازی زیگورات سیلک

(به همراه بند [۵] مقاله خوانده شود)

دیدیم که طرح بازسازی شده زیگورات سیلک بسی نامتعارف است و با الگوهای میان‌رودانی و شوشانی چنین و چنان سازه‌هایی به هیچ روی همگونی ندارد؛ و اما گویا در فرایند شکل‌گیری چنین طرح بازسازی شگفتی‌انگیز، طراح بیش از گوشه چشمی به شکل و شمایل و هیبت پرشکوه و فریبنده مجموعه آرامگاه‌های دره مردگان در دیرالبحری وادی تیس (طبوه مصر) و خصوصاً آرامگاه مطبق و زیگورات‌گون ملکه حچسوت (از سده پانزدهم ق م) داشته، چرا که بازسازی زیگورات سیلک به گونه‌ای انکارناپذیر به سان تقلیدی از آن بنا از آب درآمده!

«۳»

سفالینه‌های سیلک و پژوهش‌هایی دیگر

(به همراه بند [۷] مقاله خوانده شود)

در پایان مبحث "زیگورات سیلک" و تاریخ‌گذاری سفالینه‌های آن، شایسته می‌نماید اشاره کوتاهی کنیم به پژوهشی دانشگاهی که اخیراً در این باب صورت پذیرفته است؛ خانم بیتا سودایی در زمستان ۱۳۸۱ به راهنمایی آقای دکتر حمید خطیب‌شهیدی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی پیش از تاریخ خود با نام بررسی سفالینه‌های منقوش قبرستان B سیلک دفاع کرد (سودایی [منتشر نشده]). سودایی تقریباً بی‌هیچ حمایت جدی از سوی نهادهای اجرایی ذی‌ربط - علی‌الخصوص «طرح بازنگری سیلک» - موفق شده در این پایان‌نامه حتی‌المقدور بیشترین اطلاعات ممکنه در باب سفالینه‌های منقوش سبک سیلک ۶ را گرد هم آورد و تحلیلی از آنها ارائه نماید. امید است ایشان ماحصل پژوهش خویش را در آینده نزدیک چاپ و منتشر سازد.

«۴»

گیرشمن و زیگورات سیلک

(به همراه بند [۸] مقاله خوانده شود)

در ادامه مبحث "زیگورات سیلک" و منشأ تاریخ‌گذاری پیشین آن، سزااست نکته مهمی را نیز یادآوری کنیم؛ پس از سالهای ۳۸-۱۹۳۷، گیرشمن تا پایان زندگی خویش به سال ۱۹۷۹ در حالی که می‌توانست، هرگز برای کار

دوباره میدانی به سیلک بازنگشت، ولی واپسین نوشته‌های وی درباره سیلک فقط دو سال پیش از مرگش منتشر شد (گیرشمن ۷۷-۱۹۷۴ و ۱۹۷۷) و این نشانی است از آنکه او اندیشیدن به سیلک را یک‌دم رها نکرده بود؛ آیا اگر واقعاً «سازه بزرگ» سیلک، زیگوراتی پیش‌عیلامی باشد، ممکن است باور کنیم که دانشمند هوشمند تیزیینی چون او از پس سالها کار در شوش و چغازنبیل و بسیاری دیگر جایها بدین اندیشه نیفتد، آن را در یکی از آثار پُرشمار خویش مطرح نکند و یا سودای کاوشی دوباره را در سیلک در سر نپروراند؟

ولی او به راستی چرا چنین نکرد که این افتخار بزرگ، «کشف کهنترین زیگورات [جهان] در ایران» (زیگورات سیلک، ص ۲۳، سطر ۲۹-۲۷)، تا به روزگار سعید ما به تعویق افتد؟

«۵»

زیگورات در فرهنگ عیلامی و پیش‌عیلامی

(به همراه بند [۹] مقاله خوانده شود)

پاسخ به این پرسش بنیادی که چرا زیگورات سیلک همچون جزیره‌ای از فرهنگ پیش‌عیلامی و عیلامی یکه و تنها در دل فلات ایران از مراکز اصلی این فرهنگ در مناطق جنوبی‌تر فرسنگها جدا افتاده، دشوار است؛ ولی در حقیقت باید گفت که - بلا تشبیه - مثل «زیگورات» در دنیای باستان و قلمرو فرهنگ عیلامی همانا حکایت «مسجد جامع» در تمدن اسلامی و فرهنگ مسلمانان است؛ می‌دانید که پیش از انفجار جمعیت در دوران معاصر، هر بلده کبیره پُر جمعیت حداکثر فقط یک مسجد جامع می‌داشته و نه هر کوره دهات دور افتاده؛ و مجموع دهات حاشیه‌ای در شهری بزرگ و مرکزی، مسجد جامعی داشتند. زیگورات سیلک هم بنابر چنین تعبیری - قاعدتاً - می‌باید کُنش و کارکرد مسجد جامع ناحیه‌ای بزرگ را داشته و بدین‌سان صاحب مرکزیتی باشد؛ پس باید در حول و حوش سیلک به فواصل معقول و منطقی، بسیار استقرارها و مراکز جمعیتی پُرشمار پیش‌عیلامی دیگر را بیابیم که زیگورات نویافته ما، «معبد جامع» آن استقرارها بوده باشد؛ آیا چنین است؟

«۶»

پراکنش و گسترش فرهنگ گورستان ب سیلک

(به همراه بند [۱۰] مقاله خوانده شود)

تا مدتها پژوهشگران بر این گمان بودند که فرهنگ گورستان ب سیلک، فرهنگی منحصر به فرد بوده است، اما پسانتر، یافته‌های باستان‌شناختی پراکنده در نواحی شرق مادستان نشان داد که نمونه‌های فرهنگ سفالین این گورستان را می‌توان در جای جای مرکز فلات ایران دید، بنابراین جغرافیای فرهنگی آن بسی گسترده‌تر از آن است که گمان می‌رفت. کاشان در مسیر خطی مستقیم از ری به سوی اصفهان واقع شده؛ چنین موقعیتی ممتاز در خاک ماد شرقی از سیلک مفصلی فرهنگی ساخته از برای پیوند میان شمال و جنوب مادستان.

از جنوبی‌ترین جایی که نشانه‌هایی از فرهنگ سفالی سیلک ۶ دیده شده، محوطه باستانی گورتان در اصفهان است (چوبک و جوری [زیر چاپ]) و از شمالی‌ترین جایها گورستان عصر آهن صرم کهک است (پوربخشند و سرلک [زیر چاپ])؛ بدین‌سان با چنین دامنه گسترده پراکندگی آثار سفالی گونه سیلک ۶ باید در درک و فهم باستان‌شناختی خویش از آن بازنگری کنیم؛ شاید این یکی از وظایف و مسوولیت‌های پژوهشی و اهداف علمی «طرح بازنگری سیلک» باشد؟

و اما پس از پایان ...

زمانه ما روزگار بس غریبی شده؛ و در این میان باید گفت که جامعه علمی و فرهنگی نحیف ما، آسیب شناسیهای ویژه خویش را داراست. یکی از آسیبهای این جامعه، بلایای "اپیدمیک" آن است: کتابهای اپیدمیک، مفاهیم اپیدمیک و تعابیر اپیدمیک. آری بسیاری اوقات، تبهای واگیردار عارض بر تن رنجور جامعه فرهیختاری ما می شود. این تبها گاه مزمن است و گاه نه؛ اما — تحقیقاً — همیشه مسری است. زمانی، تب «ذبیح الله منصوری» همه گیر می شود؛ زمانی دیگر، تب «کارلوس کاستاندا» بالا می گیرد؛ این اواخر تب «پائلو کوئیلو» همه را دچار شده. تب کتب به ظاهر عمیق سیاسی هم که به جای خود، این آخری البته "مد" هم شده بود؛ خاکستری و سرخ پوش را خوانده ای؟ آن یکی را چطور؟ ای بابا پس کجای

حاشیه

۵. دقت در این جمله از متن نوشته هم سزاست: «... بنابراین همراه این کاسه ها همیشه آثاری از نگارش نیز به دست آمده اند» (مقاله اول، ص ۲۹، سطر ۱۳)؛ به کار رفتن قید «همیشه» در این جمله نشان واضحی است از شیوه مرضیه عالمانه اندیشی.
۶. برای بحثی مقایسه ای میان چنان سازهایی در نواحی شرقی با زیگورات در معانی میانرودانی آن همچنین بنگرید به مقاله ژان-لویی هو (۱۹۸۸).
۷. برای اندیشه هایی دیگر در باب زیگورات بنگرید به: والا ۱۹۹۷ و ۲۰۰۳.
۸. برای ریشه معماری زیگوراتهای میانرودانی و تطور آن بنگرید به: شری ۱۹۶۴، و بوسنیک ۱۹۷۰؛ برای شکل گیری قدیم ترین زیگوراتهای سومری از سلاله سوم اور بنگرید به: سویچ ۱۹۹۸.
۹. اخیراً در بازدید از سیلک (۱۳۸۲/۱۱/۱۷)، اندازه گیری دقیقی از خشتهای دیوارهای برجای مانده از بافت معماری سیلک ۶ در نزدیکی رگه ۱ لایه نگاری نوکنده (مقاله دوم، ص ۶۵، نقشه ۲:الف) انجام شد؛ دیوار خشتی پشت رگه ۱ دقیقاً بادو نوع قالب خشت با یک پیمون به اندازه های ۳۵×۳۵×۱۰ و ۴۰×۴۰×۱۰ سانتی متر ساخته شده.
۱۰. به ویژه اجرای روشهای زمین فیزیک اکتشافی و مغناطیس سنجی هم مسلماً بی فایده نخواهد بود، چونان که در ایران هم سابقه دارد (بسنجد با: امین پور ۱۳۸۰).
۱۱. و این ترکیب اضافی «شیرابه بالارو شیب دار» خود اعجازی است در ایجاز، تعبیر نغز و دلکشی است از فارسی نویسی دانشمندان باستان شناسی دوران ساز ما؛ مگر «شیرابه بالارو» ممکن است «شیب دار» نباشد، که نویسنده ما را برای ادای چنان مفهومی مجبور به برساختن چنین ترکیب و تعبیر غریب و غلط و زشتی کند؛ شیب دار بودن شیرابه در بطن خود واژه نهفته است و دیگر نیاز به آن صفت ممیزه «شیب دار» نیست، لاید در برخی دیگر نمونه های کهن ترین زیگوراتهای دنیای باستان از «شیرابه بالارو غیر شیب دار» (!) سراغی داشته اند که اجباراً این یکی را به گونه متمایز «شیرابه بالارو شیب دار» خوانده اند.
۱۲. اگر مجریان و متولیان «طرح بازنگری سیلک» توانستند در جهان باستان حتی یک زیگورات را معرفی کنند که در آن به جای پلکان از شیرابه استفاده شده باشد، مرا سخت ممنون خویش کرده اند و از اشتباه در آورده اند.
۱۳. بنابراین می بینید که برای محاسبه میزان شیب مجموعه پلکان در یک سازه زیگوراتگون نیازی به عملیات محیر العقول نهادن تخته بر روی بخش بر جای مانده شیب راه و مابقی قضایا نیست، بلکه فقط کافی است اندک شواهد و مدارکی حقیقتاً باستان شناختی از یکی دو پله به دست آید تا بقیه را بر مبنای آنها بازسازی کرد.
۱۴. مثلاً داریوش آشوری چنین می پندارد (بنگرید به: آشوری ۱۳۷۴، ص ۳۰۹).
۱۵. ویراستاران به چنین کژتابیهایی در زبان، حشو قبیح و بلکه اقبح می گویند!
۱۶. ژرژ کنتیو پزشک بود و پس از آنکه به شرق شناسی روی کرد، بیش و پیش از آنکه باستان شناس باشد زبان شناس محسوب می شد.
۱۷. بی آنکه در این باب غلو کرده باشیم، شایسته یادآوری است که اخیراً علاوه بر نوشی جان، در باستان شناسی دوره ماد به موارد چندی از چنان پدیدار فرهنگی (پر کردن سازهایی — محتملاً دینی — پیش از ترک گفتن آنها) برخورد شده: یکم اینکه گفته

- * این نوشته از مدتها پیش آماده چاپ بود، اما در انتشار آن تعویق بسیار افتاد؛ علت این تأخیر، یکی همانا انتظار نگارنده برای منتشر شدن گزارش فصل دوم کار میدانی گروه پژوهشگران سیلک موسوم به نقره کاران سیلک (ملک شه میرزادی ۱۳۸۲)، بود که به مقاله ای در آن مجموعه (فهرمی ۱۳۸۲) برای تکمیل مبحث مربوط به سفالینه ها و تاریخ گذاری «سازه بزرگ» نیاز مبرم می بود؛ دودیدار انتظاری بیشتر از برای پایان گرفتن فصل سوم «طرح بازنگری سیلک» که ارزیابی مجموع کارهای میدانی گروه پژوهشگران سیلک را — علی الخصوص — در جهت شناخت و هم بر روی «سازه بزرگ» ممکن می نمود؛ سدیدگر اینکه نگارنده پیشتر برخی انگاره های خویش را در باب سفالینه های فرهنگ سیلک ۶ و هم آجرهای منقوش «سازه بزرگ» و تاریخ گذاری آنها به عصر آهن ۳ در یک سخنرانی به تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۸۱ در «مرکز پژوهشهای هخامنشی موزه ملی ایران» ارائه نموده و هم آن سخنرانی اندکی پس از آن منتشر شده (ملکزاده ۱۳۸۱ الف) و نزد علاقه مندان به پی گیری مبحث بازتابهای مناسب خود را یافته بود.
۱. در اینجا تذکر چند نکته بجاست؛ یکی اینکه در این مقاله نمایش حروف با قلم سیاه، و افزوده های درون قلاب ([]) از آن من است. اولی برای نشان دادن موارد مهم و تأکید بر روی موضوعی خاص و دومی برای افزودن عبارات در میان متن در توضیح و توشیح و گاه در مقام ویرایش نوشته ای نارسا؛ دوم اینکه در سراسر متن می بایست مکرراً به کتب مورد نظر و هم مقالات مندرج در آنها ارجاع می دادم، تکرار نام این مراجع مسلم آزاردهنده می بود، بنابراین از کوتاه نویسیهای زیر استفاده شد: زیگورات سیلک = ملک شه میرزادی ۱۳۸۱ الف؛ مقاله اول = ملک شه میرزادی ۱۳۸۱ ب؛ مقاله دوم = نوکنده ۱۳۸۱؛ مقاله نهم = نوروز اده جگینی ۱۳۸۱؛ نقره کاران سیلک = ملک شه میرزادی ۱۳۸۲؛ کاوشهای سیلک = گیرشمن ۱۹۳۹-۱۹۳۸ (در کتابنامه).
۲. زیگورات سیلک، ص ۴۱، سطر ۳، همچنین پیش از آن: ص ۳۲؛ چنین نامگذاری حقاً در باستان شناسی ایران و شرق نزدیک بی سابقه است! باید که در این نامگذاری و دلایل آن (به ویژه آنکه «... هر روز صبحگاه نخستین شعاع های خورشید بامدادی به آن می تابد...»)، در باستان شناسی ما تعمق و تأمل بیشتری کنیم که سزاست.
۳. نکته بسیار جالب در این میان، آن است که در فرایند تولید و فرآوری مواد و مصالح ساختمانی، خشت مالی یکی از سبک ترین و پست ترین کارهاست، و غالباً تبحر و تخصص و تجربه کاری ویژه ای را طلب نمی کند؛ بر خلاف معماران و بنایان که بنا به سرشت کار خویش با یکدیگر مرتبطند، خشت مالها عملاً ارتباطی با همدیگر ندارند و از کار و بار همکاران خود بی خبرند؛ بدین سان ایجاد هرگونه توافقی میان آنان برای اختیار کردن معیارهایی خاص (خصوصاً به کار بردن ابعاد و اندازه هایی معین برای قالب خشتها) به خودی خود منتفی خواهد بود (با تشکر از آقای عمران گارازیان که تجارب قوم باستان شناسانه خود در این باب را در اختیارم نهاد).
۴. نویسنده ما پیشتر شخصاً با جمالاتی — صد البته — مملو از فروتنیهای معهود خود، در جایی چنین نوشته: «... [انجام فلان کار] را از الطاف خفیه الهی می دانم که شامل حال من شده است. به گمانم مشیت الهی بر این بوده که گام نخست در این کار را که سابقه نداشته است، من بردارم ...» (ملک شه میرزادی ۱۳۷۶، ص شش).

می‌شود که در دژ مادی اُزبکی به شواهدی هر چند اندک در این مورد برخوردند، بسنجید با: مجیدزاده ۱۳۷۷، ص ۶۴؛ و یا در جای دیگر حفار از اصطلاح «مسدودسازی» برای نامیدن پدیدار فرهنگی مشابهی در دژ مادی اُزبکی استفاده می‌کند، بنگرید به: مجیدزاده ۱۳۷۹، ص ۴۵-۴۴؛ دودگر در نیایشگاه (؟) مادی زارِ بلاغ قم هم به مانند نوشی‌جان گویا درون سازه هنگام ترک شدن بنا عمداً پُر شده؛ در نوشی‌جان جابه‌جا درون فضاهای معماری را با لاشه‌سنگ و با خشت‌چینی پُر کرده‌اند و اما در زارِ بلاغ علاوه بر آنکه فضاهای درونی را با لاشه سنگ و تکه‌های قلوه سنگ پُر کرده‌اند، از بیرون هم تمام سازه را با لایه‌ای دو پوسته (اولی از تکه سنگ با ملات ل و دومی از خشت با ملات گل) پوشانده‌اند، تا جایی که حجم بنا عملاً به شکل تپه‌ای مصنوعی درآمده بوده، بنگرید به: کابلی ۱۳۷۸ و ملکزاده ۱۳۸۲؛ سه‌دیگر در بنای سنگی واسون کهک - آنهم در ناحیهٔ قم - که به‌تازگی شناخته شده و بسی مانند زارِ بلاغ و هم به‌مانند آن بنا گویا از دورهٔ مادهاست (عصر آهن ۳ و به‌گمانی آغاز عصر آهن ۴). در اینجا - شاید پیش از ترک بنا - درون جسم سازه را تا حدوداً ارتفاع ۸ الی ۱۰ متر با حجم گلین چینه‌مانند پُر کرده‌اند و همچنین از بیرون تماماً روی دیوارها را با لایه‌ای گلین به‌مانند چینه - دقیقاً شبیه به زارِ بلاغ - پوشش داده‌اند، بسنجید با: موسوی [منتشر نشده] و بنگرید به: ملکزاده [منتشر نشده].

۱۸. مادام تانیا گیرشمن در کتاب خاطراتش عکسی از ایشان چاپ و او را کاسم (Kassem) معرفی کرده (گیرشمن ۱۹۷۰، عکس شمارهٔ ۱۰، روبروی ص ۴۹).

۱۹. احمد بنا (Ahamd Bâna)، به قول مادام گیرشمن در کتاب خاطرات خود (گیرشمن ۱۹۷۰، عکس شمارهٔ ۵۹، روبروی ص ۲۵۷).

۲۰. صد البته در ملاقاتی با آقای عباس اعتمادفینی در مورخ ۱۳۸۲/۱۱/۱۷ ایشان صراحتاً اظهار کرد که در بهار سال ۱۳۷۹، آن هنگام که از طرف ادارهٔ میراث فرهنگی کاشان گردشگران نوروزی را در بازدید از تپه‌های سیلک همراهی و راهنمایی می‌کرده، در این اندیشه افتاده که پشتهٔ خشتی سیلک زیگورات است و همان موقع این مسئله را مکتوب کرده و در نامه‌هایی جداگانه برای فرماندار کاشان و مدیر میراث فرهنگی کاشان فرستاده؛ همچنین ایشان مؤکداً ابراز داشت که این مهم را در همان نخستین روزهایی که «طرح بازنگری سیلک» کار خود را آغاز می‌کرده با سرپرست و مجری این طرح، در میان گذاشته است.

۲۱. در اینجا نقل کردن خاطره‌ای عبرت‌آموز بی‌مناسبت نیست؛ اخیراً در ملاقاتی استاد مهدی رهبر، باستان‌شناس پُرسابقه و پیش‌کسوت، حکایتی نغز در ارتباط با همین موضوع روایت می‌کرد؛ هنگامی که در واپسین سالهای پیش از انقلاب، ایشان کاوشهای بیستون را که گروه باستان‌شناسان آلمانی رها کرده بود، از سر می‌گرفت؛ روزی شخصی به نام مش‌باقر خود را بدیشان معرفی می‌کند و می‌گوید که از آغاز کاوش آلمانها در بیستون سرکارگر آنها بوده، و پس از شروع کاوشهای بسطام هم، وُلفرام کالیس که با همدیگر در

همین بیستون کار کرده بودند، او را با خود به بسطام می‌برد و همکاریشان ادامه پیدا می‌کند؛ آقای رهبر هم او را به کار در گروه خود دعوت می‌کند؛ اما جالب این است که هر زمان که بازدیدکنندگانی، چه بومی و چه غیر، نزد مش‌باقر می‌رسیدند، و از او چگونگی کار را می‌پرسیدند، او بی‌درنگ می‌گفته که اینها **آراتویی** است (؟)؛ حتماً مش‌باقر آن هنگام که با گروه باستان‌شناسان آلمانی به دژ اورارتویی بسطام رفته بوده، مکرراً و مرتباً از آنها می‌شنیده که این آثار اورارتویی است و قاعدتاً نزد خود فکر کرده که لابد باستان‌شناسان جملگی به دنبال چیزهای آراتویی می‌گردند. شاید حکایت زیگورات شدن پشتهٔ خشتی سیلک هم داستانی مانند آثار آراتویی بیستون داشته باشد؛ کسی چه می‌داند! احتمالاً اگر به عوض عباس اعتمادفینی کاشانی، مش‌باقر بیستونی کرمانشایی سرکارگر حفیات جدید سیلک می‌بود، «سازهٔ بزرگ» به جای زیگوراتی پیش‌عیلامی، یک دژ **آراتویی** می‌شد!

۲۲. نام این دژ مادی در نبشته‌های آشوری‌نو به گونهٔ شیکرکی (shkrakki) ضبط شده (پاریپولا ۱۹۷۱، ص ۳۳۵ و زادک ۲۰۰۲، ص ۵۵)، بنابراین صورت «سیلکا» یا «شیلکا» که بنا بر صحبت استاد کامبخش فرد و هم‌او به قولی از دایش و یانگ نقل کرده، بی‌وجه است؛ در اصل فرانسهٔ کتاب گیرشمن دقیقاً Shirkaki یا Shilka-(ki) آمده (ص ۷۸)، اما در نسخهٔ انگلیسی گویا غلط مطبعی پیش آمده باشد، چون Shirkari یا Shilka-(ki) درج شده (ص ۹۴)، ترجمهٔ فارسی احتمالاً فقط از متن انگلیسی تبعیت کرده و «شیکرکی» یا «شیلککی» آورده (ص ۹۳). برای انعکاس این مطلب (این‌همانی دژ مندرج در متون آشوری با سیلک امروزی) نزد دانش‌پژوهان ایرانی بنگرید به: مشکور ۱۳۴۷، ص ۱۵۰؛ آذکائی ۱۳۷۲، ص ۱۱۵؛ قرشی ۱۳۷۳، ص ۲۰۳.

۲۳. شایسته است علاقه‌مندان بدین مباحث به تاریخ علم اثر سارتن (۱۹۵۲) یا علوم دقیق در عصر عتیق اثر نویگیباوئر (۱۹۵۷) یا پیدایش دانش نجوم اثر فان یرورین (۱۹۶۸) مراجعه کنند تا به روایت‌هایی دقیق از تاریخ علم و ریاضیات دست یابند.

۲۴. پیش از ما دیگران هم - به‌حق - به چنین ساده‌اندیشیهایی در پرسش ۱۹ اعتراض کرده‌اند، بنگرید به: نصرالله‌زاده ۱۳۸۲، ص ۱۱۹.

۲۵. ظریفی - با کمی چاشنی طنز و مطالبه - می‌گفت که آیا این عجیب نیست که باستان‌شناسی ایران طی تاریخچهٔ تقریباً بیش از ۱۵۰ سالهٔ خود فقط و فقط یک زیگورات - چغازنبیل - را کشف کرده باشد و در مقابل در یکی دو سال اخیر از هر گوشهٔ ایران زیگورات‌هایی در حال اکتشاف باشد؟

۲۶. برای محک زدن میزان احاطه و اشراف واقعی شخص سرپرست و مجری «طرح بازنگری سیلک» از وضعیت پشتهٔ خشتی سیلک، مساحت و موقعیت آن در گسترهٔ تپهٔ جنوبی، دقت در نوشتهٔ ایشان - مسلماً - پر فایده خواهد بود: «امروزه زیگورات ... **بیشترین** بخش تپه جنوبی سیلک را تشکیل داده» (مقالهٔ اول، ص ۴۱)؛ آیا واقعاً چنین است؟ آیا «سازهٔ بزرگ» **بیشترین** [؟] بخش تپهٔ جنوبی را تشکیل داده؟

کتابنامه

فارسی)

- آذکائی، پرویز، ۱۳۷۲، درگزین تا کاشان، تهران: پازنگ، ۱۸۷ ص.
- اسفندیاری، آرمیدخت، ۱۳۷۸، «تپه اُزبکی: یکی از مراکز فرهنگی فلات مرکزی»، باستان‌شناسی و هنر ایران: ۳۲ مقاله در بزرگداشت عزت‌الله نگهبان، به‌کوشش: عباس علیزاده و همکاران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۶۳-۴۶.
- آشوری، داریوش، ۱۳۷۴، فرهنگ علوم انسانی، انگلیسی-فارسی، تهران: نشر مرکز، ۵۳ + 425 ص.
- امین‌پور، بابک، ۱۳۸۰، «کاربرد روشهای ژئوفیزیک اکتشافی در باستان‌شناسی و نمونه‌ای از اجرای روش مغناطیس‌سنجی در اطراف معبد چغازنبیل»، باستان‌پژوهی، شمارهٔ ۸، سال ۳، ص ۹-۴.
- بیرشک، احمد، ۱۳۶۵، اصول مناظر و مرایا (پرسپکتیو)، تهران: علمی و فرهنگی، شش + ۱۷۳ ص.
- پوربخشنده، خسرو و سرلک، سیامک، [زیر چاپ]، کاوشهای باستان‌شناختی گورستان عصر آهن تپه صرم، ۱۳۸۱-۱۳۸۰ (مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ).
- تجویدی، اکبر، ۱۳۵۵، دانستیهای نوین دربارهٔ هنر و باستان‌شناسی عصر هخامنشی بر بنیاد کاوشهای پنج سالهٔ تخت جمشید (سالهای ۲۵۲۷ تا ۲۵۳۲ شاهنشاهی)، تهران: ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر، ۲۱۳ ص.
- چوپک، حمیده و جاوری، محسن، [زیر چاپ]، محوطهٔ باستانی گورتان اصفهان (مجموعه مقالات ویژهٔ مادپژوهی).
- سرلک، سیامک، [منتشر نشده]، گزارش نخستین فصل کاوشهای باستان‌شناختی قلی‌درویش جمرکان (قم)، پاییز ۱۳۸۲ (پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی).
- سرلک، سیامک، [در دست آماده‌سازی]، گزارش دومین فصل کاوشهای باستان‌شناختی قلی‌درویش جمرکان (قم)، پاییز ۱۳۸۳ (پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی).
- سودایی، بیتا، [منتشر نشده]، بررسی سفالینه‌های منقوش قبرستان B سیلک، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، به راهنمایی: حمید خطیب‌شهیدی، تهران: گروه آموزشی باستان‌شناسی دانشکدهٔ علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۱.
- صراف، محمد رحیم، ۱۳۷۴، «نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه (همدان)»، مجموعهٔ مقالات نخستین کنگرهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان، ۷ تا ۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۴، به کوشش: باقر آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی، جلد دوم، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۴۷، ص ۸۴۰-۸۱۲.
- صراف، محمد رحیم، ۱۳۷۸، «روند معماری و شهرسازی شهر باستانی هگمتانه (همدان) در پایان نهمین فصل کاوش پاییز ۱۳۷۷»، مجموعهٔ مقالات دومین کنگرهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان - ایران، ۲۵ تا ۲۹ فروردین ماه ۱۳۷۸، به کوشش: باقر آیت‌الله‌زادهٔ شیرازی، جلد نخست، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۹۵، ص ۱۲۱-۸۷.

"سازهٔ بزرگ سیلک: ساخت و سازی از دورهٔ ماد یا زیگورات خورشید؟! ۴۱"

طالبی، فرامرز، ۱۳۸۱، «کاوشهای باستان‌شناسی و حمایت مردم: گفتگو با دکتر یوسف مجیدزاده»، موزه‌ها، شماره ۳۳ (دورهٔ جدید، شماره ۱۲)، ص ۸-۲۰.
عابدی‌امین، عقیل، [منتشر نشده]، گزارش بررسی بنای سنگی زارپُلانج جهت ثبت در فهرست آثار ملی، ۱۳۷۱ (تهران: ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان تهران، [۱۷] ص).
عبدی، کامیار، ۱۳۷۸، «کاسهٔ لبه‌وارپخته: کاربرد و پراکندگی»، باستان‌شناسی و هنر ایران: ۳۲ مقاله در بزرگداشت عزت‌الله نگهبان، به‌کوشش: عباس علیزاده و همکاران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۸۴-۶۴.

فهیمی، حمید، ۱۳۸۲، «عصر آهن در سیلک: گزارش مقدماتی بررسی سفال‌های عصر آهن در سیلک»، نقره کاران سیلک، گزارش فصل دوم، به‌کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۳، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۲۲۸، ص ۱۲۷-۷۹.

فهیمی، حمید، [زیر چاپ]، سکونتگاه گور خفتگان صرم: گزارشی دربارهٔ محوطهٔ شمشیرگاه در جنوب قم، اردیبهشت ۱۳۸۲ (مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ).

قرشی، امان‌الله، ۱۳۷۳، ایران نامک: نگرشی نو به تاریخ و نام ایران، تهران، ۳۲۰ ص.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۷۶، «گزارش دومین فصل کاوش جبههٔ غربی تخته‌گاه آبادانای شوش و طرح مرمت و بازسازی دیوار تخته‌گاه، بهار ۱۳۷۴»، گزارشهای باستان‌شناسی (۱)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۸۳ ص ۲۰۰-۱۸۷.

کابلی، میرعابدین، ۱۳۷۸، «تقدس و تناسخ در معماری مذهبی»، مجموعه مقالات همایش معماری مسجد: گذشته، حال، آینده، تهران: دانشگاه هنر، جلد اول، ص ۴۴۳-۴۴۲.
کابلی، میرعابدین، [زیر چاپ]، رد پای مادها در جلگهٔ ری، سفالینه‌های عظیم‌آباد (مجموعه مقالات ویژهٔ مادپژوهی).

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۵۶، «حفریات در تپهٔ قبرستان سگزآباد»، مارلیک (نشریهٔ گروه و مؤسسهٔ باستان‌شناسی)، شماره ۲، ص ۷۱-۵۳.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸ الف، آغاز شهرنشینی در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، شش + ۲۰۶ ص.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۶۸ ب، «دوران مفرغ در ماوراءالنهر باستان»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۳، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۶ ص ۱۴-۲.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۷۷، «گزارش مقدماتی نخستین فصل حفريات باستان‌شناختی در محوطهٔ اُزبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۷»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۵، ص ۸۱-۵۷.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۷۹، «گزارش مقدماتی دومین فصل حفريات باستان‌شناختی در محوطهٔ اُزبکی، شهرستان ساوجبلاغ، پاییز ۱۳۷۸: دژ مادی اُزبکی»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۴، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۲۸، ص ۴۹-۲۸.

مجیدزاده، یوسف، [۱۳۸۰]، نخستین و دومین فصل حفريات باستان‌شناختی در در محوطهٔ اُزبکی: ساوجبلاغ (۱۳۷۷-۱۳۷۸)، سلسله گزارشهای مقدماتی ۱، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۲ ص، عکسها، طرحها، نقشه‌ها.

مجیدزاده، یوسف، ۱۳۸۲، جبرفت، کهنترین تمدن شرق، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با همکاری سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۲۱۸ + ۲۰ ص، مصور، رنگی. مشکور، محمدجواد، ۱۳۴۷، «مادها»، ایران در عهد باستان، در تاریخ اقوام و پادشاهان، تهران: چ، ۳، تهران: اشرفی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۳-۱۴۹.

معتمدی، نصرت‌الله، ۱۳۷۴، «زیویه - قلعه‌ای مان‌نایی، مادی»، مجموعهٔ مقالات نخستین کنگرهٔ تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم - کرمان، ۷ تا ۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۴، به‌کوشش: باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، جلد نخست، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۴۶، ص ۳۵۷-۳۲۰.

معتمدی، نصرت‌الله، ۱۳۷۶، «زیویه، کاوشهای سال ۱۳۷۴: معماری و شرح سفال»، گزارشهای باستان‌شناسی (۱)، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۸۳، ص ۱۷۰-۱۴۳.

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۱ الف، «تبع مادی در نیام جنگاوران سیلک»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۳۳، ص ۳۳-۱۷.

ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۱ ب، «طبیعت انسانی و معرفت‌شناسی، باستان‌شناسان جوان و دانشجویان بی‌اشراف، اتوریتیهٔ محقق و مابقی قضایا»، باستان‌شناسی و هنر، شماره ۴، ص ۷۷. ملکزاده، مهرداد، ۱۳۸۲، «بنای سنگی زارپُلانج قم، نیایشگاهی (؟) از دورهٔ ماد: گزارش بازدید و بررسی مقدماتی - پاییز ۱۳۸۱»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۷، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۴۴، ص ۶۴-۵۲.

ملکزاده، مهرداد، [زیر چاپ]، در جستجوی نشانه‌هایی از ری مادی - هخامنشی (۱۹): قلعه ایرج و رامین (مجموعه مقالات ویژهٔ مادپژوهی).

ملکزاده، مهرداد، [آماده چاپ]، گورستان "مادی" (۹) کلاک کرج: بازبینی یافته‌های باستان‌شناختی - زمستان ۱۳۸۲ ... (گزارشهای باستان‌شناسی).

ملکزاده، مهرداد، [منتشر نشده]، بنای سنگی واسون کهک، سازه‌ای از دورهٔ ماد (۹): گزارش بازدید و بررسی مقدماتی - زمستان ۱۳۸۲ (مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ).

ملکزاده، مهرداد، [در دست آماده‌سازی]، بزرگ‌آده‌ای مادی در سگز آباد، دشت قزوین، به پیوست: بوده‌ها و یافته‌های باستان‌شناختی عصر آهن پایانی در مرکز فلات ایران (مؤسسهٔ باستان‌شناسی دانشگاه تهران).

ملکزاده‌باقری، فرخ، ۱۳۵۶، «گزارش مقدماتی حفاری ترانسهٔ E تپهٔ قبرستان (فصل حفاری ۱۳۵۱)»، مارلیک (نشریهٔ گروه و مؤسسهٔ باستان‌شناسی)، شماره ۲، ص ۸۰-۷۳.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۵۶، «گزارش مقدماتی فصل اول و دوم حفاری تپهٔ سگزآباد (سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰)»، مارلیک (نشریهٔ گروه و مؤسسهٔ باستان‌شناسی)، شماره ۲، ص ۹۸-۸۱.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۷۲، «انتقال اندیشه: سوسک مصری در دشت قزوین»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۷، شماره ۲-۱، شمارهٔ پیاپی ۱۴-۱۳، ص ۷۴-۶۶.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۷۶، واژه‌نامهٔ باستان‌شناسی، انگلیسی-فارسی، فارسی-انگلیسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، هشت + ۹۵ + ۱۲۹ ص.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۷۸، ایران در پیش از تاریخ، باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سیه‌دهم شهرنشینی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، ۵۷۶ ص.

ملک‌شهمیرزادی، صادق (سرپرست و مجری "طرح بازنگری سیلک")، ۱۳۸۱ الف، زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ۲۱۴ + ۶ ص.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۱ ب، «زیگورات سیلک»، زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، به‌کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ص ۵۴-۲۷.

ملک‌شهمیرزادی، صادق، ۱۳۸۱ ج، زیگورات سیلک، طرح بازنگری سیلک [بروشور]، تهران: معاونت معرفی و آموزش سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۴ ص، رنگی.

ملک‌شهمیرزادی، صادق (سرپرست و مجری "طرح بازنگری سیلک")، ۱۳۸۲، نقره کاران سیلک، گزارش فصل دوم، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۳، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۲۲۸، ۲۸۶ + ۲۴ ص.

ملک‌شهمیرزادی، صادق و نوکنده، جبرئیل، ۱۳۷۹، آق تپه، گرگان: مدیریت میراث فرهنگی استان گلستان، ۱۷۹ ص.

موسوی، سید احمد، [منتشر نشده]، گزارش ثبتی بنای سنگی واسون، ۱۳۸۲ (قم: ادارهٔ میراث فرهنگی استان قم، ۱۲ ص).

موسوی، علی، ۱۳۷۸، «هندواروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مسئلهٔ هندواروپایی»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳، شماره ۲، و سال ۱۴، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۶ و ۲۷، ص ۲۱-۱۲.

مینوی، مجتبی، ۱۳۵۲، تاریخ و فرهنگ، تهران: خوارزمی، ۵۵۴ ص.

مهریار، محمد، ۱۳۶۱، «بررسی عوامل معماری محوطهٔ باستانی تپهٔ هگمتانه»، اثر، شماره ۷ و ۸، ص ۱۱۵-۷۶.

مهریار، محمد و کبیری، احمد، ۱۳۶۵، «گزارش مقدماتی بررسی میدان باستانی دلازیان، چشمه شیخ»، اثر، شماره ۱۲ و ۱۳، ص ۴۳-۳.

نصرت‌الله‌زاده، سیروس، ۱۳۸۲، «زیگورات سیلک»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۶۷-۶۶ سال ۶ شماره ۷-۶ ص ۱۲-۱۱۹.

نوروز ادهٔ گنجینی، ناصر، ۱۳۸۱، «آجرهای با نقش اثر مهر»، زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، به‌کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ص ۱۷۵-۱۷۱.

نوکنده، جبرئیل، ۱۳۸۱، «گزارش لایه‌نگاری برش الف در تپهٔ جنوبی سیلک»، زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، به‌کوشش: دکتر صادق ملک‌شهمیرزادی، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکدهٔ باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ص ۸۳-۵۵.

ولی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۰، «پایگاههای تجاری آغاز عیلامی»، مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۶، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۳۱، ص ۳۵-۲۶.

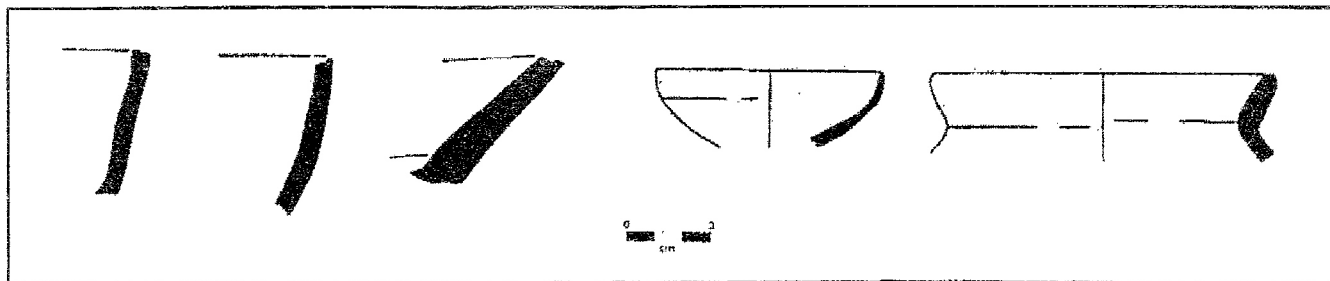
یغمائی، اسماعیل و پوربخشنده، خسرو، [منتشر نشده]، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی تپهٔ قبرستان کلاک بالا، ۱۳۶۹ (تهران: مرکز اسناد ادارهٔ کل میراث فرهنگی استان تهران، شمارهٔ ۷۲۲، ۳ ص).

- AKURGAL, E., 1968, *Urartäische und altiranische Kunstzentren*, Türk Tarih Kurumu Yayınlarından VI. Seri no. IX, Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi, 144 pp., 43 Taf.
- ALDEN, J. R., 1982, "Trade and Politics in Proto-Elamite Iran", *Current Anthropology XXIII*, pp. 613-640.
- ALIEV, I., 1960, *Istoriya Midii*, otv. red. V. V. Struve, Baku: Akademiia Nauk Azerbajdžanskoi CCP, 360 pp. + 126 pls.
- AMET, P., 1977, *L'Art antique du Proche Orient*, Paris (English trans.: *Art of the Ancient Near East*, by: J. Shepley and C. Choquet, New York: Harry N. Abrams INC. Publishers, 1980, 618 pp.).
- AMET, P., 1985, "La période IV de Tépé Sialk reconsidérée", *De l'Indus aux Balkans: Recueil à la mémoire de Jean Deshayes*, Contributions rassemblées et éditées par: J.-L. Huot, M. Yon, Y. Calvet, Paris: Éditions Recherche sur les Civilisations, A.D.P.F., pp. 293-312, 13 fig.
- (به فارسی ترجمه شده: «بازبینی دوره IV سیلک»، پیر آمیه، ترجمه مرجان مشکور، زیگورات سیلک، گزارش فصل یکم، به کوشش: صادق ملک شهمیرزادی (سرپرست و مجری طرح بازنگری سیلک)، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ۱۳۸۱، ص ۱۹۵-۱۸۱).
- BRENTJES, B., 1967, *Die iranische Welt vor Mohammed*, Leipzig: Koehler & Amelang, 304 pp., 123 Taf.
- BOEHMER, R. M., 1965, "Zur Datierung der Nekropole B von Tepe Sialk", *Archäologischer Anzeiger 1965*, Heft IV, pp. 802-822, 8 fig.
- BUSINK, T. A., 1970, "L'origine et l'évolution de la ziggurat babylonienne", *Jaarbericht Ex Oriente Lux XXI*, pp. 91-142.
- CALMEYER, P., 1986, "Median Art and Architecture", *Encyclopedia Iranica II/6*, ed. by: E. Yarshater, pp. 565-569.
- CANAL, D., 1978a, "Travaux à la terrasse haute de l'Acropole de Suse", *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran IX*, pp. 11-55, fig 1-13, pls. i-x.
- CANAL, D., 1978b, "La Haute Terrasse de l'Acropole de Suse", *Paléorient IV*, pp. 169-176.
- (به فارسی ترجمه شده: «صفه مرتفع آکروپل شوش»، دنی کانال، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی (سیر تکامل اجتماعی و فرهنگی از هزاره هفتم قبل از میلاد تا یورش مغول)، گزارش گردهمایی بین‌المللی شوش و سمنار بلو، زیر نظر ژان پرو و ژنویو دلفوس، ترجمه هایده اقبال، تهران مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶، ص ۴۸-۴۰).
- CASAL, J.-M., 1961, *Fouilles de Mondigak*, 2 vols., Délégation archéologique française en Afghanistan, Mémoires XVII, Paris: C. Klincksieck.
- CHARRIERE, G., 1964, "L'orientation de quelques ziggurates et sanctuaires", *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale LVIII*, pp. 9-22.
- CHEVALIER, N., 2002, *La Recherche Archéologique française au Moyen-Orient 1842-1947*, Centre de Recherche d'Archéologie Orientale, Université de Paris I, N° 14, Paris: Éditions Recherche sur les Civilisations, adpf, xi + 630 pp.
- CONTENAU, G. et GHIRSHMAN, R., 1933, "Rapport préliminaire sur les fouilles de Tépé Giyan, près de Néhavand (Perse)", *Syria: Revue d'art oriental et d'archéologie XIV*, pp. 1-11, iii pls.
- CONTENAU, G. et GHIRSHMAN, R., 1935, *Fouilles du Tépé - Giyan, près de Néhavand, 1931 et 1932*, Musée du Louvre - Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique III, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner, 144 p., 85 pls.
- CULICAN, W. 1965, *The Medes and Persians*, Ancient Peoples and Places XLII, London: Thames and Hudson, 260 pp.
- CURTIS, J. 1989, *Ancient Persia*, London: British Museum Publications, 72 pp.
- DANDAMAYEV, M. A. and LUKONIN, V. G., 1980, *Kultura i ekonomika drevnego Irana*, Moskva, 416 pp (English trans.: *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, by: Ph. L. Kohl with collaboration of D. J. Dadson, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, 463 pp., 45 fig.).
- DESHAYES, J., 1974, "La dixième campagne de fouille à Torang Tappeh 1973", *Proceedings of the 2nd Annual Symposium on Archaeological Research in Iran 1973*, ed. by: F. Bagherzadeh, Tehran: Iranian Centre for Archaeological Research, pp. 128-138.
- DESHAYES, J., 1976, "Rapport préliminaire sur la onzième campagne de fouille à Torang Tappeh", *Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran 1975*, ed. by: F. Bagherzadeh, Tehran: Iranian Centre for Archaeological Research, pp. 298-321.
- DESHAYES, J., 1977, "A propos des trasses hautes de la fin du IIIe millénaire en Iran et en Asie Centrale", *Le Plateau Iranien et l'Asie centrale des origines à la conquête islamique, Leurs relations à la lumière des documents archéologiques*, ed. by: J. Deshayes, Colloques Internationaux du Centre National de la Recherche Scientifique No 567, Paris: C. N. R. S., pp. 95-111.
- DE MECQUENEM, R., 1935, "Recherche à Tchogha Zanbil", *Mémoires de la mission archéologique en Iran XXXIII*, pp. 1 ff.
- DE MECQUENEM, R. and DOSSIN, G., 1938, "La «Marre» de Nabu", *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale XXXV*, pp. 129-135.
- DIKONOFF, I. M., 1956, *Istoriya Midii ot drevnejšix vremen do kontsa IV v. do n. e.*, Akademiia Nauk CCCP, Moskva-Leningrad, 485 pp.
- (به فارسی ترجمه شده: تاریخ ماد، ایگور میخائیلوویچ دیکونوف، ترجمه کریم کشاورز، مجموعه ایران‌شناسی ۳۳، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ج ۲ [ویرایش ۲]، تهران: پیام، ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۷)، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹، ج ۶ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ۶۶۴ ص).
- DIKONOFF, I. M., 1985, "Media", *The Cambridge History of Iran II: The Median and Achaemenian Periods*, ed. by: I. Gershevitch, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 36-148.
- DIKONOFF, M. M., 1961, *Očerki istorij drevnego Irana*, Moskva, 444 pp.
- (به فارسی ترجمه شده: تاریخ ایران باستان، میخائیل میخائیلوویچ دیکونوف، ترجمه روحی ارباب، مجموعه ایران‌شناسی ۳۹، زیر نظر احسان یارشاطر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ۴۱۵ ص).
- DILLON, B. D. (ed.), 1992, *The Student's Guide to Archaeological Illustrating*, Second, revised edition, Archaeological Research Tools I, Institute of Archaeology, University of California, Los Angeles, vi + 185 pp..
- DYSON, JR., R. H., 1965, "Problems of protohistoric Iran as seen from Hasanlu", *Journal of Near Eastern Studies XXIV/3* pp. 193-217.
- DYSON, JR., R. H., 1999, "Triangle-Festoon Ware Reconsidered", *Neo-Assyrian, Median, Achaemenian and other studies in honor of David Stronach*, Vol. 2., ed. by: R. Bouchard et al., Iranica Antiqua XXXIV, pp. 115-144.
- FRANKFORT, H., 1954, *The Art and Architecture of the Ancient Orient*, Harmondsworth.
- GELB, I. J. et al. (eds), 1956, *The Assyrian Dictionary of the Oriental Institute of the University of Chicago, volume 5: G*, Chicago: Oriental Institute and J. J. Augustin Verlagsbuchhandlung.
- GELB, I. J. et al. (eds), 1961, *The Assyrian Dictionary of the Oriental Institute of the University of Chicago, volume 21: Z*, Chicago: Oriental Institute and J. J. Augustin Verlagsbuchhandlung.

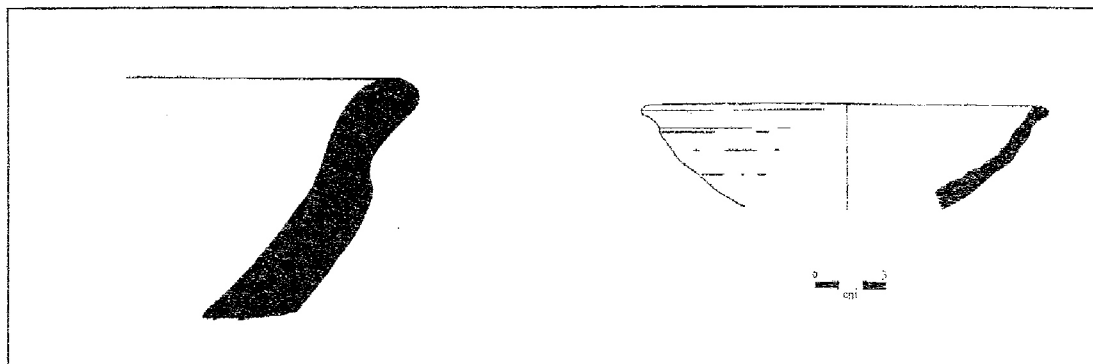
- GHIRSHMAN, R., 1934, "Une tablette proto-élamite du plateau iranien", *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale* XXXI, pp. 115-119.
- GHIRSHMAN, R., 1935, "Rapport préliminaire sur les fouilles de Tépé Sialk, Près de Kashan (Iran)", *Syria: Revue d'art oriental et d'archéologie* XVI, pp. 229-246, 11 fig., pls. xxxvii-xliv.
- GHIRSHMAN, R., 1938, *Fouilles de Sialk, près de Kashan, 1933, 1934, 1937*, vol. I, Musée du Louvre - Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique IV, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner, 152 p., 96 pls.
- (به فارسی ترجمه شده: سیلک کاشان، رومن گیرشمن، جلد اول، ترجمه اصغر کریمی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) ۱۳۷۹، ۲۷۷ ص.)
- GHIRSHMAN, R., 1939, *Fouilles de Sialk, près de Kashan, 1933, 1934, 1937*, vol. II, Musée du Louvre - Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique V, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner, 259 p., 101 pls.
- GHIRSHMAN, R., 1942, "Recherches préhistoriques en Afghanistan. Fouilles de Nad-i Ali", *Revue des Arts Asiatiques* XIII/1, pp. 10-22.
- GHIRSHMAN, R., 1950, "Notes iraniennes VI. Le trésor des Sakkez, les origines de l'art Mède et les bronzes du Luristan", *Artibus Asiæ* XIII/3-4, pp. 181-206.
- GHIRSHMAN, R., 1951, *L'Iran: des origines à l'Islam*, Paris, 330 pp (English ed.: *Iran from the earliest times to the Islamic conquest*, Pelican Books A 239, Harmondsworth, 1954, 368 pp.).
- (به فارسی ترجمه شده: ایران از آغاز تا اسلام، رومن گیرشمن، ترجمه محمد معین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ۵۰۰ ص.)
- GHIRSHMAN, R., 1961a, "Tchoga Zambil, Rapport préliminaire de la IXe campagne (1961-62)", *Arts Asiatiques* VIII, pp. 256-258.
- GHIRSHMAN, R. (ed.), 1961b, *7000 ans d'art en Iran, Exposition Paris, Petit Palais, octobre 1961-janvier 1962*, Paris.
- GHIRSHMAN, R., 1962a, "La Civilisation achéménide et l'Urartu", *A Locust's Leg. Studies in honour of Seyyed Hassan Taqizadeh*, ed. by: W. B. Henning and E. Yarshater, London, pp. 85-88.
- GHIRSHMAN, R. (ed.), 1962b, *7000 Jahre Kunst in Iran, Villa Hügel, Essen, 16. Februar bis 24. April 1962*, Essen.
- GHIRSHMAN, R., 1963a, *Perse: Proto-Iraniens, Mèdes, Achéménides*, L'Univers des formes V, Paris: NRF Gllimard, 441 pp.
- (به فارسی ترجمه شده: هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، رومن گیرشمن، ترجمه عیسی بهنام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ۴۲۰ ص.)
- GHIRSHMAN, R., 1963b, "Iranian Pre-Sassanian Art Cultures", *Encyclopedia of World Art* VIII, pp. 247-286.
- (به فارسی ترجمه شده: فرهنگهای هنری ایران: ماقبل تاریخ، هنر مادی، هنر هخامنشی، هنر پارتی، رومن گیرشمن، ترجمه یعقوب آژند، تاریخ هنر ایران (۱)، تهران: مولی، ۱۳۷۶، ۱۷۲ + ۵ ص.)
- GHIRSHMAN, R., 1964, "Le trésor de l'Oxus, les bronzes du Luristan et l'art Mède", *Vorderasiatische Archäologie, Studien und Aufsätze Anton Moortgat zum 65. Geburtstag gewidmet von Kollegen, Freunden und Schülern*, ed. by: K. Bittel et al., Berlin: Verlag von Gerbr. Mann, pp. 88-94, pls. 17-19.
- GHIRSHMAN, R., 1966, *Tchoga Zanbil (Dur Untash), I. La Ziggurat*, Mémoires de la délégation archéologique en Iran XXXIX, Paris.
- (به فارسی ترجمه شده: چغازنبیل (دور - اونتاش)، جلد اول: زیگورات، رومن گیرشمن، ترجمه اصغر کریمی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) ۱۳۷۳، ۳۳۹ ص.)
- GHIRSHMAN, R., 1974, "Un Mède sur les bas-reliefs de Nimrud", *Iraq* XXXVI, pp. 37-38, pls. iii-iv.
- GHIRSHMAN, R., 1974-77, "A propos de la Nécropole B de Sialk", *Jahrbuch für Prehistorische und Ethnographische Kunst* XXIV, pp. 41-49, pls. 24-28.
- GHIRSHMAN, R., 1976, *Terrasses sacrées de Bard-e Néchandeh et de Masjid-i Solaiman, L'Iran du sud-ouest du VIIIe s. av. notre ère au Ve s. de notre ère I-II*, Mémoires de la délégation archéologique en Iran XLV, Paris.
- GHIRSHMAN, R., 1977, *L'Iran et la migration des Indo-Aryens et des Iraniens*, Leiden: E. J. Brill, 88 pp., 16 fig.
- GHIRSHMAN, T., 1970, *Archéologue malgré moi, Vie quotidienne d'une mission archéologique en Iran*, A la Baconnière-Neuchâtel, Albion Michel, Paris, 432 pp.
- GOFF MEADE, CL., 1968, "Luristan in the first half of the first Millennium B.C.: A preliminary report on the first season's excavations at Baba Jan, and associated surveys in the Eastern Pish-i-Kuh", *Iran* VI, pp. 105-134.
- GRANTOVSKIJ, E. A., 1970, *Rannjaja istorija iranskix plemen Perednej Azii*, Akademiia Nauk CCCP, Moskva, 395 pp.
- GROPP, G., 1989, "Ein elamischer Baderitus", *Archaeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, ed. by: L. De Meyer and E. Haerink, Gent, pp. 239-272.
- (به فارسی ترجمه شده: «مراسم تطهیر مذهبی ایلامی»، گردگروپ، ترجمه محمدرحیم صراف، میراث فرهنگی، شماره هشتم و نهم، بهار و تابستان ۱۳۷۳، ص ۲۵-۴۰).
- HANSMAN, J., 1972, "Elamites, Achaemenians and Anshan", *Iran* X, pp. 101-125.
- HANSMAN, J., 1975, "An Achaemenian Stronghold", *Monumentum H. S. Nyberg III, Hommages et Opera Minora*, Acta Iranica VI, Téhéran - Liège - Leiden: Bibliothèque Pahlavi - E. J. Brill, pp. 289-309.
- HARDY, A. P., 1938, "Le monument de Neisar", *Athar-e Iran* III, pp. 163-166, fig. 100-106.
- (به فارسی ترجمه شده: «بنای نیسر»، آندره پ. هاردی، آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۶-۱۵۲).
- HARDY, A. P., 1939, "Période VI, Vestiges des Constructions: La Grande construction", in: Ghirshman, R., *Fouilles de Sialk, près de Kashan, 1933, 1934, 1937*, vol. II, Musée du Louvre - Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique V, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner, pp. 23-25.
- (به فارسی ترجمه شده: «دوران IV [← VI] بقایای معماری»، رومن گیرشمن [← آندره پ. هاردی]، ترجمه هایده لاله، گزارش فصل یکم، به کوشش: صادق ملک شه میرزادی، سازمان میراث فرهنگی کشور، معاونت پژوهشی، پژوهشکده باستان‌شناسی، سلسله گزارشهای باستان‌شناسی ۲، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه) [شماره] ۱۶۹، ۱۳۸۱، ص ۱۷۷-۱۷۹).
- HENRICKSON, R. C., 1983, "A reconstruction of the Painted Chamber Ceiling at Baba-Jan", *Iranica Antiqua* XVIII, pp. 81-96.
- HENRICKSON, R. C., 1996, "Sialk, Tepe", *The Dictionary of Art* XXVIII, p. 647.
- HERZFELD, E., 1941, *Iran in the Ancient East*, Archaeological Studies presented in the Lowell Lectures at Boston, London - New York: Oxford University Press.
- HINZ, W., 1971, "Eine altelamische Tonkrug-Aufschrift vom Rande der Lut", *Archäologische Mitteilungen aus Iran (n. f.)* IV, pp. 21-24.
- HINZ, W. und KOCH, H., 1987, *Elamisches Wörterbuch*, in 2 Teilen, Archäologische Mitteilungen aus Iran (Ergänzungsband) XVII, Berlin: Verlag von Dietrich Reimer, 1392 pp.
- HOUT, J.-L., 1965, *Iran I: Des Origines aux Achéménides*, Archaeologia Mundi, Genève - Paris - Munich: Les éditions Nagel, 223 pp.
- HOUT, J.-L., 1988, "Les ziggurat mésopotamiennes et l'Asie centrale", *L'Asie centrale et ses rapports avec les civilisations oéimtales des origines à l'âge du Fer*, Paris, pp. 37-42.

- HUART, C. et DELAPORTE, L., 1952, *L'Iran Antique, Islam et Perse et la civilisation Iranienne*, Bibliothèque de Synthèse Historique, L'évolution de L'Humanité XXIV, Paris: Éditions Albin Michel, xxx+ 528 pp.
- JOHNSON, E. C., 1975-76, "Urartian Influence upon Iranian Architecture in Early First Millenium B. C.", *Marsyas XVII*, pp. 21-38.
- JOHNSON, M. C., 1992, "Architectural Reconstruction Drawings", *The Student's Guide to Archaeological Illustrating*, ed. by: B. D. Dillon, Second, recived edition, Archaeological Reserch Tools I, Institute of Archaeology, University of California, Los Angeles, pp. 55-63.
- KOHL, P. L., 1984, *Central Asia, Palaeolithic beginnings to the iron Age* Édition Recherche sur la Civilisations "synthèse" no 14, Paris: A.D.P.F., 315 pp.
- KOLDEWEY, R., 1918, *Das Ishtar-Tor in Babylon*, Wissenschaftliche Verffentlichungen der Deutschen Orientgesellschaft XXXII, Leipzig: J. C. Heinrichs'sche Buchhandlung.
- KRAMER, C., 1977, "Pots and Peoples", *Mountains and Lowlands: Essays in the Archaeology of Greater Mesopotamia*, ed. by: L. D. Levine, and T. C. Young, Jr., Bibliotheca Mesopotamica VII, Malibu, CA: Undena Publications, pp. 91-112.
- LAMBERG-KARLOVSKY, C. C., 1971a, "Proto-Elamite Account Tablets from Tepe Yahya, South-eastern Iran", *Kadmos X/1*, pp. 97-99.
- LAMBERG-KARLOVSKY, C. C., 1971b, "The Proto-Elamite Settlement at Tepe Yahya", *Iran IX*, pp. 87-96.
- LAMBERG-KARLOVSKY, C. C. and MAGEE, P., 1999, "The Iron Age Platforms at Tepe Yahya", *Neo-Assyrian, Median, Achaemenian and other studies in honor of David Stronach*, Vol. 2., ed. by: R. Boucharlat et al., Iranica Antiqua XXXIV, pp. 41-52.
- LAMBERG-KARLOVSKY, C. C. and TOSI, M., 1973, "Shahr-i Sokhta and Tepe Yahya, Tracks on the Earliest History of the Iranian Plateau", *East and West XXIII*, pp. 21-58.
- LENZEN, H., 1941, *Die Entwicklung der Zikkurat von ihren Anfängen bis zur Zeit der III. Dynastie von Ur*, Leipzig.
- LEVINE, L. D., 1987, "The Iron Age", *The Archaeology of Western Iran, Settlement and Society from Prehistory to the Islamic Conquest*, ed. by: F. Hole, Smithsonian Series in Archaeological Inquiry, Washington, D.C. - London: Smithsonian Institution Press, pp. 229-250. (به فارسی ترجمه شده: «عصر آهن»، لویس د. لوین، باستان‌شناسی غرب ایران، فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، باستان‌شناسی ۱۵، ۱۳۸۱، ص ۴۹۶-۴۴۸).
- MARTINEZ-SEVE, L., 2001, "Ghirshman, Roman", *Encyclopedia Iranica X/6*, ed. by: E. Yarshater, pp. 583-586.
- MASSON, V. M., 1981, *Altyn-Depe* Akademiya Nauk Turkmenskoy CCP, Leningrad: "Nauka" Leningradskoye Otdeleniye (English tarns. by: H. N. Michael, Uiversity Museum Monograph 55, Philadelphia: The University Museum, Uiniversity of Pennsylvania, 1988, 160 pp. + xliii pls.).
- MATHESON, S. A., 1972, *Persia: An Archaeological Guide*, London: Faber Paperbacks and Faber Limited, 358 pp.
- MEDVEDSKAYA, I., 1982, *Iran: Iron Age I*, translated from the Russian by: S. Pavlovich, BAR International Series 126, Oxford, 130 pp.
- MEDVEDSKAYA, I., 1983, "Horse Harness from the Sialk B Cemetery", *Iranica Antiqua XVIII*, pp. 59-79, 3 fig.
- MEDVEDSKAYA, I., 1986, "A Study on the Chronological Parallels between the Greek Geometric Style and Sialk B Painted Pottery", *Iranica Antiqua XXI*, pp. 89-120, viii pls.
- MAGEE, P., 1997, "The Iranian Iron Age and the Chronology of Settlement in Southeastern Arabia", *Iranica Antiqua XXXII*, pp. 91-108.
- MOUSAVI, A., 1994, "Une brique a decor polychrome de l'Iran occidental (viie-viie s.av.j.-c)", *Studia Iranica XXIII/1*, pp. 7-18.
- NEGAHBAN, E. O., 1991, *Excavations at Haft Tepe, Iran*, Uiversity Museum Monograph 70, Philadelphia: The University Museum of Archaeology and Anthropology, University of Pennsylvania, xxx+ 156 pp. + 7 plans + 58 pls. (به فارسی ترجمه شده: حفاری هفت‌تپه، دشت خوزستان، عزت‌الله نگهبان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۱۸، ۵۹۶ ص).
- NEUGEBAUER, O., 1957, *The Exact Sciences in Antiquity*, Providence, Rhode Island: Brown University Press (reprinted by Dover: New York, 1969). (به فارسی ترجمه شده: علوم دقیق در عصر عتیق، اوتو نویگه‌باور، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ۳۱۲ ص و ۱۴ لوحه).
- PARPOLA, S., 1970, *Neo-Assyrian Toponyms*, Programming and computer printing by: K. Koskeniemi, Alter Orient und Altes Testament VI, Neukirchen-Vluyn: Verlag Butzon & Bercker Kevelaer, xxix+ 408 pp. + map.
- PARROT, A., 1949, *Ziggurats et tour de Babel*, Paris.
- PORADA, E., 1965, *Ancient Iran: The Art of pre-Islamic times*, With the Collabritions of R. H. Dyson and Contributions by: C. K. Wilkinson, London. (به فارسی ترجمه شده: هنر ایران باستان (تمدنهای پیش از اسلام)، ایدت پرادا با همکاری رابرت دایسون و کمکهای چارلز ویلکینسون، ترجمه یوسف مجیدزاده، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ۳۷۴ ص).
- POTTS, D. T., 1999, *The Archaeology of Elam, Formation and Transformation of an Ancient Iranian State*, Cambridge World Archaeology, Cambridge: Cambridge University Press, xxix+ 490 pp.
- REINER, E., 1973, "The Location of Anšan" *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale LXVII*, pp. 57-62.
- SARTON, G., 1952, *A History of Science I: Ancient Science Through the Golden Age of Greece*, Cambridge-Harvard: Harvard University Press. (به فارسی ترجمه شده: تاریخ علم ۱: علم قدیم تا پایان دوره طلایی یونان، جورج سارتون، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶، ۶۹۴ ص).
- SAUVAGE, M., 1998, "La construction des ziggurat sous la troisième dynastie d'Ur", *Iraq LX*, pp. 45-63.
- SCERRATO, U., 1966, "Excavations at Dahan-i Ghulaman (Seistan-Iran), First Preliminary Report", *East and West XVI/1-2*, pp. 9-30.
- SCHAEFFER, C. F. A., 1948, "La date des nécropoles de Sialk", *Stratigraphie comparée et chronologie de l'Asie Occidentale (IIIe et IIe millénaires)*, Syrie, Palestine, Asie mineure, Chypre, Perse et Caucase, Oxford - London: The Griffith Institute Ashmolean Museum, by Geoffery Cumberlage Oxford University Press, pp. 467-477.
- SCHMIDT, E. F., 1940, *Flights over ancient cities of Iran*, Chicago, xxii+ 104 pp. (به فارسی ترجمه شده: پرواز برفراز شهرهای باستانی ایران، اریک ف. اشمیت، ترجمه آرمان شیشه‌گر، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور ۸۶، ۱۳۷۶، ۲۷۶ ص).
- SCHMIDT, E. F., 1953, *Persepolis I: Structures, reliefs, inscriptions*, Oriental Institute Publications 68, Chicago: University of Chicago Press. (به فارسی ترجمه شده: تخت‌جمشید، اریک فردریک اشمیت، ترجمه عبدالله فریار، تهران: فرانکلین - امیرکبیر، ۱۳۴۲).
- SCHMIDT, E. F., VAN LOON, M. N. and CURVERS, H. H., 1989, *The Holmes Expedition to Luristan*, with contribution by J. A. Brinkman, 2 vols. (text and plates), Chicago: University of Chicago, Oriental Institute Publications 108, xv+ 594 + xiv pp., 265 pls.

- SCHMITT, R., 1977, "K. nigtum im Alten Iran", *Saeculum XXVIII*, pp. 384-395.
- SEIDL, U., 1976, "Ein Relief Dareios I. in Babylon", *Archologische Mitteilungen aus Iran (n. f.) IX*, pp. 125-130.
- SHAW, I., 2002, "Ziggurat", *A Dictionary of Archaeology*, ed. by: I. Shaw & R. Jameson, Oxford: Blackwell Publishers, p. 623.
- STOLPER, M. W., 1985, "Proto-Elamite Textes from Tall-i Malyan", *Kadmos XXIV*, pp. 1-12.
- STRONACH, D., 1967, "Uratian and Achaemenian Tower Temples", *Journal of Near Eastern Studies XXVI* pp. 278-288, pls. xxiv-xxvi.
- STRONACH, D., 1969, "Excavations at Tepe Nūsh-i Jān, 1967", *Iran VII*, pp. 1-20.
- STRONACH, D., 1974, "Achaemenian Village I at Susa and the Persian Migration to Fars", *Iraq XXXVI* pp. 239-248, pls. xlix-lv.
- STRONACH, D., 1978, *Pasargadae: A Report on the Excavations conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, Oxford: Oxford University Press at the Clarendon Press, xii + 326 pp., 192 pls.
- (به فارسی ترجمه شده: پاسارگاد: گزارشی از کاوشهای انجام شده توسط مؤسسه مطالعات ایرانی بریتانیا (از سال ۱۹۶۱ تا سال ۱۹۶۳)، دیوید استروناخ، ترجمه حمید خطیب‌شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۶ ص.)
- STRONACH, D. and ROAF, M., 1973, "Tepe Nūsh-i Jān 1970: Second interim report", *Iran XI*, pp. 129-140.
- STRONACH, D. and ROAF, M., 1978, "Excavations at Tepe Nūsh-i Jān. Third interim report", *Iran XVI*, pp. 1-28.
- TIRATS'YAN, G. A., 1964, "Uratian civilization and Achaemenian Iran", *Review on History and Philology II*, pp. 149-164 (repr. in: *From Urartu to Armenia, Florilegium Gevork A. Tirats'yan, im Memoriam*, ed. by: R. Vardanyan, tans. by: S. Mardanyan et al., National Academy of Sciences of Armenia, Institute of Archaeology and Ethnography, Scientific Heritage 3, Published with the support of the Calouste Gulbenkian Foundation, Civilisation du Proche-Orient, Serie I: Archeologie et environnement 4, Neuchâtel: Recherches et Publications, 2003, pp. 23-31, pls. 1-3).
- TOUROVETS, A., 1989, "Observations concernant le matériel archéologique des nécropoles A et B de Sialk", *Mélanges P. Amiet II*, Iranica Antiqua XXIV, pp. 209-244, iv pls.
- TREIDLER, H., 1965, "Paraitakene", *Paulys Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft (Suppl.) X*, ed. by: G. Wissowa et al., col. 478-482.
- VALLAT, F., 1993, *Les noms géographiques des sources suso-élamites*, avec la collaboration de B. Groneberg et du Groupe de Recherches Elamites, Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes XI, Beihefte zum Tübinger Atlas des vordern Orients, Reihe B (Geisteswissenschaften), Nr. 7/XI, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, cxlv + 339 pp. + map.
- VALLAT, F., 1997, "Le caractère funéraire de la ziggurat en Elam", *Nouvelles Assyriologiques Brèves et Utilitaires 1997/38*, 2 pp.
- VALLAT, F., 2003, "L'origine orientale de la ziggurat", *Jiroft: Fabuleuse découverte en Iran*, Dossiers d'archéologie, no. 287, pp. 92-95.
- VANDEN BERGHE, L., 1959, *Archéologie de l'Iran ancien*, Documenta et monumenta Orientis antiqui VI, Leiden: E. J. Brill.
- VANDEN BERGHE, L., 1979, *Bibliographie analytique de l'archéologie de l'Iran ancien*, avec la collaboration de B. De Wulf et E. Haerinck, Leiden: E. J. Brill, xxv + 329 pp., *Supplément 1: 1978-1980*, L. Vanden Berghe et E. Haerinck, 1981, Leiden: E. J. Brill, xix + 109 pp., *Supplément 2: 1981-1985*, L. Vanden Berghe et E. Haerinck, 1987, Leuven: Peeters, xiii + 102 pp., *Supplément 3: 1986-1995*, E. Haerinck & K. G. Stevens, 1996, Leuven: Peeters, xiii + 141 pp.
- VAN DER WAERDEN, B. L., 1968, *Erwachsen Wissenschaft II: Anfänge der Astronomie*, Wissenschaft und Kultur XXIII, Basle-Stuttgart (English translation: *Science Awakening II, The Birth of Astronomy*, by: A. Dersden, London-Leiden-New York: Noorhoff International Publishing, 1974).
- (به فارسی ترجمه شده: پیدایش دانش نجوم، بارتل ل. واندروردن، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ۵۰۶ ص.)
- VON DER OSTEN, H. H., 1956, *Die welt der Perser*, Grosse Kulturen der Frühzeit, Stuttgart: Gustav Kilpper Verlag, 299 pp., 118 Taf.
- WEISSBACH, F. H., 1914, "Raga", *Paulys Real-Encyclopädie der classischen Altertumswissenschaft (n. b.) I A*, ed. by: G. Wissowa et al., col. 125-127.
- WEISS, H. and YOUNG, JR., T. C., 1975, "The Merchants of Susa, Godin V and Plateau-Lowland Relations in the Late Fourth Millennium B.C.", *Iran XIII*, pp. 1-17.
- (به فارسی ترجمه شده: «بازرگانان شوشی»، هاروی وایز و کایلر یانگ، ترجمه یوسف مجیدزاده، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۲، شماره ۱، شماره پیاپی ۳، پاییز و زمستان ۱۳۶۶، ص ۱۴-۲).
- WHITCOMB, D., 1971, *The Proto-Elamite Period at Tall-i Ghazir*, Georgia: University of Georgia, M. A. Thesis.
- WILLIAMS, T. et al., 2002, "The Ancient Merv Project, Turkmenistan. Preliminary Report on the First Season (2001)", *Iran XL*, pp. 15-42.
- WINTER, I., 1977, "Perspective on the «Local Style» of Hananlu IV B: A study in Receptivity", *Mountains and Lowlands: Essays in the Archaeology of Greater Mesopotamia*, ed. by: L. D. Levine and T. C. Young, Jr., Bibliotheca Mesopotamica VII, Malibu, CA: Undena Publications, pp. 371-386.
- YAMAUCHI, E. M., 1990, *Persia and the Bible*, Grand Rapids, Michigan: Baker Book House.
- YOUNG, JR., T. C., 1963, *Proto-Historic western Iran: An Archaeological and Historical Review, Problems and Possible Interpretations*, Phil. Diss. University of Pennsylvania, University Microfilms, Inc., Ann Arbor, Michigan.
- YOUNG, JR., T. C., 1965, "A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C.", *Iran III*, pp. 53-85.
- YOUNG, JR., T. C., 1967, "The Iranian Migration into the Zagros", *Iran V*, pp. 11-34.
- YOUNG, JR., T. C., 1969, *Excavations at Godin Tepe: First Progress Report*, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology, Occasional Paper XVII, Toronto: Royal Ontario Museum.
- YOUNG, JR., T. C., 1974, "The day we found the Tablet", *Rotunda VII*, 4-11.
- YOUNG, JR., T. C., 1985, "Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary suggestions for the re-analysis of old constructs", *De l'Indus aux Balkans: Recueil à la mémoire de Jean Deshayes* Contributions rassemblées et éditées par: J.-L. Huot, M. Yon, Y. Calvet, Paris: éditions Recherche sur les Civilisations, A.D.P.F., pp. 361-378.
- YOUNG, JR., T. C. and LEVINE, L. D., 1974, *Excavations of the Godin Project: Second Progress Report*, Royal Ontario Museum, Art and Archaeology, Occasional Paper XXVI, Toronto: Royal Ontario Museum.
- ZADOK, R., 2002, *The ethno-linguistic character of northwestern Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian period*, Archaeological Center Publications, Jerusalem: Graphit Press Ltd., 164 pp., maps. * * *

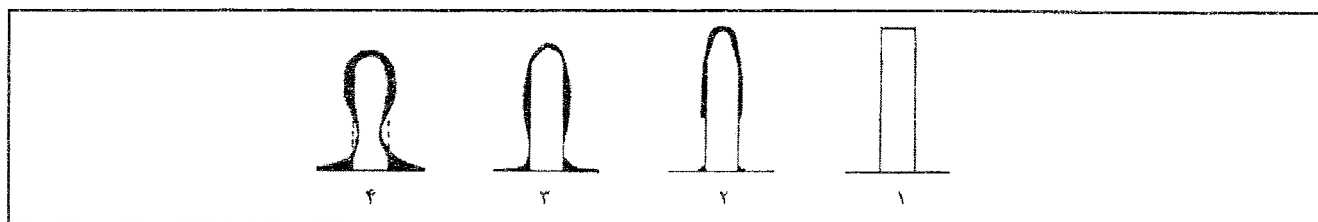


طرح ۱:۱

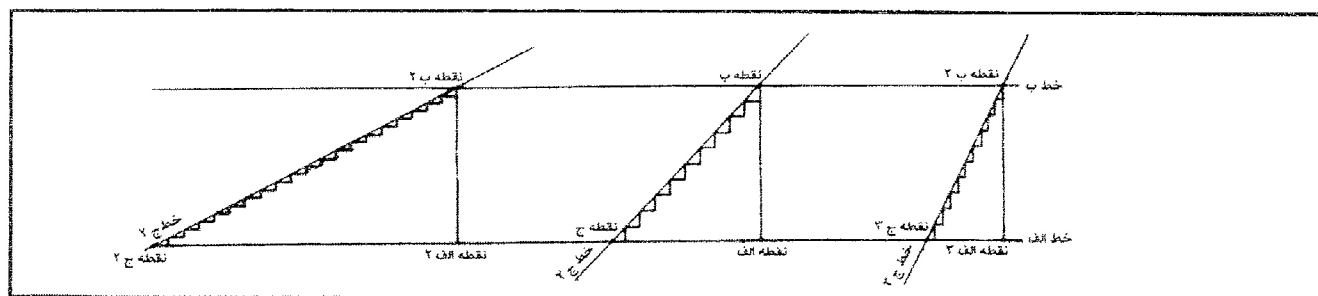


طرح ۲:۱

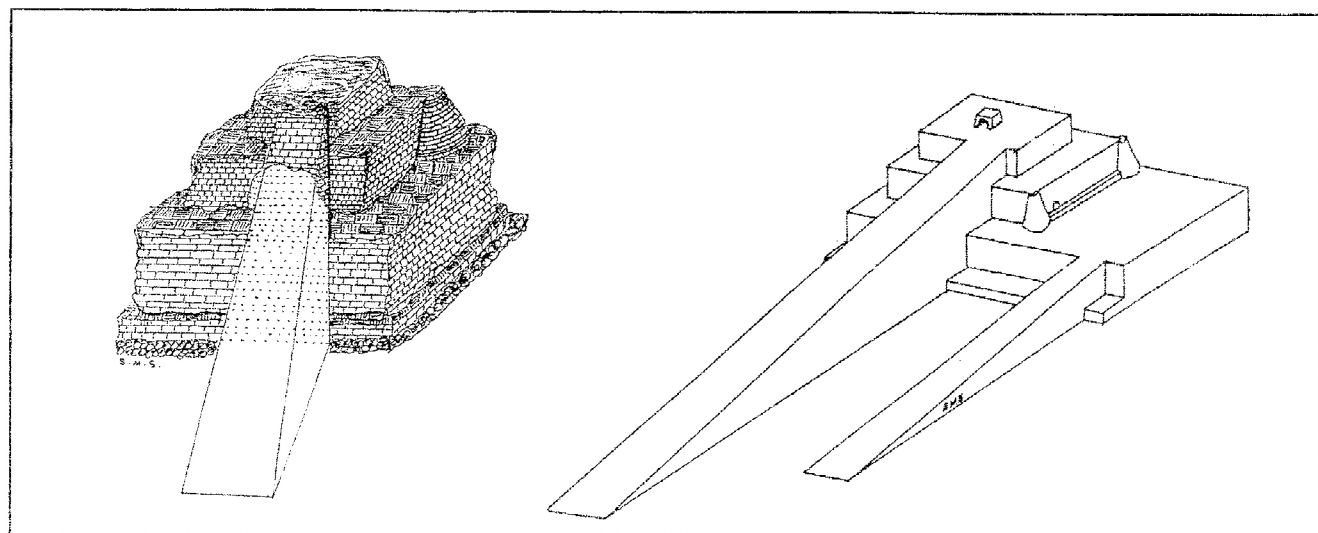
طرح ۲:۱



طرح ۲

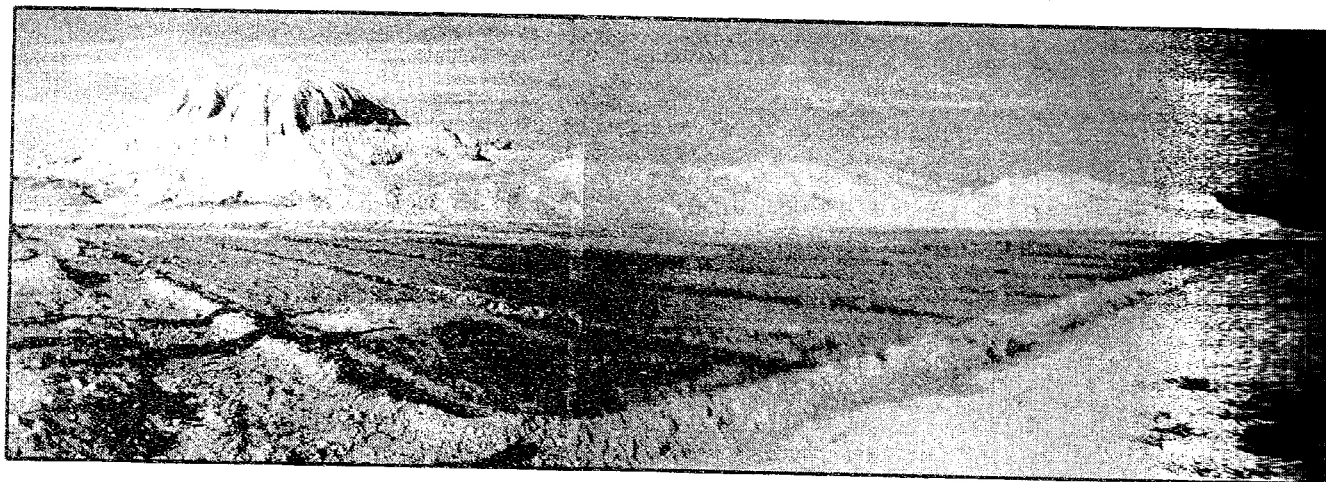


طرح ۳

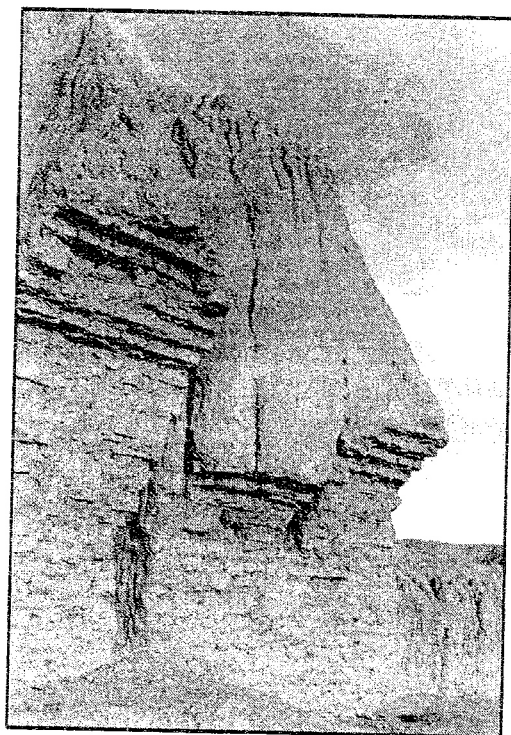


طرح ۵

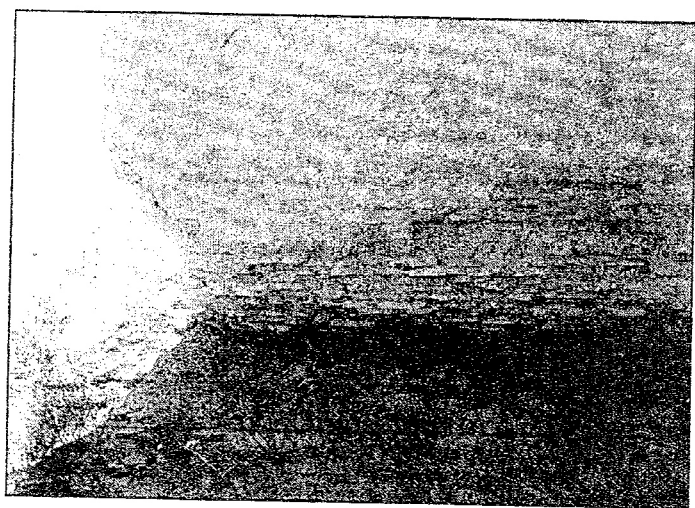
طرح ۴



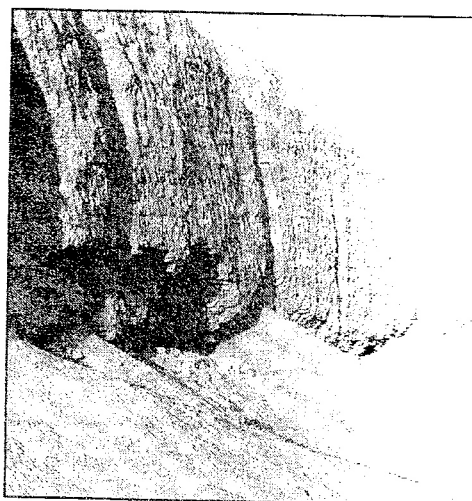
عکس ۱



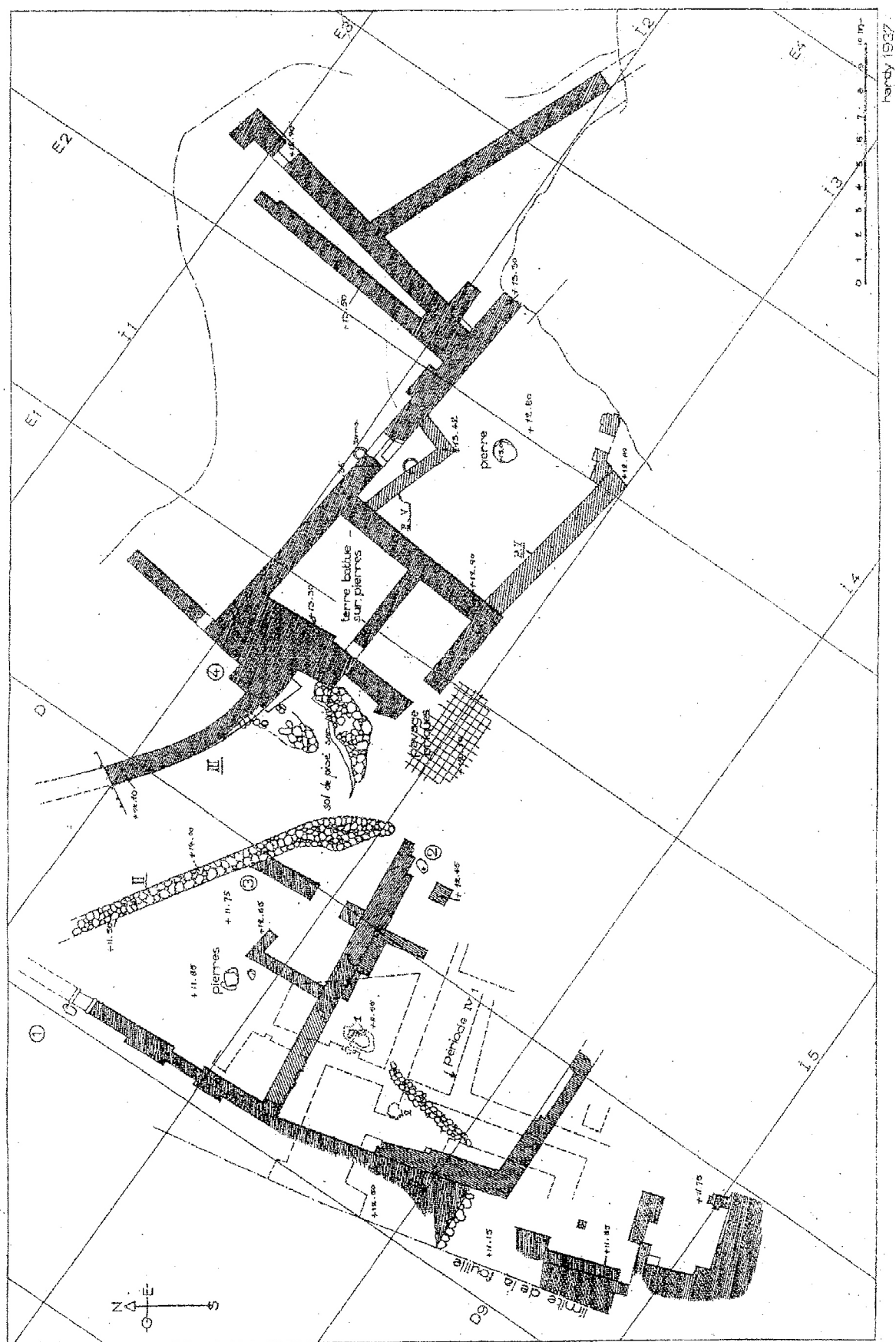
عکس ۲



عکس ۴

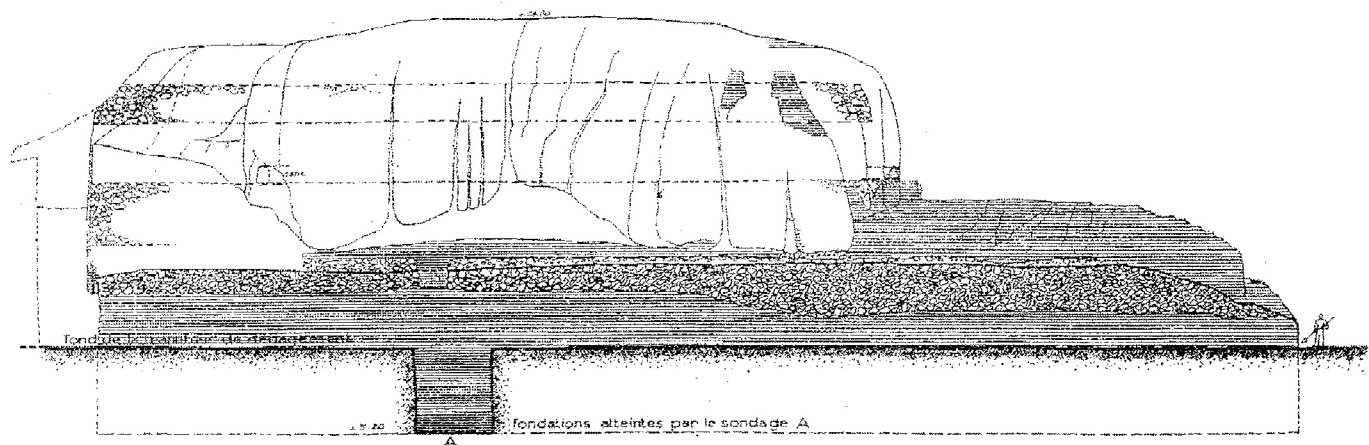


عکس ۳

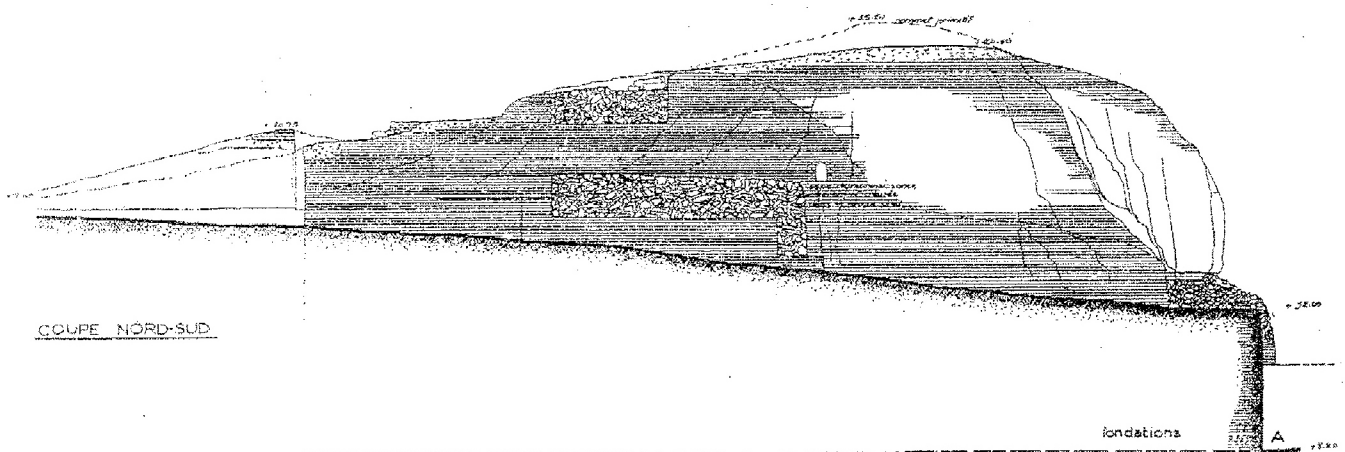


TÉPÉ SIALK

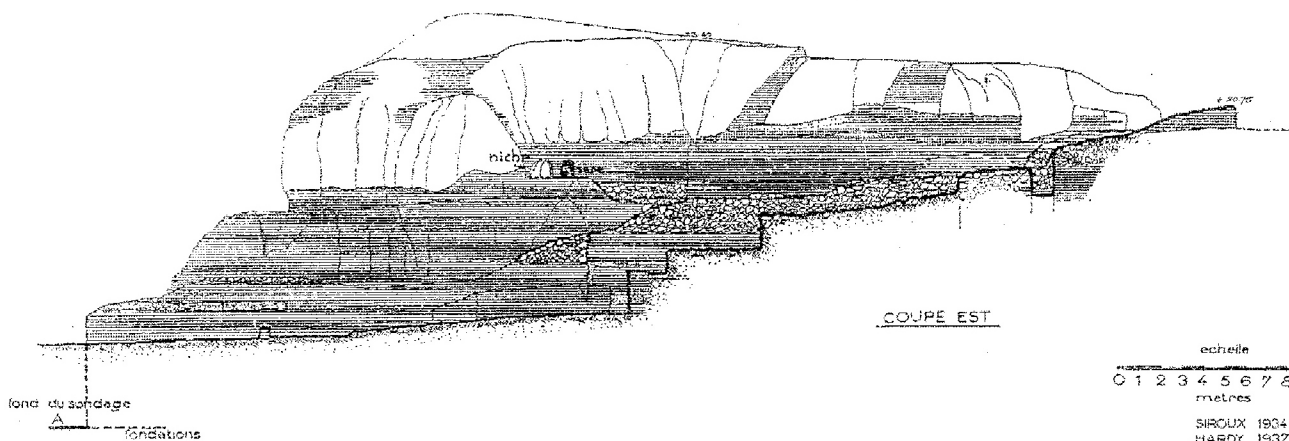
GRANDE CONSTRUCTION



COUPE SUD



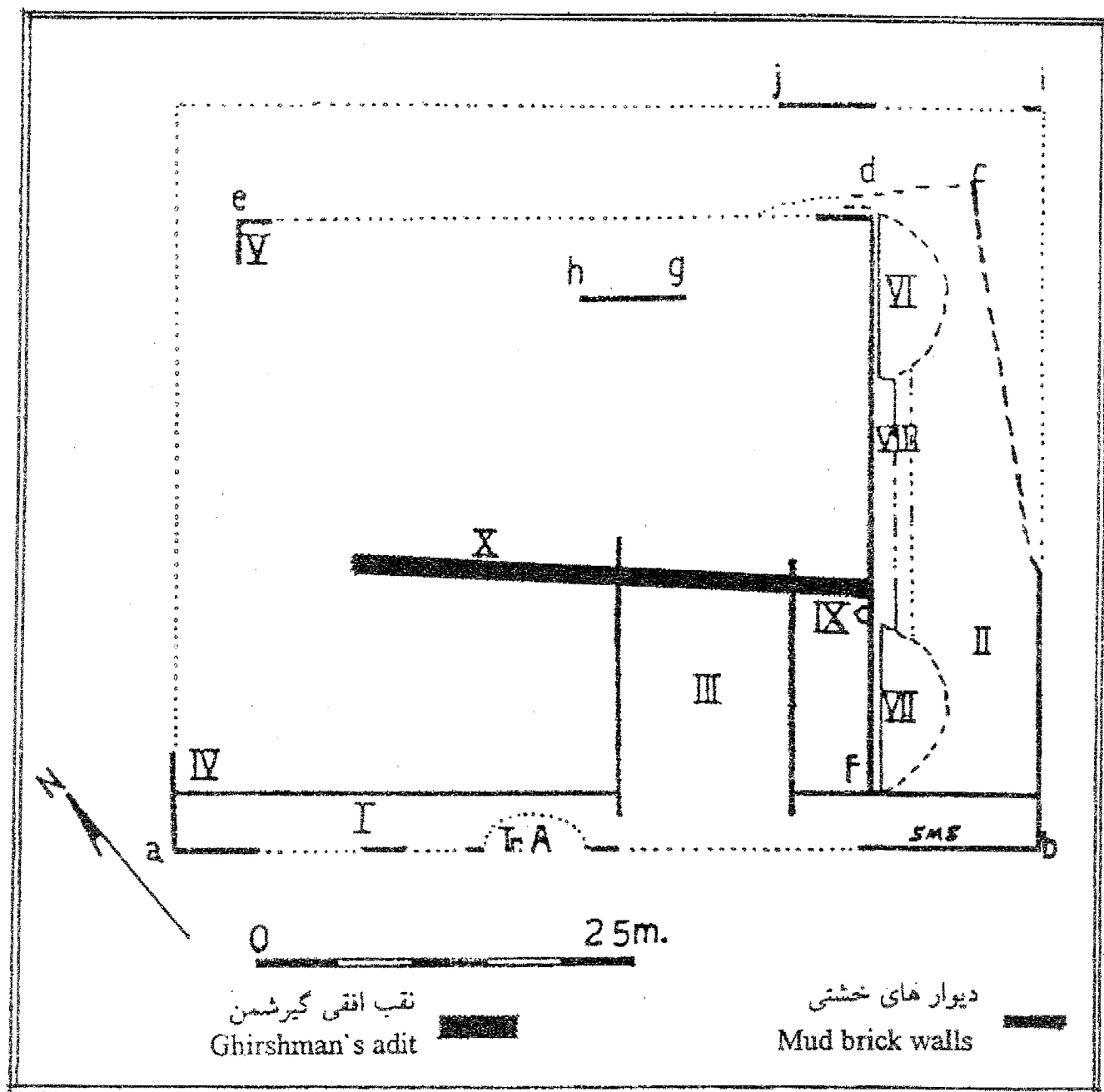
COUPE NORD-SUD



COUPE EST

échelle
0 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10
mètres
SIRIUX 1904
HARDY 1937

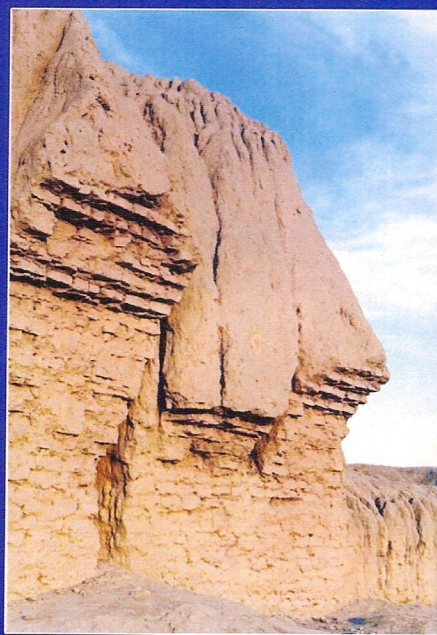
Période VI — Grande Construction — Coupes.



نقشه بقایای زیگورات سیلک که در پایان نخستین فصل پژوهشی "طرح بازنگری سیلک" مشخص شد.

“La Grande construction” of Sialk:

A Construction from Median Period or Ziggurat of Sun?!



MEHRDAD MALEKZADEH